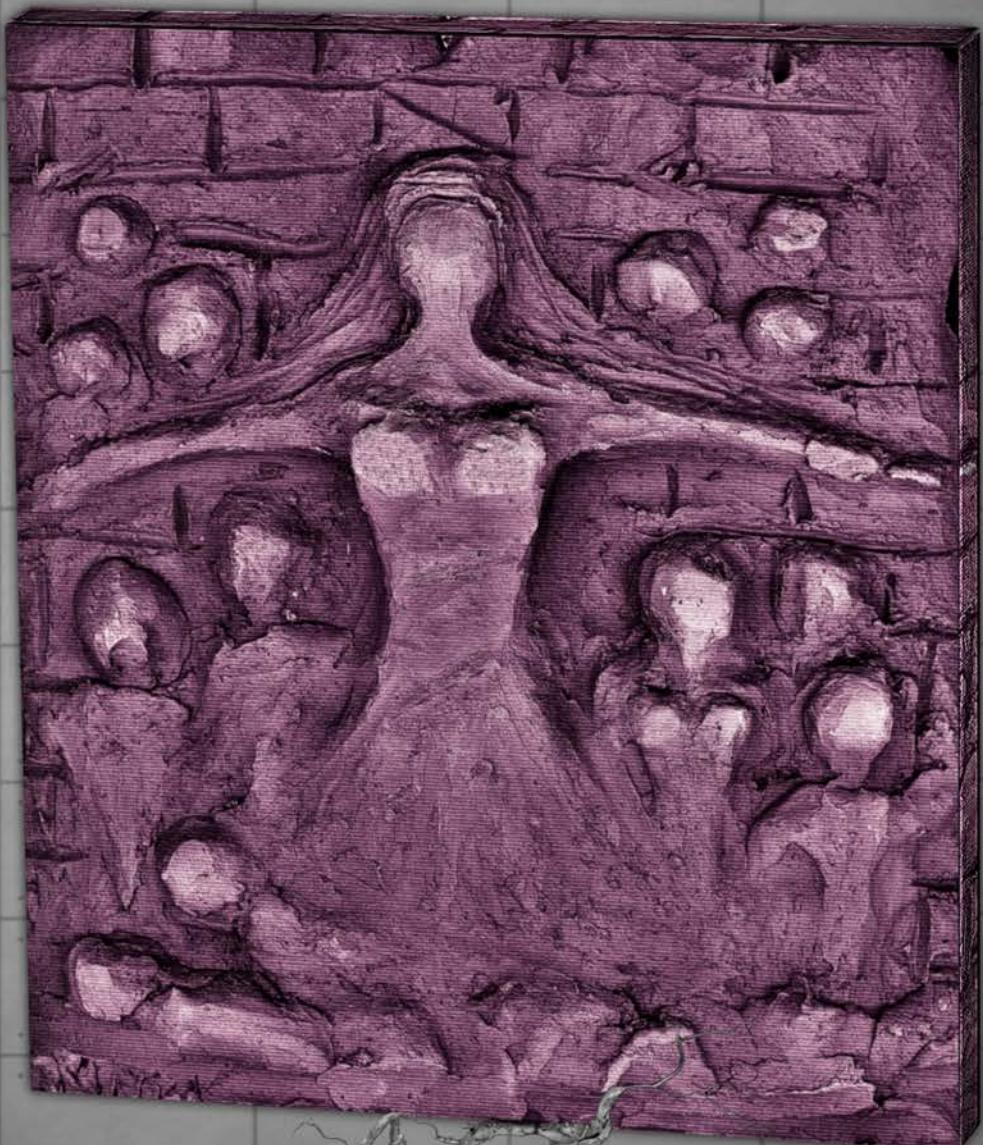


که در آن هیچ کسی بخاطر داشتن عقاید مخالف زندانی و اعدام نگردد!



فهرست مطالب

- » سر سخن: به احترام جان باختگان دهه‌ی ۶۰، دیگر همین بک دقیقه را هم سکوت نمی‌کنیم! ۳
- » روی سخن با شما زنان و مردمی است که پای صندوق‌های رای جمهوری اسلامی رفتید! ۶
- » توس، شکنجه و مقاومت ۱۰
- » زنان و تحولات مصر! ۱۵
- » تازه‌گی فمینیسم در چیست؟ ۱۸
- » افغانستان جایی که خشونت علیه زنان جو姆 نیست، بلکه فرار از خشونت جرم است! ۲۲
- » قتل زنان به نام "ناموس" و "دوست داشتن"، خشونت وحشیانه علیه زنان است! ۲۵
- » نگاهی بر فیلم سنگ صبور ۲۸
- » گزارش مراسم یادمان آذر درخشنan در پاریس ۳۰

همشنت مارس

نشریه سازمان زنان

هشت مارس

(ایران - افغانستان)

=====

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان

فریدا فراز

فریبا امیرخیزی

همکاری شما:

نشریه را پر بارتر خواهد کرد.

برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید!

لطفاً نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی

تایپ کنید و مطالب را برای مان بفرستید!

ارسال مطالب برای نشریه:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عده‌ی نویسنده‌ان آن است.

طرح روی جلد:

با استفاده از طرح سفالی، الام گرفته از بنای یادبود «دیوار کمون» در پرلاشز - پاریس، کاری از میترا در اولین یادمان درگذشت رفیق «آذر درخشنان» ۸ زوئن ۲۰۱۳

به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد کشtar زندان سیاسی

به احترام جان باختگان دهه ۶۰،

دیگر همین یک دقیقه را هم سکوت

نمی‌کنیم!

نگاهی به رابطه‌ی مبارزه و مقاومت در زندان و بیرون زندان، دیروز و امروز

سال‌هاست که خانواده‌ی جان‌باختگان، جان‌بدربردگان، اپوزیسیون انقلابی و نیروهای پیش‌رو سعی در بازخوانی جنایات جمهوری اسلامی در دهه‌ی شصت دارند تا پرده‌ی از حقیقت برگیرند. آن‌ها از جسارت و پایداری تا به آخر مبارزه‌ی می‌گویند که سر دادند و سیر ندادند. از تحول طلیبی، آرمان‌خواهی و حقیقت‌جویی نسلی دفاع می‌کنند که در سرنگونی رژیم پهلوی تکیه بر قدرت مردم را تجربه کرده بودند و هراسی از مرگ به دل نداشتند. امروز نیز شعار "نه فراموش می‌کنیم! و نه می‌بخشم!" کماکان تأکیدی بر مبارزه‌ی به حق آن نسل و افشاری جنایات جمهوری اسلامی است. آن‌هم در شرایطی که جنایت‌پیشگان یکی‌یکی ردای خون‌خواهی به تن می‌کنند و دستان خون‌آلود را پشت سر پنهان می‌کنند و یا گردن افراحته ادعای عدالت‌پروری، عدالت‌گسترش و اعتدال‌گرایی می‌کنند و بخشی از فعالین به‌اصطلاح "اپوزیسیون" نیز فعالانه خاک به چشم مردم می‌پاشند. اما هدف از واشکافی حقیقت، صرفاً افشاری جنایتی مربوط به گذشته نیست، بلکه موضوع چگونگی پیش‌روی و خلق آینده است.

مبارزه در درون زندان ادامه‌ی مبارزه در بیرون زندان است و به هیچ عنوان نقش و جایگاه خنثی ندارد. مقاومت در درون زندان ماهیت سیاسی و طبقاتی دارد که امتداد و فشرده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در بیرون زندان است. با چنین رویکردی است که می‌توان به کشtar انقلابیون دهه‌ی شصت و دلایل و تأشیرات آن نه صرفاً به عنوان کشtar جمعی از فعالین سیاسی بلکه به عنوان فسرده‌ی رابطه‌ی میان مبارزه‌ی انقلابی و تحکیم ارتقای نوظهور اسلامی پی برد.

"افتخار می‌کنم که پورمحمدی بر موضع و آرمان‌ها و اصول انقلاب ایستاده است و این چنین مورد غضب و خشم دشمنان این نظام و ملت و اسلام و انقلاب‌مان قرار گرفته است..."^۱، این‌ها سخنان پورمحمدی جlad است که در دهه‌ی ۶۰ و تابستان ۶۷ حکم اعدام هزاران هزار زندانی سیاسی را صادر کرده است. این‌ها دفاعیات مصطفی پورمحمدی در صحنه‌ی مجلس است که با گردنی افراحته و صورتی افروخته در مقابل رسانه‌ی به اصطلاح ملی‌شان، فریاد می‌زنند.

ربع قرن از کشtar هزاران زندانی سیاسی در تابستان خونین ۱۳۶۷ می‌گذرد و در مردادی دیگر "کلیدداری" وزارت گسترش داد، در دولت "تدبیر و امید" به پورمحمدی واگذار می‌شود: "من باید وزیر عدالت بشو! من باید خادم عدالت باشم! من باید مبلغ عدالت باشم!..."^۲ پورمحمدی نماینده‌ی وزارت اطلاعات در هیأت سه‌نفره‌ی مرگ (در کنار نیری و اشراقی) در تابستان ۱۳۶۷، ... در دهه‌ی ۶۰ دادستان نظامی در غرب کشور، دادستان انقلاب در بندرعباس با حکم ویژه برای کشtar و سرکوب اعترافات و همچنین دادستان انقلاب خراسان، مسئول اعدام زندانیان سیاسی در مشهد، مسئول تیم اعدام اولین گروه زندانیان سیاسی زن در مشهد، برای نظارت بر اعدام دختران باکره‌ای که پیش از اعدام باید مورد تجاوز واقع می‌شدند تا پایشان به بھشت نرسد و نظارت بر اعدام زنان باردار و مادرانی که تازه زایمان کرده بودند ... معاون برومنزی فلاخیان (وزیر اطلاعات هاشمی رفسنجانی) در زمان ترور کسانی چون دکتر قاسملو در وین، حسین تقیدی در رم، کاظم رجوی در ژنو، فریدون فرجزاد در بُن، صادق شرفکندي و نوری دهکردی در برلین و ... بخشی از سیاهه‌ی خدمات پورمحمدی به جمهوری اسلامی است. به همین دلیل حسن روحانی در دفاع از وزیر پیشنهادیش می‌گوید: "هر کجا ایشان بوده است، چهره‌ی موققی بوده، در هر مسئولیتی که بوده است."^۳ درست می‌گویید آقای روحانی! اگر شما و پورمحمدی‌ها در دهه‌ی شصت موفق عمل نکرده بودید، داروسته‌ی تازه به قدرت رسیده‌ی شما چگونه می‌توانست در مقابل فوج‌فوج زن و مرد انقلابی و شورشی که عزم تغییر جهان را داشتند، مقاومت کند؟ شما با کشtar گستردگی، زندانی و تارومار کردن یک نسل انقلابی و تحول خواه می‌خواستید روحیه‌ی انقلابی‌گری و خواست تغییر در جامعه را سرکوب کنید. شما ذبونانه انقلابیون دریند را کشید چراکه وحشت داشتید که آن‌ها در پیوند با یاران شان در زندان بزرگ‌تر مقدمات سرنگونی حکومت واپسگرای شما را بر پا کنند. آقای روحانی شما و هم‌بالگی‌های تان فکر کردید حقیقت را می‌توان به دار کشید یا به جوخدی اعدام سپرد؟ برای گفتن حقایق است که ما به احترام جان‌باختگان دهه‌ی ۶۰، دیگر همین یک دقیقه را هم سکوت نمی‌کنیم!

گریزی به دیروز:

تا چند سال پیش از سرنگوتوی انقلابی گستردۀ مواجه بود. انقلاب را هم برنمی‌تافتند در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی داد. انقلاب فرهنگی در چین جنبش دانشجویی در اروپا

رژیم پهلوی دنیا با یک روند انقلابیون حتی کهنگی در طوری که "انقلاب در انقلاب" نیروی تازه‌ای به جنبش جهانی سوسیالیستی، برآمد رادیکال و آمریکا، جنبش رادیکال سیاهان در آمریکا، مبارزه‌ی میلیونی پاپرهنگان ویتنام در مقابل ارتش تا به زندان مسلح آمریکا، مبارزات ضدجنگ ویتنام، موج نوین جنبش زنان در اروپا و آمریکا و صدها جنبش ملی که سویه‌ی انقلابی و رهایی بخش داشت از فلسطین تا کوبا و از الجزایر تا عمان ... قدرت‌های واپس‌گرا را به مبارزه می‌طلبید. به پاخیزی فرودستان و ستم‌دیدگان از هر جنس، نزاد، رنگ و قوم ... جمعیتی میلیونی و قدرتی غیرقابل تصویر را به صحنۀ مبارزه کشانده بود. نیض انقلاب زیر پوست تمام تحولات دنیا می‌زد و همه خود را بخشی از موج انقلاب می‌دیدند و هیچ‌کس خود را در مقابل دشمن تنها نمی‌یافتد. روند انقلابی رو به آینده حتی در سخت‌ترین شرایط امیدبخش بود. هر شکستی هر چند سنگین به معنای شکست قطعی و نهایی نبود بلکه تعیین تکلیف نهایی، جهانی بود. هر جنبشی سنگری برای انقلاب بود و همه در شکست و موفقیت آن سهیم بودند.

جنوبی اندیشه شان ایزوله کردند؛ به این امید که در کوتاه‌ترین زمان، بزرگ‌ترین فاصله را بین نیروهای انقلابی و مردم ایجاد کنند. شکست و سرکوب انقلاب در جبهه‌های مختلف درون کشور، روی مردم هم تأثیر گذاشت و فضای شکست بیرون از زندان هم تشدید شد. اگر چه هنوز ادامه‌ی مبارزه در مناطقی مانند کردستان و یا مقاومت خانواده‌های زندانیان سیاسی عمدۀ‌ترین نیروی حفظ سنگر مقاومت در بیرون زندان بودند.

خواندن یک کتاب ممنوعه سر از زندان در می‌آوردند، در زندان فرستاد و امکان مطالعه‌ی عمیق‌تر می‌یافتند و بعد از مدتی از دانشگاه انقلاب فارغ‌التحصیل می‌شدند و به عنوان اعضا یا هواداران احزاب و سازمان‌های انقلابی به صفت مبارزه می‌پیوستند. حتی بخشنده‌ی احزاب و سازمان‌های در درون زندان‌ها نثاری‌های انقلابی خود را فرموله می‌کردند و یا شرح مبارزه و مقاومت‌شان در شکنجه‌گاه‌ها، دادگاه‌ها، فرار^۴ و ... دهان به دهان می‌گشت و هزاران جان شیفته را به خطوط مبارزه می‌کشاند. نسلی که آرزوی داشتن تفنج پشت شیشه را داشت،^۵ و پشت به پشت از هم الهام می‌گرفت و حتی دست بسته و تا واپسین دقایق^۶ از گفتن حقیقت سر باز نمی‌زد. به یک کلام هر انقلابی در بنده، خود را یکی از مبارزین خلق می‌یافت که تکیه بر مبارزه‌ی میلیون‌ها نفر داشت و مبارزه در مقابل دشمن ملی و در درون زندان را بخشی از مبارزه با دشمن بین‌المللی و در بیرون زندان می‌دانست. مبارزه‌ی جمعی برای اهداف و منافع جمعی نه صرفاً اصلی ایدئولوژیک بلکه اصلی بود که اعتبار و مشروعیت علمی و عملی داشت.

بازگشت به امروز:

موج انقلاب بالاخره به ایران رسید؛ اما در دوره‌ی شکست و افت موج انقلابات در سطح جهان. بازگشت به گذشته و احیای سرمایه‌داری در کشورهای سابق‌ا سوسیالیستی (و مشخصاً چین در سال ۱۹۷۶) و تبدیل مبارزه‌ی طبقاتی به جنگ بین ابرقدرت‌ها باعث فروکشی موج انقلابی در تمام جهان شد. جنبش‌های انقلابی بین‌المللی یک به یک سنگرهای خود را از دست می‌دادند. ایدئولوگ‌های بورژوازی این شکست را "ورشکستگی" انقلاب نامیدند و آگاهانه کارزاری بر علیه انقلاب و انقلابیون در سراسر جهان بهره از انداختن؛ پروژه‌ی حذف و تحریف گذشته کلید خورد؛ انقلابیون را از موقعیت تعریضی خارج کرد؛ و موجی از شکست و تسلیم در برابر شرایط موجود جایگزین شد.

در ایران اما ماحصل بیش از یک قرن مبارزه و شکست، برای سرنگونی حکومت سلطنتی و پایان بخشیدن به سلطه و اختناق وارد فاز انقلابی شده بود و نیروهای طبقاتی مختلفی در صحنه حضور داشتند. بخش جوان و انقلابی تازه از زیر بار خفغان جوانه زده و آخرین پتانسیل‌های برآمد انقلابات جهانی را در دست گرفته و هیچ درک و چشم‌انداز روشی از عقب‌گرد موج انقلابی و تخریب پایگاه‌های طبقاتی جهانی خود نداشت. نیروهای واپس‌گرا اما به پشتونه‌ی دولت‌های امپریالیستی، با تمام قوا خود را برای یک یورش سهمگین آماده می‌کردند؛ ردای انقلاب بر تن کرده و با سواستفاده از باورهای مذهبی مردم انقلاب را به بیراهه کشانند؛ و ضدانقلاب حاکم شد. واپس‌گرایان اسلامی به جای واپس‌گرایان پیشین نشستند و برای ثبتیت جایگاه‌شان به مبارزات انقلابی، نسل انقلابی و ایده‌های تحول خواهانشان یورش برند و فوج فوج جوانان انقلابی را به طناب دار و خوجه‌های اعدام سپرده و یا در دلان‌های تاریک‌اندیشه‌شان ایزوله کردند؛ به این امید که در کوتاه‌ترین زمان، بزرگ‌ترین فاصله را بین نیروهای انقلابی و مردم ایجاد کنند. شکست و سرکوب انقلاب در جبهه‌های مختلف درون کشور، روی مردم هم تأثیر گذاشت و فضای شکست بیرون از زندان هم تشدید شد. اگر چه هنوز ادامه‌ی مبارزه در مناطقی مانند کردستان و یا مقاومت خانواده‌های زندانیان سیاسی عمدۀ‌ترین نیروی حفظ سنگر مقاومت در بیرون زندان بودند.

در زندان اما زبده‌ترین انقلابیون و مقاومت‌ترین عناصر یک نسل هر چند تا پای جان مبارزه می‌کردند اما بدون پشتونه‌ی جهانی و داخلی‌شان قادر نبودند، موجی برانگیرانند. انقلاب خلع سلاح شده بود و ضد انقلاب واقعی به جای انقلاب سخن می‌گفت و سلاخی می‌کرد.



پوشاندن چادر بر سر زنان کمونیست و لائیک تا اجبار به نماز خواندن، تجاوز، آزارها و شکنجه‌های جنسی ... اما باید پیام این تأدیب ایدئولوژیک به جامعه نیز می‌رسید و زن زندانی سیاسی باید به عنوان همسر، مادر، ناموس و ملکه مردان ... کنترل و تحریر می‌شد. پوشیدن اجباری چادر حتی در دیدار با محارم، دادن ملاقات‌های حضوری برای تحریر زندانی و تأکید بر وظایف شرعی او به عنوان زن در مقابل نیاز جنسی شوهر، شکنجه‌ی روانی از طریق تخریب او به عنوان مادر بد، بی‌فکر و بی‌عاطفه و ... تجاوز به دختران باکره پیش از اعدام و رساندن این پیام بی‌شمانه به همراه مهربه و شیرینی به خانواده‌ها نه تنها باعث تخریب روانی و ایدئولوژیک زنان بود بلکه باعث تخریب موقعیت روحی و روانی خانواده‌های زندانیان سیاسی در برخورد با پدیده "زن زندانی سیاسی" می‌شد و در جامعه‌ای که هنوز در تفکر سنتی آن زن جایگاه انسانی مستقل ندارد و ناموس خانواده محسوب می‌شود این تأثیر حتی بسیار فراتر از خانواده‌ها و اقوام می‌رفت و احساسات مذهبی و سنتی بخشی از جامعه را نیز برمی‌انگیخت.

در چنین شرایطی اما بخش بزرگی از نسل باقی‌مانده از شکست انقلاب در سطح ایران و جهان روزنامه‌ای برای احیای مبارزه نمی‌یافتد، چون سرکوب مستقیم و این شرایط گیج‌کننده و شوک‌آور توان و فرصتی برای جمع‌بندی نگذاشته بود. آن‌ها نه قادر بودند از تحریبه‌ی شکست در ایران جمع‌بندی روشی داشته باشند و نه مهم‌تر از آن دلایل شکست در سطح جهان. حتی شاید متوجه‌ی اهمیت و ضرورت جمع‌بندی از شکست جهانی نیز نبودند. متأسفانه برخلاف شرایط پیش از ۵۷ که زندان‌ها محلی برای تعیق اندیشه‌های انقلابی و جمع‌بندی برای خیز بعدی بود، این‌بار زندان افقی را در پیش نمی‌گذاشت و حداقل تلاش زندانیان این بود که به شکل فردی و با تمام توان بر اصول گذشته وفادار بمانند و از آن دفاع کنند.

امروز علاوه بر اینکه خشم باقی‌مانده از کشتار یک نسل انقلابی نیروی محرکه‌ی پایان‌ناپذیری برای حقیقت‌یابی است، اما برای برانگیختن دوباره‌ی یک موج انقلابی باید جمع‌بندی علمی و عمیقی از علل شکست انقلاب در ایران و جهان داشته باشیم. اگرچه نسل به جا مانده، مسئولیت افشاری رذالت یک رژیم واپس‌گرا و جنایت‌پیشه و شرح استقامت، رشادت و جسارت و دلایل جان باختن هزاران جان باخته را به عهده گرفته اما باید و می‌توان از این طریق نیروی ضربت جدیدی به میدان بیاوریم. به عبارتی رخوت ناشی از این سرکوب و کشتار را فقط با به راه انداختن یک موج انقلابی دیگر می‌توان زدود که خشم و عزم ما برای دادخواهی می‌تواند نیروی محرکه‌ی چنین موجی باشد.

ربع قرن از کشتار زندانیان سیاسی، در پشت درهای بسته زندان‌های جمهوری اسلامی می‌گذرد، اما نه کشتار و شکنجه و اعدام در درون و بیرون زندان پایان یافته؛ و نه مقاومت و مبارزه و خواست تغییر و ساخت جهانی که در آن هیچ‌کس زندانی و اعدام نمی‌شود! **#**

پانویس:

۱- دفاعیات پورمحمدی وزیر پیشنهادی دادگستری، بررسی صلاحیت کابینه پیشنهادی روحانی، چهارشنبه ۲۳ مردادماه ۱۳۹۲ www.youtube.com/watch?v=1RkjSWxcpgk

۲- در ساعت سکوت مقدس، گزارشی از کشتار زندانیان سیاسی در زندان وکیل آباد مشهد در سال ۱۳۹۷ از نشریه‌ی رادیکال ارگان "شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران" شماره‌ی ۳

۳- فیلم دفاعیات حسن روحانی از پورمحمدی، وزیر پیشنهادی دادگستری، چهارشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۹۲ www.youtube.com/watch?v=1RkjSWxcpgk

ادامه‌ی پانویس‌ها در صفحه‌ی ۹ ...

مجموع این شرایط اجازه می‌داد که جمهوری اسلامی بدین ترتیب زندان به زندان و سلول به سلول سنگرهای مقاومت را تسخیر کند: سرکوب ایدئولوژیک و اعتراف‌گیری زیر شکنجه مبنی بر شکست انقلاب در سطح جهان و حقانیت اسلام.

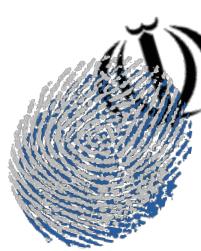
حاکمین تازه به قدرت رسیده که از تحریبه‌ی پیش از سال ۵۷، و تأثیر زندان بر مبارزه خوب آگاه بودند؛ به شدت راههای تأثیر متقابل را مسدود می‌کردند. تمام تلاش‌شان این بود که برخلاف گذشته زندانیان نه تنها از جامعه بلکه درون زندان و حتی در تصویر ذهنی خودشان هم ایزوله شوند. زندانیانی که دیروز مظہر پایداری و الهام‌بخشی بودند باید امروز درس عبرتی برای جامعه می‌شدند. مردم دیگر نباید زندانیان را بخشی از جنبش خود می‌دیدند که در دست حاکمیت به گروگان گرفته شده‌اند؛ دیگر نباید به زندان‌ها هجوم می‌آورند تا درها را بشکنند. زندانیان باید متزودیتی محسوب می‌شدند که هیچ چشمی در انتظارشان نیست و باید توان "اشتباهات‌شان" را پس دهنده و تأدیب شوند. حتی جنازه‌هایشان نیز برای دفن در بین مردم "مشروعیت" نداشت و خانواده‌هایشان نیز نباید بر مرگ‌شان اشک می‌ریختند.

چنین شرایطی بستر مساعدی بود تا جمهوری اسلامی با سرکوب احزاب و سازمان‌ها، زیر سؤال بردن اهداف سیاسی و آرمان‌های انقلابی آن‌ها و تحریر مبارزه‌ی منتشرک در احزاب و ایجاد جنگ‌روانی مابین رهبری احزاب و کادرها و فعالین آن‌ها و مهم‌تر از همه کارزار ایدئولوژیک بر ضد انقلاب تا حد زیادی بتواند، مبارزه‌ی فردی برای منافع جمعی را تبدیل به مبارزه‌ی فردی برای منافع جمعی کند؛ به عبارتی زندانیان مجبور به دفاع فردی از اهداف و آرمان‌های انقلابی خود شدند که البته مبارزه‌ای بود خونین، شجاعانه، جسورانه، آرمان‌گرایانه و تا پای جان و مایه‌ی غرور یک نسل انقلابی.

هدف زندان‌بان اما فراتر از آن، این بود که با تحریب افق‌های انقلابی و طبقاتی و با مشروعیت دادن به مبارزه‌ی فردی برای منافع فردی این میزان، همبستگی و باور انقلابی را نیز در هم شکنند. عربان‌ترین شکل آن پروژه‌های توابسازی و مشروعیت دادن به توایی گری و اعلام از انجار از گذشته تا سرحد اعلام حقانیت اسلام بود. مشروعیت دادن به تفکری که نجات فرد (منافع فردی) بر سرنوشت جمعی ارجحیت می‌یابد.^۷

یکی از تمایزات زندان‌های جمهوری اسلامی در جهان معاصر این است که علاوه بر شکنجه‌های جسمی قرون وسطایی، روان و دیدگاه‌های فکری زندانی به شکل ایدئولوژیک مورد هجوم قرار می‌گرفت. هدف این پروژه نه تنها تحریب و حذف یک نسل انقلابی بود بلکه حاکمیت از این طریق حساس‌ترین اعصاب، جامعه را هدف قرار داده بود تا کل جامعه را فلچ کند.

این نوع شکنجه و تحریب در مورد زنان به مراتب ابعاد گسترشده‌تر و پیچیده‌تری به خود می‌گرفت. حکومتی که یکی از مهم‌ترین ستون‌های باقی آن وضعیت فروdest زنان است، باید در برخورد به زنان می‌جرأت کرده بودند پا از درون مناسبات کهن بیرون بگذارند، نشان می‌گفتند که چگونه این عقابان بلند پرواز را بال و پر می‌شکند، تا به موقعیتی پایین‌تر از قبل راضی شوند. مثلاً تجاوز به عنوان یک شکنجه‌ی جنسی، جسمی و روانی مخرب در تمام ساختارهای طبقاتی مردسالار مرسوم بوده و هست؛ اما در زندان‌های جمهوری اسلامی علاوه بر آن، جنبه‌ی مذهبی و تسلیم اراده‌ی زن در مقابل فرمان خدا را نیز داشت. در اسلام موجودیت زن، واژه‌ی است که باید تسلیم امر خدا و نمایندگان خدا بر روی زمین یعنی مردان باشد. شکستن، تحریب و تخطه‌ی زنانی که تا دیروز اسلحه به دست داشتند و برای آزادی‌شان از جان مایه می‌گذشتند، کار ساده‌ای نبود؛ به همین دلیل هم باید این زنان را از طرفِ تمام زنان دیگر رام و مطیع و مجازات می‌کرد تا به امر خدا و نمایندگان او گردن نهند؛ از



روی سخن باشمازنان مردم است که پای صندوق‌های رای جمهوری اسلامی رفتید!

سلا پرینا

بتوانند این تفکر را در بین مردم دامن زنند که امکان هر نوع تغییری را در چارچوب همین رژیم حاکم جستجو کنید. این همان جهان‌بینی و فلسفه‌ی طبقات ارتقایی است که امروزه نه تنها در ایران و بر انتخابات ایران حاکم است، بلکه نتیجه‌ی هر انتخاباتی در سراسر جهان از جمله کشورهای به‌اصطلاح دمکراتیک غرب می‌باشد. در انتخابات اخیر در ایران طبقه‌ی حاکمه از یک طرف همه‌ی هم و غم‌شان را روی این گذاشته بودند که بتوانند مشروعيت این نظام را که به درجات زیادی در انتخابات ۸۸ در اثر مبارزات مردم ضربه خورده بود، بازگرداند و تا اندازه‌ای شکاف بین مردم با دولت را پُر کنند، و از طرف دیگر موضوعی که از همه برای شان مهم‌تر بود این که بتوانند از منفجر شدن جامعه و سرربز شدن مردم به خیابان‌ها جلوگیری کنند. چرا که آنان نیز می‌دانند دیر یا زود اکثریت توده‌های مردم که بی‌چیزان جامعه را تشکیل می‌دهند دست به مبارزه خواهند زد و نظم ارتقایی حاکم را بر هم خواهند زد. در این مبارزات است که مردم و خصوصاً جوانان پیشرو به این واقعیت پی می‌برند که راه دیگری باید رفت، راهی که به نابودی سیستم ستم و استثمار بیانجامد. این آن موضوع اصلی است که جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها را به وحشت اندخته و برای جلوگیری از آن به اشاعه‌ی هر چه وسیع‌تر فلسفه و جهان‌بینی طبقات حاکمه در بین مردم از طرق گوناگون از جمله انتخابات اخیر در ایران، مبادرت ورزیدند.

بر این اساس آن‌چه که برای تمامی این دارو دسته‌های ارتقایی در درجه‌ی اول اهمیت قرار داشت، این بود که در بین مردم رأی دادن و استفاده از این "حق شهروندی" را نهادینه کنند. بر پایه‌ی همین استدلال بود که خامنه‌ای به مردم پیام داد که اگر با جمهوری اسلامی مخالف هستید، بیایید به کشورتان رأی بدید! برای طبقه‌ی حاکمه و بنگاه تبلغاتی امپریالیست‌ها همچون بی‌بی‌سی و صدای آمریکا و...، اپوزیسیون ارتقایی جمهوری اسلامی، زنان اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی، کارکرد ایدئولوژیک کشیدن مردم به پای صندوق‌های رأی از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار بود. چراکه به این وسیله مردم را در چارچوب جهان‌بینی طبقه‌ی حاکمه که در مرکز آن ستم و استثمار قرار دارد هم‌دست می‌کند. برای اینان این مسئله مهم بود که مردم هوای تغییر و تحول در کل جامعه را در سر نپروراند و به آن‌چه که موجود است، گردن گذارند.

اما در صفوی اپوزیسیون ضد جمهوری اسلامی نیز تاکنون ارزیابی‌های مختلفی از شرکت مردم در این انتخابات شده است. برخی از نیروهای راست درون این اپوزیسیون اعلام کردند که سهم گرفتن مردم در این انتخابات تأیید رژیم نبود، بلکه "نه" ی باشکوه به خامنه‌ای بود. باید به این نیروها گفت که متأسفانه و در عمل، شرکت مردم در این انتخابات مشروعيت بخشیدن به کل رژیمی که هم خامنه‌ای و هم کل جناح‌های رنگارنگ حکومتی و غیر حکومتی را در بر می‌گیرد، بود. این

در "انتخابات" اخیر حسن روحانی رانده‌ی ملشین سرکوب جمهوری اسلامی شد. وی از مهره‌های با سابقه و امتحان پس داده‌ی امنیتی و مورد اعتماد رژیم جمهوری اسلامی است. همه‌ی نیروهای طبقاتی از بالاترین مقام‌های جمهوری اسلامی گرفته تا دولت‌های امپریالیستی، از اپوزیسیون رنگارنگ و ارتقایی جمهوری اسلامی تا نیروهای مترقب و انقلابی تلاش دارند به نفس و جایگاه "انتخابات" اخیر، خصوصاً شرکت مردم در آن و پیامدهایش پردازند.

آن‌چه که برای ما به عنوان بخشی از جنبش انقلابی زنان مسلم است، این است که مردم و خصوصاً زنان در انتخابات جمهوری اسلامی پیروز میدان نبودند. طبقه‌ی حاکمه ایران در برابر تضادهای حاد داخلی و خارجی مستأصل بود و به همین دلیل تلاش کرد در این انتخابات به یک اجماع سیاسی دست زند. تمام جناح‌های حاکمیت در این دوره‌ی حساس به خاطر حفظ نظام‌شان وارد یک سری سازش‌های ضمنی و یا علنی شدند که موضوع انتخابات و شرکت مردم در این انتخابات را تا آن‌جا که می‌توانند به عنوان تنها روش ممکن برای دخالتگری در جامعه، در ذهن و عمل توده‌ها نهادینه کنند، تا بتوانند شرایطی را برای تجدید قوای خود فراهم کنند و از این طریق چند سالی را بر عمر این رژیم بیفزایند. ولی آن‌چه مسلم است این اتحاد موقتی است و دیر یا زود به طور اجتناب‌ناپذیر بهم خواهد خورد. تنها امیدی که در این دوره روی آن حساب باز کرده‌اند، رابطه‌ی عربیان را امپریالیست‌ها، خصوصاً امپریالیسم آمریکا است؛ تا به خیال خود بتوانند با ادغام هرچه بیشتر اقتصاد ایران در سرمایه‌داری جهانی، جانی به اقتصاد ورشکسته‌ی ایران بدمند. اگر تا دیروز در مورد بی‌اثر بودن تحریم‌ها سخنرانی می‌کردند، امروز از مخرب بودن آن دم می‌زنند. می‌خواهند با رابطه‌ی آشکارتر با آمریکا به تحریم‌ها خاتمه دهند و یا حداقل از گستردگی ابعاد آن بکاهند. می‌خواهند شرایط را برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی آماده کنند و از طریق آن صنایع نفت و گاز را با فناوری‌های جدید، مدرنیزه کنند تا اصلی ترین منبع درآمد ارزی‌شان را تأمین کنند. به یک کلام می‌خواهند دروازه‌های ایران را هرچه بیشتر به روی سرمایه‌های امپریالیستی باز کنند تا بتوانند با کشیدن آخرین رمق مردم زحمتکش به اربابان خود خدمت کنند و سرمایه‌داری وابسته و انگلی ایران را به حرکت در آورند.

این‌که چرا این‌بار به شکل عربیان و روشن تقلب نشد و بیشتر به شیوه‌ی غربی‌ها انتخابات‌شان را پیش بردازد به این دلیل بود که توanstه بودند به درجاتی همراه با رسانه‌های فارسی‌زبان امپریالیست‌های غربی همچون بی‌بی‌سی، صدای آمریکا و دویچه‌وله و... افکار عمومی را برای شرکت در این انتخابات به عنوان تنها راه، شکل دهند. تا بدین وسیله

فلاکت را بر اکثریت مردم تحمیل کرده؛ و اعتیاد و فحشا را به وسیع‌ترین شکل ممکن رواج داده است. ملل تحت ستم گرد و عرب و... را به طرز وحشیانه‌ای سرکوب کرده است. این زنان "اصلاح" طلب نمی‌خواهند شما به این فکر کنید که چرا و به چه علت هزاران هزار زن به خاطر تأمین اولیه‌ترین معاش زندگی، تن خود را می‌فروشند؟! به این فکر نکنید که در ماه‌های اخیر هر هشت ساعت، جان جوانانی از مناطق فقیر و تحتانی با طناب دار بر گردن شان گرفته می‌شود و با این روش می‌خواهند از خشم توده‌های محروم جلوگیری کنند و از مردم این مناطق و کل مردم نسق‌کشی کنند. به این فکر نکنید که با دادن رأی به واقع به سنگسار صدھا زن صحه گذاشته می‌شود. به این فکر نکنید که در همان زمان که شما را با ترفندهای گوناگون به انتخاب بین یکی از سران مرتاجع این رژیم کشیدند، بسیاری از زنان و مردان به جرم ضدیت با این نظام در صف اعدام بودند. وقتی شما را به پای دادن رأی کشاندند، می‌خواستند به این فکر نکنید که نتیجه‌ی کارتان نه تنها هیچ بهبودی در زندگی میلیون‌ها زن بوجود نمی‌آورد، بلکه این واقعیت را نیز آگاهانه از شما پنهان کنند که راننده این نظام هر که باشد، ابعاد ستم جنسیتی که یکی از ستون‌های این نظام و از ضروریات سر پا نگاه داشتن حکومتی دینی بوده است، تمیق خواهد یافت. طبقی حاکمه و تمام داروسته‌های اصلاح طلب و... با تمام قوا تلاش کردن که با کشیدن شما به پای صندوق‌های رأی، شما را در این همه جنایات شریک کنند و در تأیید جهان‌بینی طبقه‌ای که کل جامعه را در زیر چرخ‌های ستم و استثمارش خرد کرده، همراه کنند.

اما در میان شما، مردمی هم بودند که به پای صندوق‌های رأی نرفتند. پانزده میلیون مردمی که هم از سوی رژیم جمهوری اسلامی و هم کلیه‌ی نیروهای سازشکار و فرصت طلب داخلی و خارجی درباره‌شان سخنی به میان نمی‌آید. بخشی از همان مردمی که شما روز و شب در کنارشان هستید، گول قول و قرارهای توخالی و بی‌محتوای سران این رژیم و تبلیغات گسترده‌ی "اصلاح" طلبان و بی‌سی و صدای آمریکا و... را نخوردند و عزم کردند که در انتخاب راننده‌ی ماشین نظامی‌ی که جز با سرکوب عربان نمی‌تواند لحظه‌ای به حیات ننگین‌اش ادامه دهد، مشارکت نکنند. پانزده میلیونی که با نرفتن به پای صندوق‌های رأی اعلام کردند که به این سیستم اعتماد ندارند و التماس‌های خامنه‌ای برای شان پشیزی ارزش ندارد. پانزده میلیون مردمی که با تحریم انتخابات جمهوری اسلامی به طور عملی حاضر نشدند به فلسفه و جهان‌بینی طبقات حاکمه مشروعیت ببخشدند.

از آن جا که این رژیم به طرز وحشیانه‌ای هر خواستی که از جانب زنان و سایر اقسام و طبقات جامعه طرح شده را سرکوب کرده است، این امر برای نیروهایی که از زاویه‌ی منافع و جایگاه طبقاتی‌شان هر نوع تغییر و تحول ریشه‌ای در جامعه را رد می‌کنند، شرایطی را به عنوان آورده که مطالبات پایه‌ای زنان، کارگران، دانشجویان و... را به عنوان زیاده‌خواهی قلمداد کنند و به شما مردم بگویند که اگر به دنبال خواسته‌های تان بروید وضع از این هم بدتر می‌شود. این طبقات کلیه‌ی فعالیت‌های خود را در مسیری گذاشتند که درهای که بین زنان و به طور کل مردم با دولت جمهوری اسلامی به وجود آمده است را با طرح شعارهایی هم‌چون شرکت در انتخابات و استفاده از حق شهروندی، برای چند صباحی پر کنند.

نیروها با این موضع گیری تلاش دارند، ذهنیت مردم را از این‌که راه دیگری جز صندوق‌های رأی برای تعیین سرنوشت خود دارند، دور کنند. می‌خواهند مردمی را که می‌توانند به طور آگاهانه برای تغییر جامعه به سود اکثریت مردم محروم فعالیت کنند، در دور باطل انتخاب بین بد و بدتر نگه دارند.

از طرف دیگر در میان این اپوزیسیون بسیاری از نیروهای متفرقی در ارزیابی از شرکت مردم در انتخابات جمهوری اسلامی بر روی این مسأله انگشت گذاشتند که مردم به خاطر نبود آلتوناتیو انقلابی چاره‌ای جز رأی دادن نداشتند. در درجه اول باید به این نیروها گفت که این تحلیل شما در مورد شرکت مردم در انتخابات بخشی از واقعیت را بیان می‌کند؛ نبود آلتوناتیو انقلابی در بین مردم، اما این حقیقت را نیز باید در نظر داشت که در شرایط کنونی ساختن آلتوناتیو انقلابی به درجاتی به این بستگی دارد که تا چه حد در میان مردم، در مورد نقش و کارکردِ کل سیستم حاکم از جمله انتخابات کذایی‌اش مبارزه‌ی آگاهانه‌ای را دامن زد. باید به مردمی که پای صندوق‌های رأی جمهوری اسلامی رفتند به طور صریح و روشن گفت که شما برخلاف منافع خود عمل کردید. ما باید به مردم بگوییم که شرکت شما در انتخابات جمهوری اسلامی، کمک به گسترش جهان‌بینی طبقات استثمارگر است. رژیم با کشیدن شما به پای صندوق‌های رأی به‌واقع می‌خواهد به نظام ستم و استثمارش مشروعیت ببخشد.

زنان اصلاح طلب حکومتی و غیر‌حکومتی که این‌بار ستاد تبلیغاتی‌شان برای کشیدن زنان به پای صندوق‌های رأی "هم‌اندیشی زنان، برای پیگیری مطالباتِ زنان" نام‌گذاری شد، تلاش کردن با استفاده از ترفندی به نام رأی و حق استفاده از آن، که از مدت‌ها قبل از انتخابات در بین زنان تبلیغ می‌کردند، زنان را آماده رأی دادن در انتخابات کنند. تمام ابتکار خود را به کار برند تا به زنان بگویند که رأی دادن حق شمامست و از این حق استفاده کنید. باید بگوییم که درست است! رأی دادن حق شما زنان است. اما باید پرسید که استفاده از این حق به چه قیمتی انجام شد؟ این حق در چارچوب یک نظام و یک قانون ارجاعی است که خون همه‌ی مردم را برای بیش از سه دهه به شیشه کشیده است. آیا استفاده از این حق به نفع رها کردن زنان از زنجیر اسارت بود؟ آیا رفتن به پای صندوق‌های رأی و استفاده از حق رأی در درجه‌ی اول به معنای صحه گذاشتند بر سیستمی نیست که کاملاً و با برنامه، نظام انتخاباتی‌اش را کنترل می‌کند؟! چرا این زنان "اصلاح" طلب آگاهانه می‌خواهند زنان به این فکر نکنند که شرکت‌شان در این‌گونه مضمکه‌های انتخاباتی به معنای این است که می‌خواهند شما را در چارچوبهای جنایت‌کارانه‌ی این سیستم همدست کنند؟! چرا می‌خواهند زنان به این فکر نکنند که این رژیم سرتا پا زن‌ستیز برای ثبات بخشیدن به رأی شما نیاز دارد؟! به این فکر نکنید که از روزی که این نظام بر مسند قدرت نشست، نیمی از جامعه یعنی شما را به برد بدل کرده است؟! این رژیم دست به کشتار عظیم یک نسل از انقلابیون و کمونیست‌ها در دهه‌ی ۶۰ و تا پستان ۶۷ زد که حاضر نبودند به این نظام بهره کشی تن دهند؛ و مخفیانه پیکر خونین آنان را در گورهای دسته‌جمعی دفن کرد. این رژیم هزاران نفر را، در خیزش مردم در سال ۸۸، در زندان‌های قرون وسطایی‌اش اسیر کرد. دهها نفر را در همان خیزش پیش چشم شما و میلیون‌ها نفر به قتل رساند. فقر و

در سال‌های اخیر و در همین انتخابات تمام سعی خود را کردنده که شما زنان به ایده و افکار طبقات حاکم و هم‌پالگی‌های شان گردن بگذارید و از تاریخ و عملکرد "اصلاح" طلبان همین رژیم هم درس نگیرید. شما دوران خاتمی سردار "تغییر" را از سر گذراندید. شما زنان دیدید که خاتمی با تمام وعده و عویضی که برای کشیدن شما به پای صندوق‌های رأی داد، پس از روی کار آمدن ذره‌ای تغییر در موقعیت فروdestتان ایجاد نکرد. به شما گفتند که بهتر است برای شکل دادن به جامعه‌ی مدنی با مسالمت به پای انتخاب عامل سرکوب خودتان بروید و با این کار از درون جامعه که می‌تواند در نتیجه‌ی مبارزه خشونت بوجود آید، جلوگیری کنید؛ و تلاش کردنده

شما را با این حکم غلط با خود همراه کنند. در این مورد هم به تاریخ اخیر جامعه‌ی خود نگاه کنید! خشونت عربان و وحشیانه‌ی هر روزه، از جانب جمهوری اسلامی بر شما و کلیه مردم تحمیل شده است. این رژیم از روز اولی که به قدرت رسید به شما با اجرای کردن حجاب و پس از آن تصویب قوانین ضد زن اعلام جنگ کرد؛ و از آن زمان تا کنون این جنگ و خشونت را از طریق قانون، ارگان‌های سرکوب‌گر، در زندان‌ها، در کوچه و خیابان‌ها، در خانه‌های تان و حتی در رختخواب‌های تان بر شما اعمال کرده است. پس سخن راندن از عدم به کارگیری جنگ و مبارزه برای بهدست آوردن مطالبات اولیه‌تان در واقع به معنای این است که به این جنگ و خشونت جمهوری اسلامی گردن

گذارید و با انتخاب راننده دیگری از همین نظام بر

پیشبرد خشونت علیه خودتان مهر تأیید نمی‌کند. شما اگر به تاریخ مبارزات مردم در ایران و سایر نقاط جهان نگاهی بیاندازید به این پی‌می‌برید که همواره از جانب طبقات ستم‌گر جنگی به شکل عربان و یا پنهان بر علیه مردم برای تضمین نظامشان پیش بروه می‌شود و در مقابل هم هر جا که زنان و به‌طور کل مردم توانسته‌اند حتا برای دوره‌ای در موقعیت ستم‌دیدگی خود تغییری به وجود آورند، حاصل این بوده است که تمام قد در مقابل مترجمین بلند شدند و برای بهدست آوردن حق حاکمیت خود دست به مبارزه‌ی قهرآمیز هم زدند.

آن‌چه که از دوره‌ی قبل از انتخابات و پس از آن، در مورد حق رأی و استفاده از آن، دائمًا به خود شما دادند، برای این است که جنبه‌ی شورشگرانه شما را خنثی کنند؛ و شما را برای چک و چانه زدن با سرکوبگرانی همچون حسن روحانی و برای تغییراتی آبکی به نفع زنان حکومتی، در پشت خود بسیج و سازماندهی کنند. دائمًا این را طرح می‌کنند که تغییرات ریشه‌ای در موقعیت شما زنان، یعنی مبارزه برای رهایی تان از این فرودستی، محال و غیرممکن است و با بسیج سیاسی و ایدئولوژیک شما در شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی بار دیگر کمک کردنده که عمر این رژیم را طولانی تر کنند.

این دارودسته این موضوع را آگاهانه پنهان می‌کنند که رژیم جمهوری اسلامی با جایه‌جایی مهره‌هایش عوض نشده است. سی و چهار

در نتیجه‌ی این نوع جهان‌بینی و فلسفه است که در برابر شما خصوصاً جوانان، تاریخ مبارزات مردم را نه تنها در ایران بلکه در سایر کشورهای جهان وارونه ارائه می‌کنند. می‌خواهند شما را با این طرز تفکر و جهان‌بینی به این برسانند که همین سیستم حاکم را اصلاح کنید، بهتر از این است که مثلًا فاجعه‌ای مثل ۵۷ بر سرتان بیاید. اینان آگاهانه تاریخ را تحریف می‌کنند. فاجعه‌ای که در سال‌های ۵۷ رخ داد، این بود که مبارزات مردم علیه رژیم شاهنشاهی در وسط راه توسعه نیروهای مرتजع اسلامی به سرقت رفت. جلوی تغییرات اصلی و اساسی در جامعه گرفته شد. یک ستمگر جای ستمگر دیگر را گرفت و این‌گونه جلوی یک انقلاب اجتماعی گرفته شد و فاجعه

شکل گرفت. تمامی "اصلاح" طلبان حکومتی و غیر‌حکومتی تلاش دارند بیش از همه با نسل دوران انقلاب به دشمنی برخیزند و آنان را مستول نابسامانی‌های جامعه معرفی کنند. از اشتباهات نسل گذشته این اصل را در ذهن شما حکاکی کنند که شما را از فکر تغییر ریشه‌ای جامعه دور کنند. شکی نیست که نسل گذشته دچار اشتباه هم شد و بزرگترین اشتباه آن نسل، اتخاذ خطی غلط در برخورد به امر انقلاب و کسب قدرت سیاسی توسط نیروهای انقلابی و همچنین عدم مربزندی درست و اصولی با نیروهای مرتजع اسلامی به رهبری خمینی بود. اما اگر نیروهای انقلابی در آن دوران اشتباه کردنده، امروز پس از گذشت سی و چهار سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، آنانی که به شما زنان و

به مردم توصیه کردنده که به پای انتخاب یکی از همین جنایتکاران بروید، اوج عوام‌گیری و خیانت نسبت به شما را مرتکب شدند. این دارو دسته با تبلیغ انتخابات و کشیدن شما برای انتخاب یکی از همین مهره‌های سرسپردده این رژیم سر تا پا جنایت، تمام کوشش خود را کرده و می‌کنند که شما را از دست‌یابی به ایده و افکار نو برای ساختن جامعه‌ای که همه‌ی مردم اعم از زن و مرد بتوانند حاکم بر سرنشست خود باشند دور کنند؛ و شما را به آن جا بکشانند که با رأی تان که در تضاد کامل با منافع تان قرار دارد، مهر تأیید به این رژیم بزنید.

به شما زنان در طول همین انتخابات گفتند که با استفاده از "حق شهروندی" رأی دادن، می‌توانید به شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی کمک کنید و گام به گام به رفرم‌هایی برسید. تمام تلاش آن‌ها فریب شما زنان بود. به تاریخ نگاه کنید و ببینید که در کجای جهان زنان و به‌طور کل مردم با هم‌پیمان شدن با دشمنان خود توانسته‌اند به خواسته‌هایش دست پیدا کنند؟! کجا توانسته‌اند با اتخاذ این روش و این جهان‌بینی به رفرم در ساختار حاکمیت‌های ارجاعی و زن‌ستیز دست یابند؟!

رفرم بدون آن که طالبینش با جسارت و از پائین علیه قدرت‌های حاکمه مبارزه کنند، هرگز به دست نیامده است. هر جا در موقعیت زنان و سایر ستمدیدگان جامعه رفرم‌هایی انجام شده است، در نتیجه‌ی انقلابات و مبارزاتِ رادیکال از پائین بوده است. این زنان "اصلاح" طلب

... ادامه از صفحه ۵

۴- اشاره به کسانی چون بیژن جزئی که ترهای خود را در زندان نوشته، یا دادگاههای اثر گذاری چون دادگاه شکرالله پاکنژاد و همچنین خسرو گلسرخی و کراماتالله دانشیان، یا جریان فوار و مبارزه اشرف دهقان ...

۵- اشاره به داستان زیبای "بیست و چهار ساعت خواب و بیداری" از صمد بهرنگی

۶- اشاره به کسانی چون کراماتالله دانشیان که به شدت از مبارزه و مقاومت شکرالله پاکنژاد در زندان و دادگاه تأثیر گرفت ...

شکرالله پاکنژاد از زندایان سیاسی دوره‌ی محمد رضاشاه بود و دفاعیه او در دادگاه شاه شهرت جهانی دارد. "... تا زمانی که در روی زمین یک انسان زندانی، گرسنه، ستمکش، محروم و بی‌فرهنگ موجود باشد، آزادی یک کلمه پوچ و توخالی بیش نیست..." او از مبارزات ملی و داشتجویی اواخر سال‌های سی و اوایل ۴۰ شمسی شروع کرد و در سال ۴۹ همراه رفاقتیش بنام گروه فلسطین روانه زندان شد. دفاعیات او در دادگاه به کمک و فداکاری دوست کرامات‌الله، یوسف آیاری (سال ۶۷ اعدام شد) به بیرون زندان رسید. اما شکرالله به وسیله‌ی رژیم شاه کشته نشد او پس از انقلاب ۱۳۵۷ آزاد شد و به فعالیت سیاسی ادامه داد و از بینان گذاران ججهه دموکراتیک ملی ایران بود. او را در اواخر آذر ماه سال ۶۰ در زندان اوین، تبریازان کردند. واکنش اسدالله لاجوردی بعد از تبریازان شکری اینگونه بود: "اونکه شاه گفت نجس نژاده، ما کشیم."

اما کرامات‌الله دانشیان که بسیار تحت تأثیر شکری، دفاعیات و مبارزات او قرار داشت نیز در دادگاه شاه دفاع محکمی از بر حق بودن مبارزه‌ی خلق‌های جهان کرد و در مقابل اخطار رئیس دادگاه که می‌گوید "آخرین دفاعت در مقابل اتهامات انسانی چیست؟ چیزی که برای دفاع از خودت مغید می‌دانی؟ اگر مطالبی که نوشته‌ید در همین مقوله‌ای است که خواندید این آخرین دفاع نیست!" کرامات با آرامشی وصفت‌باز و لحنی بی‌تردید می‌گوید: "چند سطربی داریم" که به آخرین دفاع خودم می‌رسم که مبارزه‌ی مسلحانه را تأیید می‌کنم!" کرامات ترانه‌سرای "بهاران" سحرگاه روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ به جرم اقدام علیه امنیت کشور به همراه خسرو گلسرخی تبریازان شد.

۷- "ما باید میان توابیینی که در حق زندایان سیاسی دیگر مرتكب جرم و جنایت شدند (از طریق شرکت در جنایت، دادن اطلاعات و تهیه گزارش از زندایان سیاسی، خبرچینی) و آن عده از زندایانی که زیر فشار شکنجه و مهمتر از آن پیچیدگی‌های عرصه مبارزه از خود ضعف نشان دادند و این ضعف را به شکل ابراز پشمیانی از عقاید خود، محکوم کردن مبارزات و فعالیت‌های خود و سازمان خود، نماز خواندن و غیره نشان دادند، فرق بگذاریم. همکاری اطلاعاتی با رژیم و کمک به جو سرکوب درون زندان غیر قابل بخشش است. تعداد اینان قلیل بود اما تعداد کسانی که با دشمن همکاری نمی‌کردند اما نماز می‌خواندند، منعکس بودند، در فعالیت‌ها شرکت نمی‌کردند، زیاد بود. بهبودجه نمی‌توان و نباید اینان را در رده‌ی اولی ها گذاشت. این کار موجب تفرقه در میان مردم می‌شود. و مانع از آن می‌شود که آن بخش از زندایان سیاسی که از خود ضعف نشان دادند با درس گیری از تجارب تلح گذشته به فعالیت سیاسی ضد رژیمی روی آورند. یک تمایز دیگر که باید قائل شد، میان زندایان سیاسی هودار و زندایان سیاسی که در رده رهبری یا کادرهای یک سازمان بودند، است. تواب شدن عناصر بالای تشکیلاتی ضربات بزرگی به همه سازمان‌های انقلابی زد و موجب تقویت رژیم در زندان‌ها و بیرون زندان‌ها شد. بسیاری از هوداران بی تجربه بودند و وقتی با ضعف این رده‌های بالا مواجه شدند، روحیه مقاومت را از کف دادند. در ضمن این را نیز باید بداد داشت که در داخل زندان عده‌ای که دوره‌ای جزو کسانی بودند که ضعف نشان داده و توبه کردند در دوره دیگر به مقاومت پیوستند." سخنرانی آذر درخشنان در دومین

سمینار سراسری زندایان سیاسی به نام "زنده‌ای سیاسی زن؛ ارزش‌های تاریخی؛ کشمکش‌های طبقاتی!" کلن، ۲۵ آگوست ۲۰۰۷

سال اخیر نشان داد که بارها نگهبانان این رژیم عوض شده‌اند اما هیچ تغییری در ماهیت ستم‌گرانهایش نسبت به زنان صورت نگرفته است. این ماهیت عوض شدنی نیست. هر تغییر جزئی‌یی هم اگر صورت گیرد، جمهوری اسلامی برای حفظ اسلامی بودن خود، مجبور است که زنجیر اسارت زنان را محکم نگه دارد. زیرا با این زنجیر ستم بر زنان است که اسلامی بودنش مفهوم می‌یابد.

یکی دیگر از موضوعاتی که برای کشیدن شما مردم به پای صندوق‌های رأی پیش گذاشتند این بود که به شما بگویند که اگر به پای صندوق‌های رأی نروید، امکان حمله نظامی آمریکا به ایران افزایش می‌یابد و این باعث بوجود آمدن جنگ و خوزیزی خواهد شد. این دارودسته آگاهانه از شما پنهان می‌کنند که هم رژیم جمهوری اسلامی و هم کلیه‌ی امپریالیست‌ها و در رأس آن‌ها، امپریالیسم آمریکا می‌خواهند در راستای منافع و مقاصد خود از شما به عنوان گوشت دم توب استفاده کنند. هر دوی این دو قطب پوسیده در عمل نشان داده‌اند که برای رسیدن به منافع خود حاضرند، هزار هزار نفر از شما را قربانی کنند. این دارودسته این گونه در بین شما تبلیغ می‌کنند که گویا در برابر شما فقط انتخاب از بین این دو قطب پوسیده قرار دارد و شما را از فکر کردن به این که انتخاب دیگری که نه تنها سرنوشت شما را بلکه کل جامعه و جهان را تغییر دهد، دور کنند. در این مورد هم به جاست به تاریخ نگاهی بیانداریم و ببینیم که این شرایطی که امروزه ما در آن قرار داریم به درجاتی بدتر و گسترده‌تر در جنگ جهانی اول و دوم برای بسیاری از مردم جهان و نیروهای انقلابی مطرح نبود؟ بهطور مثال در جنگ جهانی اول دولت روسیه که خود بخشی از دولت‌های سرکوبگر امپریالیستی در گیر جنگ جهانی برای تقسیم مجدد جهان بود، برای کشیدن مردم همین موضع را تبلیغ نمی‌کرد؟ در آن دوره، مردم روسیه هم از طرف دولت تزاری و هم جنگ در بدترین شرایط زندگی می‌کردند. این سؤال در آن زمان هم در مقابل همه نیروها و از جمله نیروهای انقلابی و کمونیست قرار داشت که در برابر این اوضاع چه باید کرد؟ پاسخ برخی نیروها این بود که برای مقابله با جنگ امپریالیستی و ممانعت از اشغال کشور... بهتر است پشت دولت مرکزی قرار گیریم. اما در همان زمان یک نیروی کوچک کمونیستی با خطی درست و اصولی و با افسایی هر دو قطب پوسیده، در مقابل مردم راه دیگری که همانا سرنگون کردن دولت تزاری و برقراری دولت سوسیالیستی بود، پیش گذاشت. به گواه تاریخ این انقلاب نه تنها جامعه عقب مانده امپریالیستی روسیه که فقر و فلاکت، بیکاری، گرسنگی، فحشا... در آن بیداد می‌کرد را عوض کرد و در نتیجه‌ی آن و برای اولین بار مردم توانستند حاکم بر سرنوشت خود شوند، بلکه جهان را نیز تکان داد و در مقابل میلیون‌ها مردم راهی دگر را گشود.

این سیستم نمی‌تواند با رفتن شما مردم به پای انتخاب یکی از مهه‌های همین نظام اصلاح شود و از درون تغییر کند. سؤال اصلی این است: چگونه می‌توان از این شکاف عظیم و ستم و استثمار عمیقی که بر اکثریت مردم تحمل می‌شود خلاص شد؟ چطور می‌توان به فرودستی زنان خاتمه داد؟ چطور می‌توان در مقابل هر نوع دخالتگری امپریالیست‌ها ایستادگی کرد؟ آیا به غیر از این است که در اولین قدم برای داشتن اولیه‌ترین و پایه‌ای ترین مطالبات انسانی، برای پایان دادن به تمام روابط ستم و استثمار باید رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد و نظامی کاملاً متفاوت را بنا کرد؟

شکنجه

و مقاومت

نویسنده: کندریا دورگن

برگردان: مسی روژه

ما بر مبنای یک ضرورت اینجا هستیم. همه‌ی شما این را می‌دانید. می‌خواهیم در مورد پیشوای‌هایی که کرده‌ایم حرف بزنیم، ولی می‌دانیم که زنان هنوز هم نسبت به زمانی که شروع به فعالیت کردیم، از خطر تجاوز در امان نیستند. من از دیدن زنانی که مورد ضرب و شتم و تجاوز قرار گرفته‌اند، به قتل رسیده و یا ناپدید شده‌اند، و یا در فرهنگ "غیر خشن" زنان هیچ آسیبی به مردانی که ما را می‌آزارند نمی‌رسانند، جانم به لب رسیده است. ما جان خودمان را می‌گیریم. خودکشی می‌کنیم. من زنان زیادی را می‌شناسم که هر روز برای زنده ماندن می‌جنگند، به خاطر زجر و درماندگی که در زندگی‌شان درنتیجه‌ی آزارهای جنسی تجربه کرده‌اند و تأثیرات آن را همیشه با خود به همراه دارند. این‌ها زنانی‌اند که فکر می‌کردن حق احترام، شخصیت و آزادی دارند - ولی در واقع حتاً توانستند آزادانه در پس کوچه‌ای راه بروند. بسیاری از آن‌ها وقتی که هنوز بچه بوده‌اند، در خانه‌های خودشان و توسط بستگان خود مورد تجاوز قرار گرفتند - توسط پدر، عمو و دایی، برادر - حتا قبل از این‌که "زن" شوند. بسیاری هم به وسیله‌ی مردانی که عاشق‌شان بودند همسر، مشوّقه - مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. وقتی نگاه کنیم که چه بلاهایی بر سر این زنان آمد، می‌گوییم "سازمان عفو بین‌الملل، کجا‌ی؟" - چراکه زنان ما زنان مارکانتهای مان است. ما تحت قوانین ازدواج زندگی می‌کنند. می‌گوییم که در فرهنگ تجاوز زندگی می‌کنیم. ما در جایی زندگی می‌کنیم که تجاوز‌کنندگان در آن حکومت نظامی اعمال می‌کنند. می‌گوییم که ما شهروندان آزاد در یک جامعه‌ی آزادیم. ولی دروغ می‌گوییم. در این باره هر روز دروغ می‌گوییم.

بیلیاردی نشسته بود، که مثل کارت پستال به نظر می‌آمد، می‌گفت: "به نیو بدفورد خوش آمدید!" محاکمه‌ی آن تجاوز در تلویزیون‌های آمریکا نشان داده شد. آمار مشاهده‌کنندگان این برنامه بیش از آمار سریال‌های خانوادگی زناشویی در آمریکا بود. مردم آن را هر روز به عنوان سرگرمی نگاه می‌کردند. آن زن حتا با این که تجاوز کننده‌ها محکوم شده بودند، به خارج از شهر برده شده بود. در عرض یک سال او بُرد و من هر چقدر هم که تلاش می‌کنم، اسمش به خاطرمن نمی‌آید. هالیوود فیلمی ساخت به نام متهم، که فیلمی عالی و خارق‌العاده بود که در آن جودی فاستر با هنرنمایی‌اش نشان داد که زن، یک انسان است. دو ساعت طول می‌کشد تا برای افکار عمومی این را جا بیندازیم که این واقعیت است و در جایی که به صحنه‌ی تجاوز گروهی نزدیک می‌شویم، می‌فهمیم که فردی در این جا ضربه خورده و آزار دیده، به‌گونه‌ای که بالاتر از تمام قساوت‌های فیزیکی است که به او شده است. نسخه‌ی هالیوودی این واقعه پایان خوشی داشت. نظاره‌گران صحنه به جرم تحریک و تشویق بیشتر عمل تجاوز، محکوم شدند و زن هم پیروز شد. من هم چنان در

ما به یاری ضعف حافظه و فراموشی، با به یاد نیاوردن آن‌چه بر ما گذشت، با به یاد نیاوردن اسم زنی که دیروز خبر ناپدید شدنش در روزنامه بود، خود را نجات داده و زندگی را ادامه می‌دهیم. اسم آن زن چه بود؟ از این زن‌ها بسیارند. من از این‌که اسم این‌ها را به خاطر نمی‌آورم جانم به لب رسیده است. مخصوصاً یک اسم هست که من هرگز یاد نمی‌آید: زنی که در یک بار، روی میز بیلیاردی در شهر نیو بدفورد ایالت ماساچوست مورد تجاوز گروهی چهار مرد قرار گرفت در حالی که دیگران همان‌جا ایستاده بودند و این تجاوز گروهی را تشویق می‌کردند. آن زن یک سال پس از دادگاهی که برای تجاوز به او تشکیل شده بود، در یک سانحه‌ی انواعی کشته شد و پلیس هم مثل همیشه آن را خودکشی اعلام کرد. سه ماه قبل از این‌که این زن مورد تجاوز قرار گیرد، مجله‌ی پورنوگرافی هاستلر عکس زنی را منتشر کرد که روی یک میز بیلیارد داشت به طور گروهی مورد تجاوز قرار می‌گرفت. هر کاری که با این زن در پورنوگرافی انجام شده بود با زنی که در بار به او تجاوز گروهی شد هم انجام شد. بعد از این ماجرا، مجله‌ی هاستلر عکس زنی را منتشر کرد که با ژستی پورنوگرافیک و در حالی که روی میز

این کار را می کنید؟ من منم!" نازی‌ها انگیزه‌ای شخصی که بتواند با این ترم‌ها در کشش شود را نداشتند.

ما در موقعیت اضطرار هستیم. این را می‌دانید. عقیده‌ای در هیچ بخش از زنان وجود ندارد که بگوید او فارغ از هر سیاست، طبقه، نژاد و هر شغلی که دارد، می‌تواند از خشونت بر حذر باشد. فقط دروغ‌گوها و انکارکننده‌ها روی کتف نخوردن، مورد تجاوز قرار نگرفتن، سو استفاده نشدن و مجبور نشدن حساب می‌کنند - چه رسد به آزادی داشتن.

وقتی در خیابان قدم می‌زنید چه اتفاقی می‌افتد؟ نمی‌توانید در افکار تان غرق شوید، مگر نه؟ بهتر است هر لحظه چک کنید که چه کسی دور و برتان است. ما در کشوری پلیسی زندگی می‌کنیم که هر مردی نماینده‌ی آن است. می‌خواهم لبخند زدن را متوقف کنیم. دیگر نگوییم که وضع مان خوب است. می‌خواهم که دیگر نگوییم که می‌شود این‌ها را پس از اتفاق افتادن ترمیم و رفع و رجوع کرد. ممکن است که بتوانیم از این آسیب‌هایی که بر ما وارد شده چیزهایی بگیریم، ولی آیا این آسیب، خود ترمیم می‌شود؟ نه، نمی‌تواند ترمیم شود. پس سؤال این است، چگونه قبل از این که اتفاق بیفتند می‌توان جلوی آن را گرفت؟ ما جنبشی بسیار عالی که زندگی‌های بسیاری را نجات داده است را داشته‌ایم، من، خصوصاً از آن عده از شما که در مراکز بحران تجاوز و پناهگاه‌های زنان صدمه دیده کار می‌کنند، قدردانی و سپاسگذاری می‌کنم. ای کاش شما در دوران قبل تری از زندگی من آن جا بودید! کسانی که الان چهل ساله‌اند نمی‌توانستند در آن دوران کمکی را که شما امروزی‌کنید را داشته باشند. ولی ما باید تمرزکارمان را عوض کنیم: باید مانع وقوع این اتفاقات شویم. و گرنه ما این را به عنوان شرایط‌مان قبول می‌کنیم. بدین‌گونه که تجاوز و بیرحمی به زنان عادی است و سؤال این است که چگونه آن را تعدیل و کم کنیم. شاید اگر مردان امروزه می‌توانستند به بازی‌های هاکی بیشتری بروند - راه‌های بیرون رفتن و سرگرمی‌های دیگری داشتند؟!

من این‌جا هستم که بگویم جنگ علیه زنان یک جنگ واقعی است. به‌هیچ‌وجه خیالی یا انتزاعی نیست. این جنگی است که در آن مشت مردان در صورت شمامست. ما راه می‌رویم و می‌گوییم که "امروز اتفاقی نیفتاد" یا "هنوز اتفاقی نیفتاده" یا "من در سه ماه گذشته خوش شانس بودهام" یا "اوها من خوبش را پیدا کرده‌اند. آدم خوبی است و زیاد مرا اذیت نمی‌کند. شاید خیلی وقت‌ها به من توهین کند ولی به من صدمه نمی‌زند." شاید راست باشد و شاید هم نه - ولی ما باید راهی پیدا کنیم که تحت هیچ شرایطی و به‌هیچ‌وجه نگذاریم که مردان به زنان صدمه بزنند.

می‌دانید که بیشتر زنان در خانه خودشان آزار می‌بینند. می‌دانید که بیشتر زنانی که به قتل رسیده‌اند در خانه‌ی خود و بدست افراد نزدیک‌شان کشته شده‌اند نه توسط غریبه‌ها. یک جنبش سیاسی، آن‌گونه که من در کش می‌کنم، برای این وجود دارد که بتواند روشی را که واقعیت‌های اجتماع با آن سازماندهی شده‌اند را تغییر دهد. به این معنی که ما باید تمام راه و روشی را که بر مبنای آن این سیستم کار می‌کند را بفهمیم. هر زنی که خشونت جنسی را به هر نوعی تجربه کرده است، تنها درد و آزارش را تجربه نکرده بلکه آگاهی هم بدست آورده است - آگاهی از برتری مردان، از این که این برتری چیست و چگونه است - و می‌تواند شروعی برای فکر کردن به این باشد که چگونه و به‌طور استراتژیک به آن پایان دهد. ما در سرزمین وحشت زندگی می‌کنیم. می‌خواهم تن به قبول طبیعی بودن آن ندهیم؛ و تنها راهی که می‌توانیم این طبیعی بودن را قبول نکنیم این است که نگذاریم هر روز دچار فراموشی شویم - اگر آن‌چه را که از دنیابی که در آن زندگی

سالن سینما نشسته و در این افکار بودم که، ولی در زندگی واقعی آن زن مرده. اسمش چه بود؟ چرا یاد نمی‌آید؟!

و زنانی هم هستند که اسمشان را کاملاً به یاد دارم: مثل، جنیفر لوین، زنی که در گنترال پارک نیویورک توسط مردی که معاشوقه‌اش بود به قتل رسید. دلیلی که اسمش را به یاد دارم این است که زمانی که بهوسیله‌ی معشوقه‌اش به قتل رسید، روزنامه‌ی تابلوید نیویورک اسمش را در صفحه‌ی اصلی درج کرده و در سر تیتر آن از جنیفر به عنوان زنی هرگز یاد کرده بود. من هیچ‌یک از آن روزنامه‌ها نگاهی نکنم از خانه بیرون نمی‌روم. خلاصه این پسر به محکمه کشیده می‌شود - پسر سفیدپوست متعلق به طبقه‌ی بالا و پولدار. این ماجرا نام "قضیه‌ی قتل خوش استیل" به خود گرفت؛ و ما برای اولین بار چیزی را به نام دفاعیه‌ی سکس خشن شنیدیم. به این صورت که: "او (دختر به قتل رسیده) می‌خواست یک سکس خشن، دردناک و تحقیرآمیز داشته باشد. او یک جنده‌ی وحشی بود که سعی داشت این پسر را محکم بیندد. داشت آزارش می‌داد و این پسر خیلی ناراحت شده بود و وقتی که داشت تلاش می‌کرد که خودش را آزاد کند، به طور اتفاقی او را با سینه‌بندش خفه کرد." در این سناپیرو رو شی که با زنان به‌هنگام تجاوز به کار برده می‌شود، در مورد کشتن‌شان نیز همان روش به کار برده می‌شود: آن زن خودش عامل محرك بود. همین را می‌خواست. از این کار خوشش می‌آمد و همان چیزی که لیاقت‌اش را داشت به دست آورد. زمانی که ریسیس بخش جنایت جنسی ما، لیندا فراشتین، در تلاش برای محکوم کردن این مرد، رابت چمبرز، بود با یک مسئله مشکل داشت: نمی‌توانست انگیزه‌ای بر این قتل بیابد. او فکر نمی‌کرد که می‌تواند هیأت منصفه را مقناع کند که برای رابت چمبرز هر دلیلی می‌تواند بوجود داشته باشد تا جنیفر لوین را بکشد. البته که هیچ دلیلی به‌جز همان که خود قاتل می‌خواست و می‌توانست، دلیل دیگری وجود نداشت. او طی توافقی مبنی بر پذیرش جرم و تخفیف آن، کاری کرد که رأی هیات منصفه هرگز اجرا نشد. خیلی از ما فکر می‌کردیم او تبرئه می‌شود. بعد از این معامله‌ای که او انجام داد، ویدیوهای زیادی از رابت چمبرز در تلویزیون نشان داده شد در حالی که در سکس پارتی‌ها خفه کردن زنان را تمسخر می‌کرد، لخت نشسته و زنان به دورش حلقه‌زده، صحنه‌ی قتل را بازسازی کرده و می‌خندیدند. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که مردان زنان را می‌کشند و انگیزه‌ها هم به هیچ‌وجه شخصی نیستند. همان‌طور که هر زنی در این اتفاق که تا به حال کنک خود را به او تجاوز شده باشد می‌داند، این یکی از غیر شخصی‌ترین تجربیاتی است که در عمرتان می‌توانید داشته باشید. شما زنی متأهل هستید. با مردی زندگی می‌کنید. فکر می‌کنید هر دو هم‌دیگر را می‌شناسید. اما زمانی که مرد شروع به آزار دادن‌تان می‌کند، برای این می‌کند که شما زن‌اید نه به‌خاطر این که هر کس دیگری هستید.

از همه می‌خواهم که دیگر دروغ نگوییم. فکر می‌کنم ما هر روز دروغ‌های زیادی را برای گذران زندگی‌مان می‌گوییم و از شما می‌خواهم که به این دروغ‌ها پایان دهیم. یکی از این دروغ‌ها این است که این‌گونه نفرت از زنان به‌این مهله‌کی، سادیستی و وحشیانه به‌خاطر آن نوع نفرت علیه مردمی که به دلیل شرایطی که در آن به دنیا آمدند و بر آن‌ها وارد شده است، نیست. ما برخی از بی‌رحمی‌های تاریخی که تا به حال اتفاق افتاده‌اند را شناخته‌ایم. به خودمان می‌گوییم، این‌ها مثل هم نیستند. من آندریا هستم. من جین هستم. من منم. ولی همه این را گفته‌اند. هر یهودی که در حال هل داده شدن زیر قطار بود گفت: "چرا

مردان رابطه‌ی جنسی را با تصرف زنان تجربه می‌کنند. فرهنگ، از رابطه‌ی جنسی به معنای استیلا و غلبه‌کردن حرف می‌زند- زنان تسلیم می‌شوند، زنان گرفته می‌شوند. این الگوی تجاوز است، نه الگوی برای مقابله به مثل، برابری، تقابل، یا آزادی. وقتی فرض بر این است که زنان برای این در روی کره زمین وجود دارند که بتوانند به لحاظ جنسی و برای رابطه‌ی جنسی در دسترس مردان باشند، یعنی بدن‌های ما این‌گونه است که گویی حدودی دارد که نقص بیشتری نسبت به بدن مردان دارد. زنان سوراخ‌هایی هستند که مردان می‌توانند در آن نفوذ کنند. مقصود از هموفوبیا (بیزاری از همجنس‌گرایی) این است که مردان را متوجه زنان کنند، که مردان را به خاطر استفاده نکردن از زنان تنیبی کنند. هموفوبیا، تأییدی است بر این که مردان می‌دانند که جنسیت مردانه برای زنان چقدر می‌تواند تهاجمی و خطرناک باشد. وقتی زنی به دادگاه می‌رود و می‌گوید: "به من تجاوز شده!" قاضی، وکیل مدافع، روزنامه‌ها و خیلی از مردم می‌گویند: "نه! تو رابطه‌ی جنسی داشتی." و زن می‌گوید: "نه! به من تجاوز شده!" و آن‌ها می‌گویند که کمی زور عیسی ندارد. این هنوز هم واقعیت دارد. هنوز تغییر نکرده است. وقتی به سلطه‌ی مردان به شکل یک سیستم اجتماعی نگاه کنید، چیزی که می‌بینید این است که این سیستم بگونه‌ای سازمان یافته که اطمینان حاصل کند که زنان از لحاظ جنسی برای مردان آمده‌اند. این فرض ابتدایی آن است. ما یک انتخاب داریم، و این انتخاب در کتاب‌های علوم سیاسی نیست. دانشگاه‌ها سعی در فراهم کردن این سطح از انتخاب برای ما را ندارند. سؤال این است: چه چیز در اولویت است، نیاز مردان به سکس یا شأن زنان؟

و من به شما می‌گویم که نمی‌توانید سؤاستفاده از زنان را از به‌اصطلاح استفاده‌ی نرمال از زنان، جدا کنید. تاریخ زنان در دنیا به عنوان یک کالای جنسی، این کار را غیرممکن می‌کند. استنباطات دیگری هم هست- چون از آن جایی که سکس در حال حاضر اجتماعی شده و در جامعه وجود دارد، مردان با زنانی که با آن‌ها برآورند نمی‌توانند سکس داشته باشند. قادر به این کار نیستند. این جا می‌فهمیم که شی‌بی‌سازی یعنی چه. برای این که پاسخی از مردان گرفته شود، هر کس باید نمونه‌ی ایده‌آل شود و بدربد بخور باشد. حال فکر کنید که آزادی‌اش را غیرممکن می‌سازد، چون اگر بخواهد زندگی کند، مجبور است که شی‌بی باشد که مرد به آن به نحوی که برای خودش مهم است پاسخ می‌دهد، به‌شیوه‌ای که جنسی است. آزار جنسی در محل کار نوعی تصادف نیست. این حقیقت که زنان در محل کار مهاجرند، تصادفی نیست. وقتی وارد یک توافق جنسی شوید که شی باشید، پس امکان آزادی‌تان را محدود کرده‌اید؛ و سپس، به عنوان فرض ابتدایی زندگی‌تان، قبول می‌کنید که آماده باشید، و هژمونی جنسی او را به چالش نگیرید، و در این رابطه‌ی نزدیک طالب برابری نباشید. هر چه باشد، شما بدن خودتان را قبلاً به جراح پلاستیک یا عاشق با شهوت ران، تسلیم کرده‌اید. زنان و مادرانی که پای دختران‌شان را می‌بستند تا اندازه‌ی پای‌شان فقط سه اینچ (حدود ۷,۶۲ سانتی‌متر) بشود - در واقع چلاق بشوند- به‌این دلیل این کار را کردند که استاندارد زیبایی به حساب می‌آمد. اگر زنی می‌خواست غذا بخورد، از نظر مرد باید زیبا به نظر می‌رسید.

اگر این کار به‌این معنا بود که دختر تا آخر عمر دیگر نمی‌توانست راه برود، این دیگر معامله و ریسکی بود که باید انجام می‌شد. به شکل "بیایید معامله کنیم!" بود؛ و ما زنان هنوز هم به همین شکل بیایید معامله کنیم، رفتار می‌کنیم. به جای این که تصمیم بگیریم که چه

می‌کنیم می‌دانیم را به یاد داشته باشیم و هر روز صبح که از خواب بیدار شویم مصمم در فکر راه چاره‌ای برایش باشیم. ما باید بفهمیم که خشونت مردان چگونه عمل می‌کند. این یکی از دلایلی است که چرا مطالعه‌ی پورنوگرافی و جنگ علیه صنعت پورنوگرافی این قدر مهم‌اند - چرا که مقر اصلی جنگ و ارتش مقابل، این جاست.

پورنوگرافها، سربازان‌شان را تعلیم می‌دهند؛ سپس این سربازان بیرون می‌آیند و آنها را به طور عملی روی ما اجرا می‌کنند. این جنگ علیه همه‌ی ماست. مقاومت ما جدی نبوده است؛ کافی هم نبوده است. در همان لحظه‌ای که داریم به این فکر می‌کنیم که می‌توانیم کاری علیه مغازه‌های پورنوگرافی بکنیم- قانونی و یا غیرقانونی- از فکر کردن می‌ایستیم. ما بر این باور نیستیم که دارای همه‌گونه حق قانونی هستیم که کاری انجام دهیم، چه برسد به حق غیرقانونی. در درون ما، این حس بی‌ارزش بودنی که با خود داریم- که از مهم‌ترین و اصلی‌ترین نتایج ترسی است که با آن زندگی می‌کنیم- ما را مجبور می‌کند که با رفتارمان، بر سیستمی که می‌گوید زندگی مردی که می‌خواهد به ما صدمه بزند از زندگی ما با ارزش‌تر است، صحه گذاشته و آنرا قبول کنیم. ما قبولش می‌کنیم. بسیاری از توانایی‌های ما برای نجات خودمان بر پایه‌ی فراموش کردن هر چه بیشتر این صدمات است. می‌فهمم که در حال صحبت با زنانی هستم که نسبت به اکثر زنان، زمان بیشتری را با واقعیت آزار جنسی سپری کرده اند. اگر فرض بر این است که آزادی و برایری زنان مهم است، پس "آموزش" تنها کافی نیست. می‌دانید که مردان تحصیل کرده‌اند. می‌دانند که تجاوز و ضرب و شتم کارهای نادرستی اند.

کسی که تجاوز می‌کند، خیلی بیشتر از ما در مورد تجاوز می‌داند. او رازهایی را از ما پنهان می‌کند؛ ولی ما از او پنهان نمی‌کنیم. جاکش‌ها می‌دانند که چطور با زنان بازی کنند و آن‌ها را بفروشنند. آن‌ها مردان احمقی نیستند. من با نظریه‌ای که تجاوز، پورنوگرافی و دیگر آشکال خشونت علیه حقوق زنان را غیرمعمول می‌داند و یا شیوه‌های معمول و جا افتاده در استفاده‌ی قانونی و تصویب شده مردان از زنان در رابطه‌ی جنسی را بی‌ربط به "زیاده‌روی‌هایی" که ما پیوسته انجام می‌دهیم، می‌دانند، موافق نیستیم. می‌گویند ما زنان خودمان عامل و محرك اصلی این آسیب دیده‌گی هستیم. وقتی زنی که به او تجاوز شده و به دادگاه می‌رود، چرا منطق قضات درست مثل پورنوگرافهای است؟ رابطه‌ی جنسی روش مادی تصاحب کردن زنان است. این واقعی و عینی است. ما این را می‌دانیم و بیشتر ماهما آن را تجربه کرده‌ایم. من از تاریخ حرف می‌زنم، از سکس‌والیته حرف می‌زنم، ولی نه به شکل ایده‌ای که در سرتان می‌گذرد بلکه به عنوان آن واقعیتی که برای زن وقتی با یک مرد می‌خوابد اتفاق می‌افتد. اگر قادر نیستیم که به مسئله رابطه‌ی جنسی به‌شکل یک نهاد سیاسی نگاه کنیم (که به طور مستقیم ربط دارد به راههایی که ما با آن با دیگران رابطه برقرار می‌کنیم تا موقعیت فروdestman را بپذیریم، و یکی از راههایی است که با آن تحت کنترل هستیم) هرگز نمی‌توانیم ریشه‌های روش‌هایی که سلطه‌ی مردان از طریق آن‌ها در زندگی ما عمل می‌کند را بیاییم.

فرض ابتدایی در مورد زنان این‌گونه است که ما زاییده شده‌ایم تا گاییده شویم. همین! حالا، این معانی زیادی در بر دارد. سال‌های سال به این معنا بود که ازدواج یعنی مالکیت آشکار بدن زن و رابطه‌ی جنسی، حق ازدواج بود. یعنی رابطه‌ی جنسی به خودی خود عملی اجباری بود، چون دولت حکم کرده بود که زن رابطه‌ی جنسی را قبول کند. او متعلق به مرد بود. آثار باقی مانده از این فرهنگ این است که در فرهنگ ما



پورنوگرافی می‌گوید بروید و زنان را شکار کنید! این کارها را با آن‌ها بکنید! این تفريح است. می‌گوید زن‌ها هم خوششان می‌آید. حقیقت این است و جامعه بایستی با سازماندهی منظم و به اندازه‌ی کافی زنانی را به عنوان مواد اولیه برای صنعت پورنوگرافی فراهم کند.

می‌کنند؟ چی چیزی می‌تواند باشد؟ بیایید با بازی "بگرد و بیداش کن!" دلیلش را بیابیم. راستش، واقعیت امر این است که دلیلش در پورنوگرافی است که همه جا هم فروخته می‌شود. پورنوگرافی می‌گوید بروید و زنان را شکار کنید! این کارها را با آن‌ها بکنید! این تفريح است. می‌گوید زن‌ها هم خوششان می‌آید. حقیقت این است و جامعه بایستی با سازماندهی منظم و به اندازه‌ی کافی زنانی را به عنوان مواد اولیه برای صنعت پورنوگرافی فراهم کند.

شرایطی که این مواد اولیه را فراهم می‌کنند فقر است؛ و معمولاً آزار جنسی کودکان در زنای با محارم و بی‌خانمانی است. ما قبلاً این آگاهی‌ها را نداشتیم؛ ولی الان داریم. چه به سر زنان می‌آید؟ چطور اتفاق می‌افتد؟ امروزه دیگر خیلی می‌دانیم. زمان آن رسیده که چیزهایی را که می‌دانیم عملی کنیم. می‌دانیم که پورنوگرافی باعث آزار جنسی می‌شود. می‌دانیم که در آمریکا متوسط سن تجاوز کننده‌ها دارد کمتر می‌شود. حالا دیگر پسرانی که در سنین پایین نوجوانی اند دارند زورشان را از اولین حملات‌شان علیه دختران جوان آزمایش می‌کنند. پسران جوانی هستند که با فرو بردن چیزهایی در بدن نوزادان آن‌ها را می‌کشنند. وقتی ازشان می‌پرسند که چرا آن کار را کردند می‌گویند که در پورنوگرافی دیده‌اند. پسران جوانی وجود دارند که تنفس برداشته و سعی می‌کنند آنرا در واژن زنان بکنند. کجا این‌ها را دیده‌اند؟ از کجا یاد گرفته‌اند؟ ازشان بپرسید! از آن کسانی که در زندان اند بپرسید، از جاهایی که مجرمان جنسی نوجوان در آنند! به شما خواهند گفت: "در پورنوگرافی دیدم." حال ممکن است عواملی که فردی را به این جا می‌کشد که می‌خواهد این کار را بکنند، متفاوت باشد از این که چطور آن را یاد گرفته است. ولی حقیقت امر این است که اگر در جامعه‌ای زندگی کنید که با یک چنین نفرتی از زنان پر شده باش، یعنی در واقع در جامعه‌ای دارید زندگی می‌کنید که شما را برای مورد تجاوز قرار گرفتن، ضرب و شتم دیدن، تن‌فروشی کردن، یا مرگ نشانه گرفته است. از نظرمن، این‌ها حقایق اند.

من از شما می‌خواهم که درباره‌ی خشونت علیه زنان حرف بزنید؛ و شما هم برای رفع این مشکل این‌جا هستید. ایکاش می‌توانستید مردگان را زنده کنید. این چیزی است که دوست دارم ببینم. هدف سیاسی این است. یکی از دلایلی که راست‌ها این همه به زنان نزدیک شده‌اند این است که راست‌ها خدای برتری دارند که می‌گوید من تمام دردها و رنج زخم شما را التیام می‌بخشم: "من برای شما جانم را دادم. من شما را تسکین خواهم داد." فمینیست‌ها این چنین خدای برتری ندارند که بتوانند آن طور شفابخش باشد. ما درمورد عدالت، برابری و حقانیت، ایده‌ها داریم؛ و ما بایستی برای واقعی کردن این‌ها راههای بیابیم. جادو نمی‌توانیم بکنیم. قدرت مافق طبیعی هم نداریم و

می‌خواهیم، چه چیزی نیاز داریم، در عوض استانداردهای درجه دویی برای آزادی خودمان داریم. می‌ترسیم، نه به خاطر این که ترسو و بزدیلیم - که خیلی هم شجاعیم - ولی به جای جنگیدن با سیستمی که ما را مجبور می‌کند که چنان معامله‌هایی را بکنیم، ما از شجاعت‌مان برای تحمل کردن و دلداری دادن خودمان پس از انجام این چنین معاملاتی استفاده می‌کنیم. وقتی تصمیمی می‌گیریم، باید انتخابی باشد که ریشه در برایری دارد - نه در این حقیقت که هرزنی هنوز هم برای رسیدن به رفاه و امکانات عقب‌تر از یک مرد است.

در آمریکا، خشونت علیه زنان از مشغولات و تفريحات عمدی است. نوعی ورزش است، سرگرمی است، جریان عمدی سرگرمی فرهنگی واقعی و فراغیر در جامعه است. واقعی و فراغیر است. مسری است. آن قدر بدیهی و زیاد شده که هر کسی به سختی متوجهش می‌شود. در آمریکا سی سال است که جامعه‌ای اشیاع شده از پورنوگرافی داریم. در این سال‌ها افراد زیاده‌اند که از ما می‌خواستند این معرض را مطالعه قرار دهیم. بسیاری بوده‌اند که می‌خواستند ما این موضوع را مورد بحث و جدل قرار دهیم. ما مطالعه کرده و مباحثات هم انجام داده‌ایم، همه‌ی این کارها را کرده‌ایم. در آمریکا، عده‌ی مردانی که قاتل زنجیره‌ای نام گرفته‌اند، رشد عمدی داشته است - مردانی که عمدتاً به زنان و گاهی نیز به کودکان، تجاوز کرده و آنان را می‌کشنند. معمولاً بدن‌های شان را هم قطعه قطعه می‌کنند. گاهی قبل از کشتن با آن‌ها سکس می‌کنند و گاهی هم بعد از کشتن شان. حال، می‌توان گفت این یک مانور قدرت است، ولی حقیقت امر این است که از نظر آن‌ها، این نحوه سکس کردن شان است: با آسیب رساندن به ما و با کشتن و قطعه قطعه کردن‌مان. در آمریکا ما با یک پدیده‌ی مسری و مدام کشتن زنان رو بخوبیم. ما با تعداد بسیار زیادی از جمعیت گشته‌های زنان در شهرها رو به روییم. در کانزاوس سیتی، به گفته‌ی پلیس، ساخت زن فقط در سال ۱۹۷۷ تا به حال کشته شده‌اند. سه چهارم‌شان هم سیاهپوست بوده‌اند. زنان تن‌فروش بوده‌اند. این زن‌ها قطعه قطعه شده، یا در وضعی که پلیس و رسانه‌ها آن را وضعیت شرم‌آور و زشت نامیدند - حسن تعییرها شگفت آورند - رها شده بودند. یکی از طرح‌های قاتلان زنجیره‌ای به این شکل بود که کارهایی را که با قربانیان‌شان می‌کرددند همان کارهایی بود که در پورنوگرافی دیده بودند و قربانیان را هم به همان حالت و ژست پورنو رها می‌کرددند. پورنوگرافی، در بیوگرافی تمام این قاتلان زنجیره‌ای دخیل است. گاهی برای این‌که آهسته به قربانیان‌شان نزدیک شوند از آن استفاده می‌کنند، گاهی برای نقشه‌بریزی این جنایت و گاهی هم برای سرعت بخشیدن به ارتکاب آن. هنوز مردم اصرار دارند بگویند که حتماً یک چیزی در آب یا هوا هست. چطوری همه‌ی این مردها چنین ایده‌هایی را برای انجام چنین کارهایی پیدا

دورکین در تظاهرات ضد پورنوگرافی در نیوآولنان، اواسط دهه هشتاد



از شما

می خواهم که از متجاوزین توانم
پس بگیرید، علیهشان سازماندهی کنید. ما می دانیم که این متجاوزین
چه کسانی هستند. می دانیم چون با ماست که این کارها را می کنند. این
کار را با من کرد؛ با بهترین دوستم هم کرد. او را می شناسیم. می دانیم
که این اتفاق افتاد؛ کی، کجا و چگونه؟ از شما خواهش می کنم که
موضوع تجاوز را جدی بگیرید. اگر قانون کاری نمی کند، شما باید بکنید.
از شما می خواهم که هر جایی که می توانید بازارهای فروش
پورنوگرافی را ببندید و پایینشان بکشید و مانع نشر آنها شوید، هر جا و
هر جوری که می توانید.

از شما می خواهم که به شکل گذرا به این موضوع نگاه نکنید و از
آن رد نشوید: نگذارید که فمینیسم بخشی از یک راز زندگی شود.
می خواهم که به خاطر بپاخستن برای حق زنان از کسی عذرخواهی
نکنید.

از شما می خواهم که به سازماندهی حمایت سیاسی برای زنانی
بپردازید که مردانی را که به آنها صدمه رسانده‌اند، کشته‌اند. این‌ها
ایزوله و تها هستند. این یک مسئله سیاسی است. این زنان دارند
مجازات می‌شوند چون در لحظاتی از زندگی‌شان، سلطه‌ای را که انتظار
می‌رفت قبول کنند را رد کرده و در برابر این مقاله نموده‌اند. این زنان
به خاطر ما، تک تک ما که بدون هیچ درگیری جان سالم از مهلکه به در
برده، برای تک تک مایی که برای تعریف این جان از مهلکه به در
بردن‌ها زندگی کردیم، در این زندان‌ها هستند.

از شما می خواهم که جلوی مردانی که زنان را مورد ضرب و شتم
قرار می‌دهند، بایستید. هر جور شده مانع کارشان شوید، چه با زندان
فرستادن و چه با کشته شدن‌شان. مردانی که به زنان تجاوز می‌کنند،
خودشان می خواهند که تجاوز کنند و آن را انتخاب می‌کنند؛ و مردانی
که زنان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند نیز خود می خواهند و با
اختیار خودشان این کار را می‌کنند؛ و اکنون ما زنان هم انتخابی داریم و
آن این است که باید جنگ متقابل کنیم.

از شما می خواهم که به هر راه ممکن سیاسی که برای جنگی
متقابل وجود دارد توجه کنید- به جای این که بگویید: "از او خواستم، به
او گفتم، ولی او ول نمی کرد." ما باید راههایی را ببابیم که با هم این کار
را بکنیم. ولی به هر حال باید این کار را بکنیم. **#**

نمی توانیم زنانی را که خرد و شکسته شده‌اند را همواره سعی کنیم که
جمع و جورشان کنیم تا بتوانند خود را باز بگیرند. جنگ متقابل دقیقاً
نزدیک به همین التیام و علاجی است که ما می خواهیم به آن برسیم.
این درک که ما اکثر دوران عمرمان را با درد نسبتاً زیادی زندگی
خواهیم کرد، مهم است. اگر اولین اولویت‌تان این است که زندگی
بی دردی را داشته باشید، نمی توانید نه به خود و نه به زنان دیگر کمک
کنید. آن‌چه که مهم است این است که باید جنگ جو و مبارز بود. افتخار
کردن به مبارزات سیاسی نوعی درمان است. دیسپلین داشتن ضروری
است. هر عملی که علیه مردانی که زنان را آزار می‌دهند براحته
می‌شود، باید واقعی باشد. ما باید برنده شویم. ما در جنگیم. ما تا به حال
جنگ متقابل نکرده‌ایم. ما باید این جنگ را ببریم. ما به مقاومت سیاسی
نیازمندیم که باز و آشکار باشد. همراه با قانون‌گذاران و مقامات رسمی
خودمان باشد. همراه با زنان کارداران خودمان باشد. ما فعالیت مخفی نیز
نیاز داریم.

هر بلایی که تا به حال سرتان نیامده - خود من هم شاملش هستم؛
بخشی از راهی است که از طریق آن خودم را نجات می‌دهم - کمی
شل تر کردن بند کنترل شماست که در دست آن‌هاست. وقتی سه‌ساله
یا ده‌ساله بودید به شما تجاوز نشد، یا کتک نخوردید، یا به فحشا کشیده
نشدید - هرچه که هست و شما توانستید از زیرش در بروید معین
کننده‌ی میزان آزادی و استقامت شماست، و میزان این است که چقدر
به زنان دیگر مدیون‌اید. از شما نمی خواهم که خودتان را فدا کنید؛ می
خواهم که دیگر دروغ نگویید! از شما می خواهم که یک زندگی با اعزت و
احترام داشته باشید. می خواهم که بجنگید. از شما می خواهم کارهایی
را برای زنان انجام دهید که زنان همواره در مبارزات سیاسی برای مردان
انجام می‌دهند. زنان جسم و بدن‌های ما را در مبارزات سیاسی که هم
مرد و هم زن در آن شرکت دارند در معرض خطر می‌گذارند، ولی ما این
کار را برای این زنان نمی‌کنیم. از شما نمی خواهم که بروید و گیر
بیفتد، می خواهم که در روید. می خواهم که برای نجات زندگی‌تان فرار
کنید. اگر لازم است از داخل دیوار آجری فرار کنید، این کار را بکنید.
اگر صدمه دیدید، عیبی ندارد، بهتر از این است که او (مرد) شما را
بگیرد و صدمه بزند چون راست ایستاده بودید. هیچ کسی از ما حق
ایستادن ندارد.

من از شما می خواهم که با ترم‌های سیاست اجتماعی به مسائله
پورنوگرافی بپردازید، که به عقیده‌ی من مثل تصویب برخی قوانین
شهروندی میناپولیس می‌باشد. قوانین در مورد هرزگی می‌گوید که بدن
زنان کثیف است - همان چیزی که اساس آن‌ها را تشکیل می‌دهد.
قوانين جنایی جلوی صنعت پورنوگرافی را نمی‌گیرند. خود این حرفة
می‌تواند ادامه یابد؛ فرد دیگری مدیریتش کند. در عوض، ما باید مردان
را مستول اعمالی که با آن زنان در پورنوگرافی استثمار می‌شوند بدانیم،
و آن را به عنوان فرمی از تبعیض جنسی بدانیم، و درک کنیم که این،
شанс زنان را در زندگی از بین می‌برد، و بگوییم: "شما باید توانش را
پس بدهید! ما پول‌های شما را می‌گیریم. راهی پیدا می‌کنیم که متقابلاً
به شما ضربه بزند. دیگر از سواری مجاتی خبری نیست آقای جاکش!
شما هزینه‌اش را پس می‌دهید."

به نظر من خیلی مهم است که تجاوز، ضرب و شتم و فحشا به طور
قانونی، به عنوان نقض حقوق مدنی زنان به مثابه‌ی نقض حقوق بشر به
شدیدترین شکلش در نظر گرفته شود. مهم است که سیستم قانونی را
بسازیم که شأن ما زنان را با تأیید انسان کامل بودن مان تأیید کند.

زنان و تحولات مصر!

نفرت مردم عاصی این مناطق بودیم که به سقوط حاکمان دست نشانده و دیکتاتور در تونس، مصر، یمن و لیبی (در لیبی همراه با دخالت مستقیم نظامی نیروهای ناتو) منجر شد؛ البته این پایان ماجرا و دستاورده مطلوب و مورد نظری نبود که مردم برای آن جنگیدند و کشته‌ها دادند؛ چراکه آن‌چه در مقابل به دست آوردند همان سیستم گذشته با افرادی جدید و بعضًا حتی عناصر قدیم حکومتی است.

وضعیت در سوریه و بحرین هم بسیار بد است. جناح‌های مقابل حکومت وابسته به امپریالیسم چین و روسیه، طیف‌های مختلفی را در بر می‌گیرد؛ از مردم ناراضی گرفته تا مرتتعین مذهبی و قومی وابسته به امپریالیست‌های غربی. این مسئله صحنه‌ی جنگ را برای بسیاری از مردم سوریه و جهان مغلوش کرده و صف‌بندی‌ها را ناروشن ساخته است. تا نبود یک آلت‌رناتیو انقلابی نمی‌توان انتظار داشت که در برابر بهای سنگین کشته و زخمی شدن دهه‌هزار انسان و در برابر آوارگی و بی‌خانمانی صدها هزار تن، دستاورده مطلوبی به دست آید.

خشم مردم در ترکیه و تظاهرات وسیعی که در بسیاری از شهرهای آن در گرفت هم با ترتیبهای مختلف، مثل خشونت و اصلاحات جزئی، موقتاً فرو نشانده شد. اوضاع ناآرام در بسیاری دیگر از کشورهای منطقه هم همچنان ادامه دارد.

یکی از نکاتی که نیروهای انقلاب را در کشورهای تحت سلطه تضعیف می‌کند این است که مردسالاری، نابرابری و خشونت برعلیه زنان در این کشورها در مقایسه با کشورهای غربی از اشکالی به‌غايت آشکارتر و وقیحانه‌تر برخوردار است. این ویژگی که به خودی خود نیمی از نیروی بالقوه‌ی انقلاب را فلچ می‌کند، برای دشمنان انقلاب موهبتی است که به هر وسیله در تقویت و حفظ آن می‌کوشند. زنان مصر که به استناد فیلم‌ها، تصاویر و گزارشات، در تمامی روزهای قبل از سرنگونی مبارک در میدان تحریر و در تمامی عرصه‌های مبارزه، حضور تعیین‌کننده و فعالی داشتند، بلاfacile بعد از تحکیم حکومت نظامی و به دنبال آن در زمان حکومت مررسی با توصل به اشکال مختلف



اکثر فرزانه

متعقب شکست انقلابات سوسیالیستی در شوروی و چین، بعد از هجوم و پیشروی امپریالیسم در کنترل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورهای تحت سلطه بهشت افزایش یافت. اعتراضات مردمی در این کشورها، که به دلیل نبود یک آلت‌رناتیو قوی انقلابی در دنیا، پراکنده و غیرمتسلک، نظم موجود را هدف قرار می‌داد، اغلب با برنامه‌ریزی دقیق توسط امپریالیست‌ها و حکومت‌های مرتاج داخلي به اشکال متناسب زمانی و مکانی به انحراف کشانده شده و قبل از این که به بارنشیند، سرکوب شده است.

نظام امپریالیستی برای کسب موفق سود از یک طرف و خالی کردن بار بحران‌های ادواری خود به روی کشورهای تحت سلطه، کنترل و استثمار را در این کشورها به اوج خود رساند. خلیل عظیم زنان و کودکان را به بازارهای کار و تولید تحت شدیدترین درجات استثمار کشانده است. در کارگاه‌هایی که بیشتر به سیاه‌چال‌های قرون وسطی شباهت دارد، بدون رعایت حداقل استانداردهای ایمنی و سلامت، کارگران و بهخصوص زنان بسیاری را برای ۱۲ ساعت کار طاقت‌فرسا با حقوق ناچیز ۱ دلار در روز بکار می‌گمارد. دولت‌های این کشورها هم که به درجات مختلف مستقیم و غیرمستقیم به قدرت‌های بزرگ وابسته‌اند، مجری سیاست‌های خانمان‌برانداز بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هستند. سیاست‌های دیکته شده از طرف بانک جهانی مثل خصوصی‌سازی و قطع سوبسیدیها، که در ایران هم شاهد آن هستیم، هر روز وضعیت معاش اقشار وسیعتری از جامعه را به زیر خط فقر می‌کشاند. و خامنی از این‌روز اوضاع، گسترش دامنه‌ی اعتراضات و شورش‌های مردم را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. مردم به خیابان‌ها می‌ریزند و خواهان تغییر موقعیت‌شان هستند.

در طول سه سال گذشته شورش‌های مردمی بیش از هرگاه در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا متوجه شده است. در این سال‌ها شاهد سریز شدن خشم و

تفنگ اتوماتیک به قتل رساند. مرگ ایمان برای کسانی که ادعا می‌کردند خشونت جنسی یک معضل شهری است، ندای تکان‌دهنده‌ای بود. با تلاش‌های فعالان و سازمان‌های حقوق بشر، قاتل ایمان در ژوئن ۲۰۱۳ به حبس ابد محکوم شد.^۳

تصاویر ویدئوهای بسیاری از برخوردهای خشونت‌آمیز نیروهای انتظامی با مردان و زنان معارض در مصر بعد از "بهار عربی" از طریق اینترنت و رسانه‌های مختلف در سطح جهان پخش شده است که به خوبی نشان‌گر خشونت‌های ویژه‌ی جنسیتی و ددمنشانه‌ی این نیروها با زنان است. برای مثال یکی از این ویدئوهای دمه این نیروها یعنی در روز ۱۸ دسامبر ۲۰۱۱ برخورد وحشیانه‌ی پلیس و نیروهای نظامی بهتظاهرکنندگانی که خواهان پایان یافتن حکومت ارتشد بودند، را نشان می‌دهد. در این ماجرا که در اینترنت به ماجراهی "دختری با سینه‌بند آبی" معروف شد، ارتشی‌ها لباس‌های یکی از زنان شرکت‌کننده در تظاهرات را دریده و با چکمه بر ارگان‌های زنانه‌اش می‌کوییدند و به قصد کشت او را بالگد و باطوم کتک زدند.^۴

حضور فعال و مستمر زنان مصر در تمامی تحولات سیاسی و اجتماعی، علی‌رغم فشارهای همه‌جانبه‌ی موجود که با تمام قوا سعی در خانه‌نشینی کردن آنان دارد، قابل تحسین است. این مبارزه‌ی زنان، نشان از آن دارد که آنان به درستی و با اتکا به تجربیات خود و تمامی زنان جهان، به این جمع‌بندی رسیده‌اند که تنها راهی که برای بهدست آوردن حقوق خود دارند این است که تسلیم نشوند. زنان مصر که نقش تعیین‌کننده در مبارزه برای سقوط مبارک داشتند، خیلی زود دریافتند که رژیم مرسي با اتکا به قوانین اسلامی فروضی آنان را تحکیم و تشديد می‌کند و در صورت تسلیم، شرایطی بهتر از آن‌چه به سر زنان ایران آمد، انتظارشان را نمی‌کشد. این‌بار مبارزات‌شان را بر علیه مرسي چهت دادند؛ و همراه با سایر اقسام و طبقات برای سرنگونی مرسي به خیابان‌ها ریختند. امپریالیست‌ها که هوشیارانه این تحرکات را رصد می‌کردند، دست به کار شدند و برای اینکه مبادا تداوم مبارزات، به دست یابی مردم به خط و تشکیلات اقلایی بیانجامد، با یک کودتای نظامی سکان عمل را به دست ارتش که انتخاب برتر آن‌هاست، سپرددند.

متاسفانه خیل عظیمی از زنان و مردان مصر، هم‌سویی حرکت ارتش و مردم در سقوط مرسي و اخوان‌المسلمین را به فال نیک گرفتند و به حمایت از یک جناح سرکوب‌گر و وابسته در مقابل جناح ارتجاعی دیگر پرداختند. این ارتش همان ارتشی است که چه در زمان مبارک و چه در زمان مرسي به سرکوب وحشیانه‌ی مردم معارض می‌پرداخت. هنوز مدت زیادی از دستگیری و آزمایش بکارت زنان که فقط خواهان بزرگ‌داشت روز زن بودند، توسط نیروهای انتظامی، نگذشته است. هنوز مدت زیادی از حملات وحشیانه‌ی ارتش به معارضان و تظاهرکنندگان در میدان التحریر و در خیابان‌های مصر نگذشته است. هنوز مدت زیادی از ماجراهی "دختری با سینه‌بند آبی" نگذشته است. چگونه می‌توان این‌ها را فراموش کرد. زنان مصر و همه‌ی مردم مصر باید بدانند که اگر برای رهایی خود به ارتش دخیل بینندگان تا اخوان‌المسلمین را به عقب مبارزات سه سال اخیر خود را دو دستی به دشمنان خود اعطای کرده‌اند. رهایی زنان مصر و تمامی اقسام تحت ستم فقط زمانی ممکن می‌شود که نیروهای سرکوب‌گر و تمامی ارکان قدرت درهم کوییده شود. زمانی که مصر نه زیر یوغ ارتجاعیون داخلی باشد و نه زیر یوغ امپریالیست‌ها. صفو دوست و دشمن را با تشخیص برنامه و خط هر نیرو، باید به خوبی روشن کرد. معیار زنان برای تشخیص دوست از دشمن، برنامه‌های اندیشه رفع فروضی زنان دنبال می‌کنند. تنها آن نیرویی قابل حمایت است که

زور و آزار جنسی، به عقب رانده شدند. این تجربه‌ای بود که زنان ایران هم سی و چند سال قبل با آن مواجه شدند و زنان تونس و لیبی و سایر کشورهای منطقه هم به درجات مختلف با آن درگیرند.

استفاده از آزار جنسی به عنوان یک ابزار سیاسی توسط حکومت برای سرکوب زنان در مصر در گذشته هم سابقه داشته است. برای مثال در ۲۵ ماه می ۲۰۰۵ که به "چهارشنبه‌ی سیاه" موسوم است، زنان معارض به اصلاحات قانون اساسی، (اصلاحاتی که راه را برای رسیدن ریاست جمهوری به جمال مبارک هموار می‌کرد) که در مقابل سندیکای مطبوعات تجمع کرده بودند، مورد حمله و آزار جنسی نیروی پلیس رژیم مبارک، لباس شخصی‌ها و اباشان قرار گرفتند.

هشتم ماه مارس سال ۲۰۱۱ یعنی کمتر از ۱ ماه پس از سقوط مبارک، زنان مصری که برای بزرگ‌داشت روز زن در میدان التحریر جمع شده بودند، مورد تهاجم و آزارهای جنسی مردانی که بعضًا در دوران مبارزات ضد مبارک از هم رزمان‌شان بودند، قرار گرفتند. با دخالت نظامیان، زنان، دستگیر شده و به زور مورد تست باکره‌گی قرار گرفتند. فرمانده‌ی اداره اطلاعات ارتش در آن زمان از این اقدام دفاع کرد و گفت: "این آزمایش برای این انجام گرفت که این زنان پس از چند شب به سر بردن با مردان در میدان التحریر، مدعی نشوند که از سوی نظامیان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند." این فرمانده، کسی جز ژنرال السیسی نبود که امروزه، رئیس ارتش مصر و قدرتمندترین فرد این کشور محسوب می‌شود.^۱

این انافق از عمق فاجعه سخن می‌گوید: مردانی که خود تا چند روز قبل در کنار این زنان بر علیه رژیم می‌جنگیدند، به جای حمایت از خواسته‌های به حق هم‌زمان‌شان، برای تشییت برتری جنسیتی‌شان، در کنار نیروهای سرکوب‌گر قرار گرفته و در جبهه‌ی دشمن جنگیدند. چه چیزی بیش از این نگاه ارجاعی و مرسلارانه می‌تواند این طور نیروهای بالقوه‌ی انقلاب را مقابل هم قرار دهد و انرژی نیم دیگر کند. یعنی پتانسیل شورش علیه دشمن را در مردان، تبدیل به پتانسیل برای فلح کردن انرژی شورش زنان علیه دشمن نماید. از طرف دیگر از دلیلی که ژنرال السیسی برای عمل وحشیانه‌ی ارتش می‌آورد، می‌توان به این نتیجه‌ی روش روسید که این امری معمول و مسلم است که به زنان در دوران دستگیری از طرف عوامل پلیس و ارتش تجاوز شود و به همین دلیل این‌ها پیشاپیش خود را بر علیه چنین اتهامی تبرئه می‌کنند.

این عمق نگاه زن‌ستیز ژنرال السیسی، یعنی کسی که ادعای حمایت از تشکیل دولتی دموکراتیک و سکولار دارد، را نشان می‌دهد و البته همسر ژنرال السیسی کسی است که روینده می‌زند در حالی که این شکل از پوشش حتی بین زنان مذهبی در مصر معمول نیست.

آزار جنسی و تجاوز به زنان که در ابعاد وحشتناکی در مصر رایج است باعث شده که ارگان‌ها و جمیعت‌های بسیاری برای حمایت و محافظت از زنان تشکیل شود. برخی از این تشکیلات به خصوص تلاش دارند فضای امنی در میدان تحریر برای زنانی که در مبارزات شرکت می‌کنند، ایجاد نمایند.^۲ مبارزه با فرهنگ مردسالار غالب در مصر که با ایجاد نامنی گستردگی در تمامی عرصه‌های اجتماعی، سعی در پاسیو کردن و سرکوب زنان را دارد، وظیفه‌ی عاجل جنبش زنان مصر است. برای نمونه یکی از اتفاقاتی که در مصر با عکس‌العمل وسیع جنبش زنان و حامیان آنان مواجه شد، سرونوشت دلخراش "ایمان مصطفی" بود:

در سپتامبر سال گذشته، «ایمان مصطفی»، دختر شانزده ساله، به همراه دوستش در روستای «عرب القبلتين» در اسیوط مشغول راه رفتن بود که مردی پستان‌هایش را دستمالی کرد. او رو در روی مرد قرار گرفت و به صورتش تف‌انداخت و مرد در جواب این شجاعت، او را با

"نه صداست که می‌ماند!"

مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانی‌های «آذر درخشنان» که به زودی و به صورت ایبوک در اینترنت قرار خواهد گرفت.



گزیده‌ای از چند مقاله:

«... چرا نه فراموشی و نه بخشش؟

◆ فراموش نمی‌کنیم چون ما هم در پی آرمان همه‌ی آن زندانیان سیاسی هستیم، یعنی تلاش و مبارزه برای دنیای نوینی که بر ویرانهای جامعه کهن ساخته می‌شود.

◆ فراموش نمی‌کنیم چون باید این حادثه به بخشی از حافظه‌ی عمومی جامعه تبدیل شود تا بدانیم که تاریخ رهایی و آزادی جوامع انسانی تاریخ مبارزه، و فداکاری و از جان گذشتگی میلیون‌ها انسان است. تا بدانیم که هر ذره از آزادی و عدالت اجتماعی بدست آمده بر دوش مبارزه و جسارت و از خود گذشتگی هزاران انسانی به دست آمده که خوشبختی و رهایی خود را با خوشبختی همه انسان‌ها معنا می‌کنند.

◆ نخواهیم بخشید چون در پی بازسازی و اصلاح نظامی نیستیم که خشت خشت آن بر قتل و کشتار و سرکوب و زندان بالا رفته است.

◆ نخواهیم بخشید چون بخشیدن جنایت‌کاران، ترغیب و تشویق جنایت است. بخشیدن جنایت‌کاران باعث دلسرد کردن هزاران خانواده‌ی جانباخته‌ای است که تا امروز برای دادخواهی فرزندانشان مبارزه کرده‌اند و در نهایت یعنی دلسرد کردن مردم از مبارزه و مقاومت علیه نظامهای جنایتکار.

◆ فراموش کردن و بخشیدن یعنی تصدیق و تکرار این جنایات. یعنی بخشیدن نظامی که چنین جنایاتی بخشی از چرخه‌ی آن است. یعنی محروم کردن مردم از داشتن حافظه‌ای تاریخی برای تدوام مبارزات‌شان در مسیر پیشروی تاریخ. یعنی ممانعت از ارتقا آگاهی مردم از شناخت مکانیسم های سرکوب‌گرانه‌ی نظامهای ارجاعی...

بخشی از سخنرانی برای افکار عمومی غیرایرانی به مناسبت بیست‌مین سالگرد (شهریور ۱۳۸۷ - سپتامبر ۲۰۰۸)

«... موقعیت زنان در زندان‌های جمهوری اسلامی فشرده‌ی موقعیت اکثریت زنان در جامعه است. جمهوری اسلامی جامعه‌ی آرمانی خود را در زندان‌ها تحقق بخشدید... ... برای اولین بار بشر تیجه‌ی هولناک ترکیب نظام مدرن وابسته به سرمایه‌داری امپریالیستی و دین را تجربه کرد. برگی مدرن زن، علامت تجاری آن شد. زنان زندانی سیاسی، نه فقط زنان کفار که در جنگی نابرابر به اسارت سپاهیان اسلام در آمده بودند، بلکه زنان گستاخی بودند که باید تنبیه می‌شدند...

... خادمان زمینی خدا از چنین زنانی ترس و تنفر داشته و دارند. زنان سرکشی که نه فقط تن به حقارت و فرودستی اسلامی نمی‌دادند، بلکه ادعای تغییر جهان را داشتند. چگونه می‌شد زنانی را که به خدای آسمانی باور ندارند و از خدای زمینی نیز هراسی ندارند به زانو درآورد؟ پس زنان زندانی سیاسی را به شلاق و تازیانه کشیدند. سیاه‌چالهای تو در توی اوین، قزل‌حصار، گوه‌دشت و عادل‌آباد و ... صحنی نبردی بزرگ و بس نایابر بود. زنان زندانی سیاسی چه مقاومت باشکوه و باور نکردنی را به نمایش درآوردن. در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۴ هزاران زنان پیچیده در پتو شلاق خوردند؛ و پیچیده در حجاب سیاه تیرباران و حق آویز شدند.

وقتی دسته زنان و دختران نوبالغ در زندانهای اوین سلاخی می‌شدند. در زندانی به بزرگی ایران زنانگی و جنسیت زنان شلاق می‌خورد و به قتل می‌رسید...

«... موضوع زندانیان سیاسی مستقیماً به مسأله‌ی قدرت سیاسی حاکم و عملکرد آن برای حفظ خود مربوط می‌شود. ... به همین دلیل مردم نباید مسأله‌ی زندانیان سیاسی و کشتارهای عظیم یک دهه را بسادگی فراموش کنند. ما باید آن چنان قاطعانه و ریشه‌ای با این جنایات تصوفیه حساب کنیم که دیگر در تاریخ تکرار نشود. مسأله‌ی زندانی سیاسی چاقوی است در دست مردم برای شکافتن قلب مناسباتی که پر از چرگ و خون و تعفن و بی‌عدالتی و سرکوب و کشتار است. کشمکش‌های طبقاتی کنونی بر سر کشتار دهه‌ی ۶۰ و اوج آن در سال ۷۶، یا این چاقو را تیز می‌کند یا کند. نیروهای انقلابی و رادیکال باید به تیز کردن این چاقو خدمت کنند...

کی می‌رود ز خاطر خون روان یاران (بخشی از سخنرانی در سمینار زندانیان سیاسی در کلن - اوت ۲۰۰۷)

به خطی مسلح باشد که برای زنان و تمامی اقشار تحت ستم، آزادی و برابری را به ارمغان بیاورد. باید مراقب بود که با حمایت از این یا آن جناح دشمن، به سریازی برای تحکیم سیستم سرکوب و استثمار خود بدل نشویم. ارتش ضد زن و تا به دندان مسلح آمریکایی مصر و اخوان‌المسلمین در عمل نشان داده‌اند که برنامه‌شان برای زنان مصر تعمیق فرودستی زنان است و هر دو طرف جنگ به یک اندازه زنان را رقیبانی منافع خود می‌کنند. زنان نمی‌توانند در خیابان‌های مصر به دفاع از ارتشی بپردازند که فقط ادعای حکومت دمکراتیک را دارد ولی برای تأمین منافع اربابان خود به وحشیانه‌ترین اعمال غیرانسانی دست می‌زنند. **۷**

منابع

۱- در لینک زیر در سایت دویچه‌وله نام این فرمانده ارتش آمده است:

www.dw.de/%D9%85%DB%8C%D8%AF%D8%A7%D9%86-%D8%AA%D8%AD%D8%B1%DB%8C%D8%AC-1-%D8%AC%D8%A7%D8%A6%DB%8C-%DAA%A9%D9%87-%D8%A2%D8%B2%D8%A7%D8%AC-%D8%AC%D9%86%D8%B3%DB%8C-%D9%87%D9%85%DA%AF%D8%A7%D9%86-%DB%8C-%D9%85%DB%8C%D8%B4%D9%88%D8%AF/a-16943182

۲- مقاله زیر به پاره‌ای از آمارهای مربوط به آزار جنسی که در یک تحقیق آمده می‌پردازد:

www.we-change.org/spip.php?article10295
<http://fair-family-law.name/spip.php?article10119>

۳- در لینک زیر می‌توانید ویدئوی مربوطه را ببینید:

www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=mnFVYewkWEY&bpctr

کتاب «زنان سال صفر» مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانی‌های رفیق آذر درخشنان



جهت تهیی این کتاب با ایمیل زیر با ما تماس بگیرید.
zan_dem_iran@hotmail.com

گزیده‌ای از:

تازه‌تر فینیسم در چیست؟

تداوی و سکته‌ها*

نویسنده: ماریا میر

برگردان: مهسا رومن

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای جنبش نوین فینیستی سنجش مجدد و بازبینی تاریخ زنان بود. این رویکرد تاریخی نوین در تحلیل از "مسئله‌ی زن"، از لحاظ متدولوژیک، به طور فشرده‌ای با اهداف سیاسی مسئله‌ی رهایی زنان مربوط است. ما قادر به درک چگونگی تغییر این مسائل نخواهیم بود، مگر این‌که بدانیم چگونه آن‌ها به این صورت که امروزه وجود دارند درآمده‌اند. در نتیجه، یک ارزیابی انتقادی از جنبش فینیستی از نقطه‌نظر حل برخی از مسائل مطرح شده‌ی پایه‌ای آن، با در نظر گرفتن تاریخچه‌ی این جنبش، نه تنها تاریخچه‌ی نسبتاً کوتاه جنبش نوین زنان که در اوخر دهه‌ی ۶۰ در غرب آغاز شد، بلکه همچنین تاریخچه‌ی جنبش‌های قبلی زنان که در اوخر دهه‌ی ۲۰ به تدریج تحلیل رفت را نیز باید مورد توجه قرار داد. تنها با ارزیابی از این‌که چگونه این جنبش‌ها با مسائل پایه‌ای زنان برخورد کرده‌اند، و با روشن کردن این‌که آشکار تداوم و سکته‌ها در پیشبرد جنبش نوین و گذشته چه هستند، می‌توان امیدوار به یادگیری از تاریخ بود و از ابهاماتی که دوران بزرگی از تاریخ‌مان را در بر گرفته، دوری جست.

اصول جهان‌شمول انقلاب بورژوازی آغاز شد: آزادی، برابری، برادری و کنار گذاشتن عمدی زنان از این حقوق بشر. در نتیجه مبارزات جنبش گذشته‌ی زنان عمدتاً متوجهی دستیابی زنان به اجتماع یا عرصه‌ی سیاسی‌ای بود که توسط مردان بورژوا احصاری شده بود.

اگرچه کلارا زتکین، جنبش زنان پرولتاریا در آلمان را در دهه‌ی آخر قرن نوزدهم بنیان نهاده و رهبری کرد، او این نوع برخورد به "حقوق زنان" را به عنوان "بورژوا فینیسم" و تاریخ مصرف گذشته و منسوخ، به ریشخند گرفت، اما هدف استراتژی سوسیالیستی برای رهایی زنان که بر مبنای پایه‌های تئوریک مارکس و انگلیس پایه‌گذاری شده بود، نیز اصولاً خیلی متفاوت نبود: شرکت زنان در اجتماع یا تولید اجتماعی به مثابه‌ی کارگران مزدی، به عنوان پیش شرط رهایی زنان شمرده می‌شد (مراجعه شود به زتکین ۱۹۷۱).

خطاب بیشتر مبارزات و مطالبات فینیستی گذشته، به دولت بمثابه‌ی سازمان‌دهنده و کنترل‌کننده‌ی عرصه‌ی عمومی جامعه بود، نه به مردان و مردسالاری به عنوان یک سیستم. تقسیم کار اجتماعی بین عرصه‌های "خصوصی" و "عمومی" و خصوصیات اصلی ساختاری جامعه‌ی صنعتی سرمایه‌داری، به عنوان اصولی ضروری و مترقبی پذیرفته شده بود. این موضوع نه توسط چپها و لیبرال‌ها و نه توسط فینیست‌های رادیکال به چالش گرفته شد. چیزی که جنبش گذشته‌ی زنان برایش جنگید این بود که زنان نیز باید جایگاه ذینفعی در این عرصه‌ی عمومی داشته باشند. فرضیات تئوریک در این جهت گیری جنبش گذشته این بود که زنان از زمان‌های بسیار قدیم همواره از حضور در عرصه‌ی عمومی (سیاسی و اقتصادی) محروم شده‌اند. ولی جامعه‌ی مدرن، با پیشرفت‌های چشمگیرش در زمینه‌ی تکنولوژی و ثروت‌های مادی از منظر دستاورد اقتصادی و با وجود دمکراسی بورژوازی از منظر دستاورد سیاسی، پیش شرط‌های ساختاری و ایدئولوژیکی را برای بیرون آوردن زنان از عرصه‌ی خصوصی شده‌ی ابهانه‌شان به سطح اجتماع مهیا می‌کند. جایی که انان شانه به شانه‌ی مردان در "تولید اجتماعی" شرکت کنند. در نتیجه "حق" دارند در کنار مردان و در سکوهای اجتماعی یکسانی که قدرت سیاسی را می‌گردانند، بنشینند. جنبش

ادامه کاری: آیا آزادی زنان یک موضوع فرهنگی است؟

اولین موج جنبش رهایی زنان در بطن انقلابات بورژوازی آغاز شد، به خصوص انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا.

در طول انقلاب فرانسه، اصول آزادی، برابری و برادری ظاهرأ برای تمام بشریت، به عنوان حقوق پایه‌ای - و نه فقط به نفع طبقه‌ی در حال رشد بورژوازی - جلو گذاشته شده بود. درواقع، حقیقت رادیکال بودن و جهانی بودن این اصول، مانع از این بود که توسط بورژوازی - که نفع فوری و مستقیم در برآورده کردن این اصول داشت - تحت کنترل درآیدن. این انقلاب قادر نشد جلوی گروه‌های مختلف سرکوب شده و لگدمال شده (پرولتاریا، ملل تحت استعمار، بردگان سیاه و گروه آخر ولی نه کم اهمیت‌تر زنان) را که می‌خواستند این اصول را پایه‌ی مبارزات رهایی بخششان در آن زمان قرار دهند، را بگیرد. بنابراین جای تعجب نیست که زنان فرانسوی مطالبات حقوق برابر زنان را برای اولین بار در طول دوران انقلابی سال‌های ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ جلو گذاشته‌اند. آنان امیدوار بودند که انقلاب خود را با پیوستن به مبارزه در خیابان‌های پاریس و هم‌چنین از میان گروه‌های بحث و مشاجره کننده و احزاب جمهوری خواه بسیاری که در گوش و کنار کشور سر برآورده بودند، از میان این انقلاب کبیر بسازند. توده‌های عظیمی از زنان بخش‌های فقیر پاریس فعلانه در جنگ علیه فنودالیسم شرکت نمودند. زمانی که در سال ۱۷۹۳ بیانیه‌ی حقوق مردان در نشست عمومی خوانده شد، یک زن، المپ دو گوش، با صدای بلند بیانیه ۱۷ ماده‌ای معروف شد که در مورد "حقوق زنان" خواند. او عنوان کرد که اگر زنان حق اعدام شدن با گیوتین را دارند پس باید حق صحبت در تریبون را هم داشته باشند. او در همان سال با گیوتین اعدام شد. زنان با وجودی که از پیشگامان انقلاب بودند ولی از صحنی سیاسی کنار گذاشته شدند.

در همین رابطه، کتاب "حقوق زنان" مری ولستون کرافت که در سال ۱۷۹۲ منتشر شد، نتوانست سیاست کنار گذاشتن زنان را تغییر دهد، حتی از همان نوع طبقه‌ی بورژوازی، عرصه‌ی اجتماعی و قدرت سیاسی. جنبش قرن ۱۹ زنان در آمریکا و اروپا، عمدتاً توسط تضاد بین

پیش‌شرطی برای بسط تکنولوژی ارتباطات نوین و یا توسعه‌ی بازار برای اجتناس فرهنگی بود. (میچل، ۱۹۷۳)

هرچند، دستیابی عده‌ی زیادی از مردم به تحصیلات عالی نسبت به گذشته فراهم گشت اما این، تضادهای خاص خود را نیز به وجود آورد. به حدی که این گروه متوجه اختلافات و ناهمنخوانی‌های عظیمی بین ایده‌آل‌های جهانشمول آزادی و حقوق بشر و اصول سرکوب و دموکراسی‌های پارلمانی؛ با حقایق آشکار و ناخوشایند تعییض، سرکوب و استثمار اقیلیت‌های بومی و مردم کشورهای جهان سوم شدند. علاوه بر این، همین گروه بود که به اثرات بیگانه کردن و فاقد احساسات انسانی کردن پدیده‌ی مصرف‌گرایی آگاه شده و آنرا به خوبی بیان نمود. برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم، به صراحت نشان داده شد که شأن انسانی در میان انبوی از کالاهای مادی از بین رفته است. در نتیجه، بسیاری از شرکت‌کنندگان جنبش‌های اعتراضی بر اعتراض به اشکال سیاسی یا فرهنگی و ضد مصرف‌گرایی تأکید کردند.

سردرگمی‌ها زمانی شکل گرفت که فهمیدند وفور مادی نیازهای عمیق‌تر انسان برای خوشبختی، عدالت، آزادی و خودآگاهی را برآورده نساخت. شعار "آب، آب در همه جاست و قطراهای برای نوشیدن نیست!" تبلور چنین احساساتی بود. هرچند، دلایل ریشه‌ای این سردرگمی‌ها (توسط خیلی‌ها) هنوز در مکانیسم ذاتی سیستم سرمایه‌داری صنعتی یافته نشده بود. باورها بیشتر بر این بود که به منظور خنثی کردن اثرات منفی رشد و تکنولوژی، یک انقلاب فرهنگی ضروری است. هرچند مدل رشد و توسعه‌طلبی تکنولوژیکی هنوز نقد نشده بودند. یک بحث متعارف این بود، اکنون که جامعه‌ی غرب توسط پیشرفت‌های تکنولوژیکی بر فقر غلبه کرده، سرانجام میدان مانوری هم برای یک تقسیم ثروت مجدد و هم، برای آزادی فرهنگی مردم وجود دارد. بسیاری از جنبش‌های اعتراضی مشروعیت خود را از درون اختلاف و ناهمنخوانی بین پتانسیل درک انسان از ماهیت جوامع دمکراتیک مدرن و عدم درک واقعی آن، کسب کردن. تمام فاکتورها برای برآورده کردن وعده‌های انقلاب بورژوازی در نهایت وجود داشت، نه تنها برای برخی بلکه برای تمام مردم، اگر این موضوع اتفاق نیفتاد، به دلیل اشکالات ساختاری یا کمبود نبود، بلکه به دلیل نبود آگاهی یا اراده‌ی سیاسی بود.

جنبش زنان در ابتداء تا حدودی با این جهت‌گیری همراهی نمود. زنان در آمریکا و اروپا و همچنین در کشورهای جهان سوم، به این موضوع پی بردند که علیرغم برابری جنسی که توسط تمام قوانین اساسی دمکراتیک جار زده می‌شد، زنان همچنان در مفهوم جامعه‌شناسی گروه اقلیت در نظر گرفته می‌شدند؛ همه جا با رفتارهای تبعیض‌آمیز مواجه بودند - در سیاست، اشتغال، تحصیل، درون خانواده و توسط نهاد خانواده. به دلیل وجود امیدهای خوشبینانه مبنی بر این که زنان در نهایت می‌توانند یک "شهروند" (NOW) در سال ۱۹۶۶، توسط بتی فریدان بنیان ملی زنان آمریکایی (NOW) در آغاز تأثیرات اصلاح قوانین برابر تأکید داشت (ERA). اقدام قانونی، اقدامات مثبت، اقدام فرهنگی، تغییر زل مدل‌ها از طریق آموزش و اقدامات غیر جنسی اجتماعی، مبارزه با تصاویر سکسیستی در رسانه‌ها، از آشکال عمدی مبارزات فمینیستی بوده و هنوز هم هستند. دوران خوش اولیه‌ی جنبش نوین زنان بسیار آمده بود. اما بسیاری از فمینیستها همچنان بر این باور بودند که مناسبات مردسالارانه مرد -

فمینیستی گذشته به طور عمیقی امیدوار بود که حقوق دمکراتیک انقلاب بورژوازی، سرانجام زنان را نیز در بر گیرد. تفاوت بین زنان چپ و لیبرال این بود که زنان لیبرال شرکت سیاسی در عرصه‌ی اجتماعی را به عنوان کلید رهایی زنان قلمداد می‌کردند، در حالی که زنان چپ فکر می‌کردند که تنها مشارکت اقتصادی کامل در زمینه‌ی "تولید اجتماعی" منجر به رهایی زنان می‌شود.

در عین حال هر دوی این گرایشات از یک شیوه در برانگیزاندن جامعه، در تبلیغ و ترویج، نوشتار و در سخنرانی‌های شان از سکوهای اجتماعی، استفاده می‌نمودند. و هر دو، آموزش و تربیت زنان را به عنوان مهم‌ترین شیوه‌ی ممکن برای

ترفیع وضعیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زنان قلمداد می‌نمودند. برای جنبش زنان پرولتاریا، موضوع تأکید بر آموزش زنان برای دادن آگاهی طبقاتی به آن‌ها و بهبود فرصت‌های شغلی‌شان لازم و ضروری فرض می‌شد. جنبش زنان لیبرال، آموزش دختران و زنان جوان را مهم‌ترین راه برای رسیدن به رهایی زنان در نظر می‌گرفت. بسیاری از (اگر نگوییم اکثر) اولین فمینیست‌های قرن ۲۰، یا معلم بودند و یا مددکار اجتماعی از سوی دیگر، تأکید بر آموزش و فرهنگ زنان در کمپ لیبرال‌ها بر پایه‌ی یک تئوری اجتماعی بنا شده بود که طبق آن گویی تمام مشکلات ساختاری نابرابر یا استثمار گرانه به طور پایه‌ای حل شده‌اند و سرکوب زنان نوعی "عقب‌ماندگی فرهنگی" و از مسائل ایدئولوژیکی تاریخ‌آز مد افتاده است، که توسط آموزش و اصلاحات و رفتارهای درست و مثبت می‌توانند از بین بروند.

جنبش نوین زنان نیز در ابتداء عمدتاً یک جنبش فرهنگی به حساب می‌آمد. این ممکن است به این دلیل باشد که در واقعیت امر این جنبش از اواخر دهه‌ی ۶۰ در آمریکا و اروپای غربی و در بطن جنبش‌های بزرگ اجتماعی پدید آمد: جنبش ضد جنگ، ویتنام، جنبش حقوق مدنی، جنبش سیاهان، جنبش هیپی‌های آمریکا و جنبش دانشجویی در اروپا و بهمثابه‌ی پدیده‌ای فرهنگی، اغلب زنان جوان طبقه‌ی میانی را که به آموزش عالی دسترسی داشتند را تحت تأثیر قرار داد. همان‌گونه که هریت مارکوس بر Sherman، خشم و شورش این نسل و طبقه، ناشی از فقر و محدودیت‌های مالی نبود. سال‌های قحطی و بازسازی پس از جنگ دوم جهانی تمام شده بود و اقتصاد سرمایه‌داری غرب به سطحی رسیده بود که اکثر مردم توان دسترسی بیشتر به کالاهای مصرفی با دوام را داشتند و به نظر می‌رسید که رشد ممتد و کامل پروسه اشتغال، از فقر و بحران‌های ادواری اقتصادی کالا مانع نموده است. اعتراضات سنتی طبقه کارگر که از ناهمنخوانی و اختلاف بین سود و فقر و تهی‌دستی کارگران ناشی می‌شد، با دادن دستمزد بیشتر به کارگران و ادغام آن‌ها در آن‌چه که اج. مارکوس آن را جامعه‌ی یک بُعدی مصرف‌کننده نامید، کند شده و فروکش کرد. اتحادیه‌های کارگری، سرمایه و دولت، همه و همه در جهت ایجاد این جامعه‌ی تک بُعدی همراه با هم کار می‌کردند (مارکوس ۱۹۷۰). جولیت میچل در مورد ظهور جنبش‌های اعتراضی در بستر ضرورت‌های اقتصاد سرمایه‌داری (به منظور گشاش عرصه‌های جدید تولیدی و مصرفی و بازارهای جدیدی که شکل می‌گرفت نیازمند این بود که عده‌ی بیشتری از مردم دارای سطح تحصیل و آموزش بسیار بالاتری باشند) توضیحاتی می‌دهد. پیشرفت و افزایش تحصیلات عالی،

روح "خوب" (که در نتیجه به انحصار کشیشان و مأمورین عالی رتبه و دانشمندان درآید) تقسیم کردند، را داردند ادامه می دهند. جای تعجب نیست که این اصطلاحات به سرعت توسط هر کسی که همدلی چندانی با فمینیسم نداشته و یا حتا با آن دشمنی هم داشته اند، به کار گرفته شده است. اگر ما به جای "خشونت جنسی" از "خشونت جنسیتی" حرف بزنیم، ضربه تا حدی توسط یک واژه انتزاعی که کل مسئله را از قلمرو حالت احساساتی و تعهد سیاسی زدوده و به سطح مباحثات علمی و ظاهراً "عینی" می برد، تخفیف می باید. اگر مسئله زنان بار دیگر به آن سطح برده شود، بسیاری از مردان و زنانی که تمایلی هم به تغییر وضع موجود ندارند، بار دیگر مشکل خاصی با جنبش زنان نخواهد داشت.

ولی باید خودمان را فریب ندهیم. سکس و سکوالیته بشریت هرگز یک امر خام بیولوژیکی نبوده است. بدن زنان و مردان هم هرگز یک موضوع فقط بیولوژیکی نبوده است (رجوع به فصل ۲ کتاب). "ذات بشر" همواره اجتماعی و تاریخی بوده است. فیزیولوژی انسان در طول تاریخ همواره متأثر از مناسبات با دیگر انسان ها و با طبیعت و دنیای خارج شکل گرفته است. در نتیجه جنس (سکس) نیز همانقدر یک مقوله تاریخی و فرهنگی است که جنسیت (جندر) است. یک جنبش صرفاً فمینیستی فرهنگی، نه تنها قادر به شناسایی نیروها و قدرت هایی که در مقابل مان می ایستد، نخواهد بود بلکه هم چنین قادر به ترسیم یک افق واقعی از جامعه آینده ای که عاری از ستم و استثمار باشد را نیز نخواهد بود.

استثمار یا ستم / فرودستی؟

در مباحث رسمی فمینیستی، کلمات به منظور مشخص کردن و شرح دادن معضلاتی که زنان در جوامع ما متحمل می شوند مورد استفاده قرار می گیرند. عبارات "فرودستی" و "ستم" به طور گسترده ای به منظور معین نمودن موقعیت زنان در سیستمی که ساختار سلسه مراتبی داشته و نیز معین کردن روش های به زیر کشاندن آنان، استفاده می شوند. این مفاهیم هم به وسیله زنانی که خود را فمینیست رادیکال می نامند و هم زنانی که پس زمینه مارکسیستی دارند و خود را فمینیست مارکسیست یا سوسیالیست می نامند مورد استفاده قرار می گیرد. گروه دوم ذکر شده، معمولاً زمانی که در مورد مسائل زنان بحث می کنند، از استثمار حرف نمی زنند زیرا مفهوم استثمار در نظر آنان استثمار اقتصادی کارمزدی توسط سرمایه داری می باشد. از آنجایی که رنج و مشقت زنان بیشتر از کار مزدی است و جزو بخشی از رابطه "خصوصی" زن - مرد است که استثمار گرانه تعریف نشده بلکه ستم گرانه تعریف می گردد، در نتیجه در این دیدگاه استفاده از واژه استثمار اجتناب می شود.

در مباحث پیش رو، به هر حال، من از واژه استثمار به منظور شناسایی دلایل ریشه ای رابطه سرمایه داران مرد - زن استفاده خواهم کرد. دلایل استفاده از آن هم به قرار زیرند:

زمانی که مارکس به توضیح ویژگی شکل استثمار سرمایه داری می پردازد، بر اساس گفته ای او این استثمار ریشه در تصاحب کار مازاد توسط سرمایه داران دارد، او این واژه کلی را در یک مفهوم خاص محدود به کار می برد. اما "استثمار" مفهوم ادراکی بسیار گسترده تری دارد. در تحلیل نهایی، به معنای این است که فردی چیزی را با غارت دیگری به دست می آورد یا با حساب و خرج دیگری زندگی می کند. این موضوع با ظهور سلطه هی مرد بر زن و یک طبقه بر دیگر طبقات و یا بخشی از مردم بر دیگر بخش ها مربوط است.

اگر زمانی که از رابطه مرد - زن صحبت می کنیم از استثمار حرفی نزدیم، سخن ما در مورد ستم یا فرودستی، پوچ و بی اساس خواهد بود، چرا باید مردان نسبت به زنان ستم گر باشند، اگر هیچ سودی از این ستم حاصل نگردد؟ در نتیجه ستم و فرودستی، بدون ربط آن به استثمار،

زن می تواند به وسیله آموزش و یا اشکال متفاوت اجتماعی شدن تغییر کند؛ و این که اگر دختران امکان دسترسی به آموزش عالی و تعلیم بیشتری داشته باشند، تبعیض علیه زنان در زمینه های سیاست و اشتغال می تواند از بین برود. هم چنین مطالعات زنان، که تا به امروز در بسیاری از داشگاه ها و کالج ها مورد قبول واقع شده اند، مشروعيت خود را بیشتر از این مقوله "فمینیسم فرهنگی" کسب کردن، که ادعا دارد دسترسی یکسان به چنین آموزشی و تأکید بر محتوای آموزشی با گرایش زنانه، پیشرفت های زیادی را در زمینه هی وضعیت زنان به وجود می آورند.

با ظهور "تکنولوژی نوین"، تکنولوژی کامپیوتر، مهندسی ژنتیک و بیوتکنولوژی، دوباره می شنویم که می گویند زنان باستی آموزش و تعلیم بیشتری در رابطه با این تکنولوژی ها داشته باشند، به خصوص در علم کامپیوتر و میکروبیولوژی، در غیر این صورت بار دیگر توسط این "انقلاب سوم تکنولوژی" جا گذاشته می شوند. حتاً فمینیست هایی که این پیشرفت های تکنولوژیک را نقد می کنند نیز این حس را دارند که "ما ابتدا باستی این تکنولوژی های نوین را بشناسیم قبل از این که حرفي در مورد رد کردن یا نکردن شان بزنیم".

اعتقاد به آموزش، اقدامات فرهنگی یا حتا انقلاب فرهنگی به عنوان پارامتر های تغییرات اجتماعی، یک نمونه بارز از باور های طبقات میانی شهری است. در خصوص مسئله زنان فرض بر این اساس است که ستم بر زنان هیچ ربطی به مناسبات تولید کالایی یا سیستم اقتصادی ندارد. این فرض بیشتر میان غربی ها، خصوصاً آمریکایی ها و فمینیست هایی که عمولاً حرفي از سرمایه داری نمی زنند دیده می شود. در نظر بیشتر فمینیست های غربی، ستم بر زنان ریشه در فرهنگ تمدن مدرسالارانه دارد. بنابراین در نظر آنان، فمینیسم عمدتاً یک جنبش فرهنگی، یک ایدئولوژی نوین و یا یک آگاهی نوین است.

"فمینیسم فرهنگی" تأثیرات زیادی در آثار تئوریک فمینیست ها گذاشته است. در اینجا در مورد جزئیات این موضوع بحث نمی کنیم، اما یکی از مظاهر مهم فمینیسم فرهنگی، تمایز ادراکی میان جنس (سکس) و جنسیت (جندر) است، که برای اولین بار آن اوکلی آن را طرح کرد؛ و این درک توسط سایر فمینیست ها در سطح جهانی در بحث ها و نوشته های ایشان مورد استفاده قرار می گیرد. طبق این تمایز، طبق این تمایز، جنس (سکس) در ارتباط با بیولوژی است، که بر اساس هورمون ها، گنادها (غدد جنسی) و اندام های تناسلی است، در حالی که هویت جنسیتی مردان و زنان در هر جامعه ای به مثابه یک مقوله روان شناسی و اجتماعی در نظر گرفته شده، بدین معنی که از دیدگاه تاریخی و فرهنگی تعریف می گردد. برای ممانعت از سر در گمی در مورد جنس به عنوان یک مقوله محظوظ بیولوژیکی، مفهوم جنسیت به منظور مشخص کردن تفاوت های محظوظ فرهنگی و اجتماعی بین زن و مرد مطرح شد. از این زاویه نهادینه کردن این تفاوت ها "مهیت جنسی" نام گرفت (اوکلی، ۱۹۷۲).

چنین تمایزی بین جنس به عنوان یک مقوله بیولوژیکی، و جنسیت به عنوان یک مقوله اجتماعی - فرهنگی، در نگاه اول ممکن است مثبت به نظر رسد زیرا که از رنجش ناشی از ستم بر زن که به کرات با آناتومی او مرتبط دانسته شده است، می کاهد. ولی این تمایز، از طرح دو گانه می شهور جدایی از "ذات" از "فرهنگ" دنباله روى می کند (اورتنر، ۱۹۷۳). این جداسازی، اثرات سنتی طولانی و فاجعه باری را در افکار غربی ها برای زنان به همراه داشته است. زیرا زنان از زمان ظهور علم مدرن در بخش مربوط به "ذات" قرار داده شده اند (مرچانت، ۱۹۸۳). اگر اکنون فمینیست ها با تعریف جنس به مثابه یک امر کاملاً مادی و بیولوژیکی، و جنسیت به مثابه یک بیان تاریخی، انسانی و فرهنگی "بالاتر" از این امر مادی و بیولوژیکی، در تلاش برای بیرون آمدن از این سنت ها هستند، پس می توان گفت که کار همان دانشمندان و فیلسوفان ایده آلیست مدرسالاری که جهان را به دو بخش دارای ماده ذات "بد" (که در نتیجه باید استثمار و مستعمره شوند) و

به وسیله‌ی مکانیسم‌های عمدتی که به منظور توسعه‌ی این سیستم به کار می‌رود، مثل غارت و جنگ‌سالاری و فتوحات، توضیح داده شود. همچنین واژه‌ی مردسالاری را به دیگر واژه‌ها ترجیح می‌دهم، چون ما را قادر می‌سازد تا مبارزات کونی مان را با گذشته پیوند دهیم، و از این رو می‌تواند ما را به داشتن آینده‌ای نیز امیدوار سازد. اگر مردسالاری آغاز ویژه‌ای در تاریخ داشته، پس پایانی هم می‌تواند داشته باشد.

مفهوم مردسالاری میان عمق تاریخی است، و ستم بر زنان است، اما مفهوم سرمایه‌داری بیان گر جلوه‌ی معاصر، یا آخرین مرحله‌ی رشد این سیستم است. مسأله‌ی زنان امروزه نمی‌تواند به تهایی با مراجعه به آشکال گذشته‌ی سلطه‌ی مردسالاری توضیح داده شود. این طور هم نمی‌توان توضیح داد که مردسالاری یک سیستم "ماقبل سرمایه‌داری" است که همراه با فئو‌دالیسم، به وسیله‌ی مناسبات سرمایه‌داری لغو و نابود شده است، زیرا استثمار و ستم بر زنان نمی‌تواند به وسیله کارکرد سرمایه‌داری به تهایی توضیح داده شود، حداقل سرمایه‌داری که به‌شکل امروزی به‌طور عام درک شده است. تر من این است که سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون مردسالاری کارکرد داشته باشد، و این که همان پروسه‌ی تمامی‌ناپذیر انباست سرمایه است، نمی‌تواند متحقق شود مگر مناسبات مردسالارانه‌ی مرد- زن حفظ یا بازتولید شود. در نتیجه ما می‌توانیم از مردسالاری نو هم صحبت کنیم. از این رو مردسالاری اساساً بخش نامائی زیرزمینی سیستم سرمایه‌داری عربان را تشکیل می‌دهد. از آنجایی که سرمایه‌داری الزاماً مردسالارانه است، اگر مثل مشکل چگونگی ارتباط این دو به هم را حل نشده می‌گذارد (دانار، ۱۹۸۱). علاوه بر این، روشی که برخی از نویسنده‌گان فمینیست سعی دارند که در آن استثمار و ستم بر زن را در این دو سیستم جا دهند نسخه‌ی عینی تقسیم کار اجتماعی گذشته‌ی سرمایه‌داری است: ستم بر زنان در عرصه‌ی خصوصی خانواده یا در "تولیدمثل" مرتبط با "مردسالاری" است؛ و از این زاویه مردسالاری بخشی از روینا به حساب آورده شده، و استثمار زنان در کارخانجات و محل کار به‌عنوان کارگر، به سرمایه‌داری نسبت داده شده است. یک چنین تئوری‌های دو سیستمی به نظر من نمی‌تواند ورای الگوی رشد یافته در طول توسعه سرمایه‌داری با تقسیم کار ویژه‌ی جنسی و اجتماعی‌اش برود. در این رابطه دیدیم که این بالندگی نیرومند نوین و انقلابی، یک بخش ضروری از جنبش فمینیستی است. اگر فمینیسم از این راه دنباله‌روی کند و اهداف عمده‌ی سیاسی خود را از دست ندهد (یعنی محو استثمار و ستم بر زن) باید بر مردسالاری- سرمایه‌داری به‌عنوان یک سیستم در اساس بهم پیوسته، غلبه کند. به عبارت دیگر، فمینیسم باید علیه تمامی مناسبات سرمایه‌داری- مردسالار که از رابطه‌ی بین زن- مرد شروع شده و تا رابطه‌ی میان انسان و طبیعت، میان کشورهای متropol و مستعمرات ادامه دارد، مبارزه نماید. فمینیسم نمی‌تواند تنها با تمرکز بر یکی از این مناسبات به هدفش دست یابد زیرا تمام این‌ها بهم وابسته‌اند. 

تز من این است که سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون مردسالاری کارکرد داشته باشد، و این که هدف این سیستم، که همان پروسه‌ی تمامی‌ناپذیر انباست سرمایه است، نمی‌تواند متحقق شود مگر مناسبات مردسالارانه‌ی مرد- زن حفظ یا بازتولید شود. در نتیجه ما می‌توانیم از مردسالاری نو هم صحبت کنیم. از این رو مردسالاری اساساً بخش نامائی زیرزمینی سیستم سرمایه‌داری عربان را تشکیل می‌دهد. از آنجایی که سرمایه‌داری الزاماً مردسالارانه است، اگر مثل حرف بزنیم، گمراهنده است

تبدیل به یک موضوع صرفاً فرهنگی یا ایدئولوژیکی می‌شود که بی‌پایه و اساس است. مگر این که کسی به‌نظریه‌ی وجود برخی گرایشات آزارگرایانه یا پرخاش‌گرانه‌ی ذاتی در مردان متول شود. ولی استثمار یک مقوله‌ی تاریخی - و نه بیولوژیکی یا روانی- است که ریشه در اساس مناسبات مرد- زن دارد که تاریخاً به وسیله‌ی قبایل و جوامع مردسالار به وجود آمده است. در نتیجه من، همراه با ماریا- روزا دالا کاستا، از استثمار زنان در مفهوم سه‌گانه صحبت می‌کنم: زنان هم مورد استثمار مردان قرار می‌گیرند (نه تنها از نظر اقتصادی بلکه به‌عنوان یک انسان) و هم به‌عنوان زنان خانه‌دار توسط سرمایه استثمار قرار می‌گیرند. اما حتاً این استثمار به‌وسیله‌ی دو شکل بهم پیوسته‌ی دیگر استثمار، تشدید و تعیین می‌گردد.

من در متن پیش رو، از نابرایری یا تبعیض صحبتی نمی‌کنم، زیرا از بحث‌هایم در مورد مطالبات جنبش گذشته‌ی زنان باشیت واضح باشد که این مطالبات طرح شده در انقلاب فرانسه دیگر هسته‌ی انتظارات و آرزوهای جنبش نوین فمینیستی را تشکیل نمی‌دهند. بیشتر فمینیست‌ها حتاً دیگر نمی‌خواهند که در درون سیستم مردسالار با مردان برابر باشند.

سرمایه‌داری- مردسالاری

خواننده می‌تواند ببیند که من از مفهوم سرمایه‌داری- مردسالار به‌منظور مشخص کردن سیستمی که استثمار و ستم بر زن را حفظ می‌کند، استفاده می‌کنم.

در جنبش فمینیستی، بحث‌های فراوانی مبنی بر این که آیا درست است که سیستمی با

سلطه‌ی مردان، که زنان در بیشتر جوامع از آن

رنج می‌برند را یک سیستم مردسالار نامید یا نه؟ (اهرنریچ و انگلیش ۱۹۷۹) "مردسالاری" (پاتریارکی)، در معنای کلمه‌اش یعنی حکومت سلطه‌ی پدران. ولی سلطه‌ی مردانه‌ی امروزه و رای "حکومت سلطه‌ی پدران" رفته و شامل سلطه‌ی شوهران، رؤسای مرد، مردان حاکم در بیشتر مؤسسات اجتماعی، در اقتصاد و سیاست، و به‌طور خلاصه در هر آن چه که "اتحادیه‌ی مردان" یا "خانه‌ی مردان" نام گرفته است، می‌باشد.

علیرغم این قید و شرط‌ها، من همچنان به استفاده از واژه‌ی مردسالاری (پاتریارکی) به دلایل زیر ادامه می‌دهم:

مفهوم "مردسالاری" توسط جنبش نوین فمینیستی به‌متابه‌ی مفهوم مبارزاتی مجدد مورد توجه قرار گرفت، از این رو این جنبش به واژه‌ای نیاز داشت که به‌وسیله‌ی آن، هم کلیت مناسبات ستم‌گرانه و استثمارگرانه‌ای که متوجه زنان می‌شد را بیان کند و هم خصلت سیستماتیک آن را. علاوه بر این، واژه‌ی "مردسالاری" مبین ابعاد تاریخی و اجتماعی استثمار و ستم بر زنان است و از این رو خوانایی کمتری با تفاسیر بیولوژیکی، به‌طور مثال در تقابل با مفهوم "سلطه‌ی مردانه" دارد. در طول تاریخ، سیستم‌های مردسالارانه در زمان مشخصی، به‌وسیله افراد معینی در مناطق جغرافیایی خاصی رشد یافته‌اند. این‌ها به صورت سیستم‌های جهان‌شمول و بی‌تاریخی که همواره وجود داشته‌اند، نیستند. (گاهی فمینیست‌ها به سیستم مردسالاری، به‌عنوان چیزی که از زمان‌های دیرین وجود داشته نگاه می‌کنند، ولی این تفسیر با تحقیقات تاریخی، باستان‌شناسی و انسان‌شناسی جوهر در نمی‌آید). این واقعیت که مردسالاری امروزه تقریباً یک سیستم جهانی است که بیشتر جوامع ماقبل مردسالار را تحت تأثیر قرار داده و متحول کرده است، باید

* از کتاب ماریا میز: مردسالاری و انباست در یک بعدی جهانی

افغانستان جایی که ~~خشنودت~~ علیه زنان جرم نیست،

بلکه فرار از ~~خشنودت~~ جرم است !

نسیم سعادت

سهیم شدن این نیرو در قدرت سیاسی باشد؛ و مفهوم آن این است که هم اعضای طالبان در قدرت سهم داشته باشند و هم این که از نظر ایدئولوژیک به آن‌ها امتیازات مهمی داده شود. این امتیازات عملاً بازگشته بـ دوران طالبان است. در نهایت علیرغم بوق و کرناـی دمکراسی دروغین، نتیجهـی ۱۲ سال اشغالگری این خواهد بـود که دو نیروی عـمده اسلامـگـرای افغانستان یعنـی نـیروی جـهـادـیـهـا و طـالـبـانـ با هـم تـحـت رـهـبرـی نـیـروـهـای اـمـپـرـیـالـیـسـتـهـاـی غـربـی و با نـیـروـی گـماـشـتـهـشـانـ هـمـچـونـ کـرـزـای و دـارـوـدـسـتـهـاـشـ هـمـگـی با هـم بر سـر مرـدم اـفـغـانـسـتـانـ بـرـیـزـنـد و زـنـدـگـیـشـانـ رـا هـر چـه بـیـشـتر تـبـاهـ کـنـنـدـ. الـبـتـهـ شـکـیـ نـیـسـتـ کـه بـیـشـتـرـینـ قـرـبـانـیـ اـینـ سـازـشـ زـانـ خـواـهـنـدـ بـوـدـ. هـمـانـ گـوـنـهـ کـه جـنـگـهـایـ خـانـمـانـ سـوـزـیـ کـه در نـتـیـجـهـ دـخـالـتـگـرـیـهـایـ قـدـرـتـهـایـ غـربـیـ وـ شـرـقـیـ بـرـ مرـدمـ اـینـ کـشـورـ تـحـمـیـلـ شـدـ، بـزـرـگـتـرـینـ رـنـجـشـ رـا زـانـ کـشـیدـنـدـ وـ اـینـ زـانـ بـوـدـنـ کـه بـیـشـتـرـینـ تـاوـنـ اـینـ اـشـعـالـگـرـیـ وـ تـحـجـرـ فـکـرـیـ رـا پـرـداـختـهـانـدـ.

شـکـیـ نـیـسـتـ کـه نـیـروـهـایـ رـنـگـارـنـگـیـ کـه حـکـومـتـ اـفـغـانـسـتـانـ رـا تـشـکـیـلـ مـیـ دـهـنـدـ اـزـ جـملـهـ جـهـادـیـهـاـ وـ گـرـوهـهـایـ وـابـسـتـهـ بـهـ کـرـزـایـ وـ هـمـچـنـینـ نـیـروـهـایـ اـبـوـزـیـسـیـوـنـ اـسـلـامـیـ طـالـبـانـ وـ گـرـوـهـ حـکـمـتـیـارـ هـمـگـیـ عـلـیـرـغـمـ اختـلافـاتـ بـرـ سـرـ مـسـاـیـلـ مـخـتـلـفـ بـرـایـ قـرـتـ، اـمـاـ بـرـ سـرـ یـکـ مـسـأـلـهـیـ مـهـمـ مـتـحـدـنـدـ وـ آـنـ هـمـ اـعـمـالـ وـ حـشـیـانـهـتـرـینـ نوعـ سـتـمـ بـرـ زـانـ وـ اـیـجادـ مـحـدـودـیـتـ بـرـایـشـانـ وـ نـقـضـ اـبـتـدـایـیـ تـرـینـ حقـوقـ آـنـهـاستـ. اـمـپـرـیـالـیـسـتـهـایـ اـشـعـالـگـرـیـ هـمـ اـگـرـچـهـ درـ اـبـتـدـاـ تـلـاـشـ مـیـ کـرـدـنـدـ کـه مـاهـیـتـ زـنـسـتـیـزـیـ خـودـ رـا پـنـهـانـ کـنـنـدـ وـ چـهـرـهـیـ مـرـدـ فـرـیـبـ بـرـ خـودـ بـگـیرـنـدـ، اـمـاـ دـیـگـرـ روـشـنـ شـدـهـ اـسـتـ کـه سـادـهـتـرـینـ وـ آـسـانـتـرـینـ اـمـتـیـازـیـ رـا کـه حـاضـرـنـدـ بـهـ طـالـبـانـ بـرـایـ کـشـانـدـ

آنـهـاـ بـهـ مـیـزـ
مـذـاـکـرـهـ
اعـطـاـ
کـنـنـدـ،

تمـامـ شـوـاهـدـ نـشـانـ اـزـ فـرـوـدـسـتـرـ شـدـنـ زـنـانـ اـفـغـانـسـتـانـ دـارـدـ. چـراـ زـنـانـ اـفـغـانـسـتـانـ دـارـایـ چـنـینـ مـوـقـعـیـتـ بـرـدـگـیـ هـسـتـنـدـ؟ اـفـغـانـسـتـانـ وـاردـ مـرـحلـهـیـ حـسـاسـ دـیـگـرـیـ اـزـ تـارـیـخـ خـودـ مـیـ شـوـدـ. اـمـپـرـیـالـیـسـتـهـایـ غـربـیـ کـه نـابـودـیـ طـالـبـانـ، اـیـجادـ دـمـکـرـاسـیـ وـ رـهـابـیـ زـنـانـ رـا بـهـانـهـایـ بـرـایـ جـنـگـهـایـ سـلـطـهـ طـلـبـانـهـیـ خـودـ درـ اـفـغـانـسـتـانـ کـرـدـهـ بـوـدـنـ تـاـ بـهـ مـقـاصـدـ نـظـامـیـ وـ سـیـاسـیـ خـودـ درـ مـنـطـقـهـ وـ جـهـانـ بـرـسـنـدـ درـ مـیـانـ تـضـادـهـایـ خـودـ گـیرـ کـرـدـهـانـدـ. مـیـ خـواـهـنـدـ پـایـانـیـ بـرـ اـینـ مـخـصـمـهـ نـهـنـدـ وـ ظـاهـرـاـ پـایـانـیـ بـرـ جـنـگـ. الـبـتـهـ نـهـ بـیـانـیـ بـرـ جـنـگـ عـلـیـهـ مـرـدمـ وـ بـهـ خـصـوصـ زـنـانـ رـا بـهـ طـرـیـقـ دـیـگـرـ اـدـامـهـ مـصـمـمـانـدـ تـاـ جـنـگـ عـلـیـهـ مـرـدمـ وـ بـهـ خـصـوصـ زـنـانـ رـا بـهـ طـرـیـقـ دـیـگـرـ اـدـامـهـ دـهـنـدـ. بـهـ فـکـرـ اـفـتـادـهـانـدـ تـاـ خـودـ رـا اـزـ مـهـلـکـهـ جـنـگـ نـجـاتـ دـهـنـدـ. بـهـ فـکـرـ اـفـتـادـهـانـدـ تـاـ فـشـارـهـایـ مـالـیـ وـ خـسـارـهـایـ نـظـامـیـ خـودـ رـا کـاـهـشـ دـهـنـدـ تـاـ شـایـدـ بـتوـانـدـ اـزـ بـحـرـانـ سـرـمـایـهـدارـیـ کـه درـ آـنـ فـروـ رـفـتـهـانـدـ نـجـاتـ يـابـندـ، اـیـنـ بـارـ باـ کـمـکـ طـالـبـانـ. اـیـنـ خـودـ نـشـانـ اـزـ اـدـامـهـیـ جـنـگـ عـلـیـهـ مـرـدمـ دـارـدـ. اـمـپـرـیـالـیـسـتـهـایـ آـمـرـیـکـایـیـ وـ شـرـکـاـ ۳۵۰ـ هـزارـ نـیـروـیـ سـرـکـوبـ گـرـ اـفـغـانـیـ رـاـ آـمـوزـشـ دـادـهـانـدـ کـه باـ خـرـجـ وـ هـزـینـهـ کـمـتـرـ بـتوـانـدـ اـزـ منـافـعـ اـشـغـالـگـرانـ وـ مـرـتـجـعـانـ دـاخـلـیـ حـمـایـتـ لـازـمـ باـشـدـ، سـرـکـوبـ کـنـنـدـ وـ بـرـایـ پـیـشـرـدـ اـینـ مـقـاصـدـ مـیـ خـواـهـنـدـ طـالـبـانـ رـا نـیـزـ بـهـ کـمـکـ فـرـاـ خـوانـدـ.

نقـشـهـیـ جـدـیدـ اـیـنـ استـ کـه باـ طـالـبـانـ وـاردـ مـذـاـکـرـهـ شـونـدـ.

مـذـاـکـرـهـ باـ
طـالـبـانـ
نمـیـ تـوـانـدـ
معـنـایـ
بـهـ جـزـ



که در سال ۲۰۰۹ تصویب شده بود و جر و بحث هایی را هم دامن زده بود، مخالفت کرد. او به خبرگزاری رویتر گفت که به نظر او این قانون "نقض اسلام است" و قانونی باید جایگزین آن شود که مردم با آن احساس راحتی کنند. نیویورک تایمز از قول او نوشت که "کسانی که این قانون را نوشتند از اوضاع افغانستان بی خبر بودند". آقای هوتك در شرایطی به چنین اظهار نظری می پردازد که جر و بحث بر سر همین قانون آبکی در میان مقامات دولتی و مجلس بالا گرفته است و مجلسی ها به همراه دولت سخت در تلاشند که مفاد "غیراسلامی" آن را حذف و رقیق کنند یا به عبارت دیگر خشونت علیه زنان را به صورت گسترده تری قانونی کنند. مثلاً از مسائل مورد اختلاف، سن ازدواج است که برخی مخالف تعیین حداقل سن برای ازدواج دختران هستند و بدان نیازی نمی بینند. یا برخی از نمایندگان مجلس و مخالفین معتقدند که ضرب و شتم زنان باید حبس داشته باشد مگر در شرایطی که زن مجروح شده و یا معلول شود!

نمایندگان مجلس و برخی دیگر نیز با ایجاد ممانعت در مقابل ازدواج های اجباری و هم چنین دادن حق انتخاب زوج به زنان، مخالف هستند. مثلاً در یکی از مفاد قانون ضد خشونت آمده "هر گاه شخص مانع ازدواج زن گردد یا حق انتخاب زوج را از وی سلب کند" به حبس کوتاه محکوم به مجازات می شود، مخالفین می گویند که نیاز به حبس نیست.

نمونه های فروش دختران خردسال به خاطر فقر و یا بقیه مشکلات اجتماعی تحت نام ازدواج و یا به خاطر تصفیه حساب های خانوداگی، و هم چنین ازدواج های اجباری نشان از وجود چنین معضلی در جامعه افغانستان دارد. دولت و حاکمان آن بر افغانستان نه تنها مانع آن نشده اند بلکه هم چنان با بهانه های سنت و مذهب و ... به انتقاد زنان و دختران ادامه داده و آن را گسترش می دهند. در این میان این زندگی دختران خردسال است که عمرشان آغاز نشده تباہ می شود و مجبورند به عنوان بردۀ با اعمال شاقه به زندگی ادامه دهند و صدایشان به سختی به جایی برسد. به جاست در اینجا سحرگل را بیاورد بیاوریم، دختری ۱۳ و یا ۱۴ ساله ای که توسط بادر ناتنی اش به مبلغ ۵۰۰۰ دلار به منظور یک ازدواج اجباری فروخته می شود، بعد از ازدواج، خانواده شوهر او را مجبور به تن فروشی می کنند، اما او مقاومت کرده و در نتیجه ماهها در زیرزمین خانه حبس می شود و به او گرسنگی می دهند و در همان حال مورد ضرب و شتم و وحشیانه ترین شکنجه ها قرار می گیرد. بدن او را می سوزانند، ناخن هایش را بیرون خبر می دهد. هنگامی که او را پیدا مسأله اطلاع می یابد به مأموران خبر می دهد. هنگامی که این پیدا می کنند نیمه جان و با جراحات عمیق در زیرزمین افتاده بود. مادر شوهر، پدر شوهر و خواهر شوهر سحرگل به ۱۰ سال زندان محکوم شدند. اما حدس بزنید بعد چه شد؟! دادگاه فرجام آن ها را یک سال بعد به خاطر نبود مدارک کافی آزاد کرد. حالا خود قضاؤت کنید آیا بدن

مجروح و نیمه جان سحر گل مدارک کافی برای دادگاه نبود؟! مورد دیگر جنجال با قانون منع خشونت در مورد ماده مربوط به تجاوز جنسی است. طبق ماده هی هفدهم "ارتکاب فعل زنا با لواط با زن بالغ توأم با اجبار و اکراه یا ارتکاب آن با زن نایبالغ و یا تجاوز به عفت و ناموس زن" تجاوز جنسی است. ولی تعدادی از نمایندگان مجلس گفته اند که تجاوز جنسی در صورت اجبار و یا رضایت زن، زنا است و خشونت علیه زن محسوب می شود. مفهوم آن این نیست که در هر دو مورد مرد متتجاوز مجرم است، بلکه منظور این است که در هر دو مورد چه

حقوق زنان است. نشان دادند که حتی حروفها و قوانین آبکی را که ظاهراً از آن ها دفاع می کردند تنها اندوخته ای بود که بتواند بر سر آن با طالبان معامله کنند.

جالب اینجاست که حکومت کرزای که به نیابت از طرف اشغال گران غربی قرار بود اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را انجام دهد امروز خود سردمدار گرایشی شده است که می خواهد حکومت "وحدت ملی" و یا در حقیقت حکومت وحدت زن سنتیزی و مردم سنتیزی را تشکیل دهد. بررسی درماندگی اشغال گران و حکومت دست نشانده شان از بازسازی اقتصادی و بازسازی سیاسی افغانستان خارج از حوصله این مقاله است. اما تلاش می شود که به برخی از نمونه های به معامله گذاردن حقوق پایه ای زنان توسط حکومت گمارده شده اشغال گران پرداخته شود.

کرزایی و دولتش به طور روز افزونی در تلاش اند تا با دادن امتیاز به طالبان آن ها را به پای میز مذاکره بکشانند. این روندی است که در دو سال گذشته که موضوع مذاکره با طالبان جدی تر شده است وجود داشته است. این روند اخیراً شتاب بیشتری گرفته و با اظهار تمایل و پاسخ مثبت طالبان شتاب بازهم بیشتری خواهد گرفت.

کافی است که نگاهی به تحولات یکی دو سال گذشته بیندازیم تا این روند را ببینیم. یکی از این تحولات تغییراتی است که در عرصه قوانین صورت گرفته و نقش بیشتری است که به قوانین شریعت و به انصاص بیشتر عناصر مذهبی وابسته و یا نزدیک به طالبان داده شده است.

یکی از این نمونه های بیانیه ای بود که توسط شورای علمای افغانستان در ۲۰۱۱ صادر شد. این بیانیه تصویح می کند که ارزش زنان کمتر از مردان است، زنان اکیداً نباید بدون یک مرد همراه، از خانه بیرون روند. طبق این بیانیه تحصیل و کار بیرون از خانه برای زنان اگر قرار است با مردان قاطی شوند اکیداً منوع است. این بیانیه توسط حامد کرزای امضا شد که نه تنها نشانه ای حمایت کرزای و دولت او از محتوای این بیانیه است، بلکه برداشتن گامی در جهت جلب و آشتنی با طالبان و هم فکران آن بود. در پاسخ به اعتراضاتی که در این مورد شد کرزای گفت این بیانیه "برای زنان محدودیتی ایجاد نمی کند! این قوانین شریعت است که همه مسلمانان باید به آن پای بند باشند".

امضا و تأیید این بیانیه به دنبال امضای قانون احوال شخصیه توسط کرزای بود که به مسایل خصوصی شیعیان افغانستان می پردازد. در قانون احوال شخصیه نیز به مردان حق داده تا مانع بیرون رفتن زنان از خانه شوند و ماده دیگر نیز زنان را مکلف کرده تا از خواسته های جنسی شوهران شان تحت هر شرایطی اطاعت کنند. به عبارت دیگر به مردان حق می دهند تا به زنان خود تجاوز کنند. این نمونه دیگری است که کرزای پرده ها را کنار می زند و هم فکری خود را با "برادران" طالبانش و بقیه جهادی ها اعلام می کند.

قانون منع خشونت علیه زنان و مخالفت ها

در ادامه ای این گونه اقدامات، اخیراً کرزای پس از مدت ها تأخیر، اعضا جدید کمیسیون مستقل حقوق بشر را اعلام کرد. برای شناخت از ماهیت کلی این کمیسیون که قرار است ناظر بر اجرای حقوق بشر در افغانستان باشد، کافی است که تنها یکی از افراد جدید آن را بشناسیم: عبدالرحمان هوتك. وی یک عضو سابق گروه طالبان است که تا سال ۲۰۰۱ در حکومت طالبان از موقعیت برجسته ای در این گروه برخوردار بوده است. او به عنوان کمیسر حقوق بشر افغانستان بی درنگ به "انجام وظیفه" پرداخت. او در اولین قدم هایش با قانون منع خشونت علیه زنان

آن‌ها کسانی هستند که به جرم فرار از ضرب و شتم شوهر و یا فرار از ازدواج‌های اجباری و سُؤاستفاده‌های جنسی در زندان بسر می‌برند و در اغلب موارد شاهدین این جرم‌ها مرتکبین خشونت می‌باشند.

این عقبنشینی‌های سیستماتیک و حساب شده‌ی حکومت کرزای در مورد زنان و در حقیقت باز گزاردن دست متاجوزین و ناقضین حقوق زنان، تأثیرات مخرب اجتماعی، سیاسی بسیاری به همراه داشته است. برخی گزارشات حاکی از آن است که مشارکت اجتماعی زنان در جامعه در چند سال اخیر به مقدار قابل توجهی نزول کرده است. مثلاً تعداد شاغلین زن بهخصوص در سازمان‌های دولتی کاهش یافته است. هم‌چنین به دلیل این محدودیت‌ها و نامنی، فقر و عدم امکانات، تعداد روز افزونی از دختران مجبورند که از تحصیل روی برگردانند. بیش از یک سوم معلمان کل کشور در کابل متمرکز هستند. در روستاهای شرق کشور تعداد معلمان زن فقط ۳ درصد است.

اما اشغال‌گران افغانستان که گوش مردم دنیا را با تبلیغات خود در مورد آزادی زنان افغانستان کر کرده بودند، در شرایط کنونی بیش از بقیه ساکت مانده‌اند. آن‌ها کرزای و دیگر جناح‌های اسلامی را راحت و آسوده گذارده تا تصمیمات زن‌ستیزانه‌ی خود و معاملات خود بر سر حقوق زنان را با آرامش هر چه بیشتر اجرا کنند. در این راستا فیلمی که با بودجه‌ی اتحادیه‌ی اروپا تهیه شده بود، توسط خود اتحادیه از اکران شدن آن جلوگیری شد. چرا که موضوع فیلم بر سر یکی از مسائل مهم زنان افغانستان بود. این فیلم به موقعیت زنانی می‌پردازد که به خاطر فرار از خشونت و یا به "جرم" این که مورد سُؤاستفاده‌ی جنسی قرار گرفته‌اند به زندان افتاده‌اند. حتی کارگردان فیلم را تهدید کرده بودند که اگر خودسرانه و یا به هر شکلی آن را پخش کند، او را به دادگاه خواهند کشاند. چرا که به گفته‌ی سردمداران اتحادیه اروپا نمی‌خواستند رابطه‌شان را با دستگاه قضایی افغانستان خراب کنند. اما حقیقت این است که موضوع بسیار فراتر از آن است. اتحادیه اروپا نمی‌خواهد جنبه‌ی زن‌ستیزی رژیم کارگزار خود را تعییف کند و حتی فرای آن می‌خواهد که زمینه و شرایطی را برای آوردن طالبان و سهیم کردن شان در قدرت، فراهم کند.

این جاست که وقتی موضوع زن‌ستیزی بهمیان می‌آید از اشغال‌گران غربی (آمریکایی و اروپایی) گرفته تا طالبان و همه‌ی جناح‌های درون حکومت گمارده شده (جهادی و تکنوقراط‌ها) همگی همدل و متحدون. اینک در شرایطی قرار گرفته‌ایم که دیگر نه موضوع آزادی زنان افغانستان مطرح است و نه عمل کردن و یا نکردن به وعده و وعیدهای توخالی. مسئله دیگر از این‌ها فراتر رفته است. زنان افغان با تمام وجود و با گوشت و پوست خود احساس کرده‌اند که اشغال افغانستان نه برای رهایی زنان و نه برای دمکراسی و حتی نه برای بیرون کردن طالبان بلکه به منظور منافع قدرت‌های بزرگ اشغال‌گر بوده و هست؛ و در این راه بر سر هر چیز معامله می‌کنند؛ و در این راه منافع توده‌ها و حقوق زنان اولین چیزی است که قربانی و به معامله گذاشته می‌شود.

زنان افغانستان تنها یک راه برای برداشتن اولین گام بسوی رهایی دارند. مبارزه‌ی فعال و ایستادن در مقابل کلیه‌ی نیروهای زن‌ستیز و سرنگون کردن حاکمیت همه‌ی مترجمین چه اشغال‌گران امپریالیستی و دولت دست نشانده‌ی آنان و متحدین جهادی‌شان و چه مترجمین زن‌ستیز طالبان و برقراری یک حکومت انقلابی که در اولین قدم جدایی دین از دولت و لغو کلیه‌ی قوانین اسارت‌بار علیه زنان در سرلوحه وظایفش قرار گیرد. **۷**

زن رضایت داشته باشد و یا خیر تجاوز محسوب نمی‌شود بلکه در هر دو صورت زنا محسوب می‌شود. خلاصه کلام این است که زنی که مورد تجاوز قرار گرفته باشد و یا خیر به زنا محکوم می‌گردد. در حقیقت مرد متاجوز از این معادله حذف می‌گردد.

بی‌دلیل نیست که زنانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند مجبورند که تجاوز را حتی از خانواده‌ی خود پنهان کنند و یا آن را گزارش ندهند. چون خود آن‌ها هستند که مجرم شناخته خواهند شد.

گلناز دختر جوانی در افغانستان مورد تجاوز یکی از اقوام خود قرار گرفت و باردار شد، اما این گلناز بود که مجرم شناخته شد و به جرم روابط جنسی قبل از ازدواج به زندان انداخته شد. پس از آن که این خبر در سطح جهان انکاس یافت و دولت تحت فشار قرار گرفت، کرزای آزادی دختر را ضمانت کرد اما به شرط آن که گلناز با کسی که به او تجاوز کرده است ازدواج کند! (کوه، موش زایید) گلناز پس از ماهها مقاومت آخر به دنبال فشارهای دولت و خانواده مجبور شد که به این ازدواج تن دهد.

این شوههای عمل کرد حاکمان رسمی و غیررسمی باعث افزایش و گسترش تدریجی شدن تجاوز به زنان در سال‌های اخیر شده است. تنها تعداد بسیار قلیلی از سیل تجاوز و تعرضات جنسی به زنان، گزارش می‌شود. همین حد ناچیز از گزارشات باعث شده است که حتی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان که توسط کرزای انتخاب می‌شود نیز نسبت به آن چه که افزایش موارد تجاوز جنسی است، ابراز نگرانی کند! به طور مثال یکی از نمونه‌های وحشناک که در خبرگزاری‌ها گزارش شد این بود که در روستایی در ایالت تخار یک گروه مسلح که شش تن از آن‌ها لباس پلیس به تن داشتند، وارد خانه‌ای شده و دختر علیرغم این که به مأموران امنیتی اطلاع داده شده بود خیلی دیر عمل کردند و طبق معمول هنگامی سر رسیدند که افراد مسلح از آن جا رفته بودند.

یکی دیگر از موارد جنجال پیرامون منع خشونت علیه زنان، مخالفت با ایجاد خانه‌های امن برای زنان بی‌سرپناه و زنانی است که از خشونت‌های خانگی فرار کرده‌اند. آن‌ها می‌گویند که این خانه‌ها عامل ترویج فساد هستند. ممکن است حقیقتی در این باشد اما نمی‌گویند که چه کسانی تلاش کرده‌اند که از موقعیت‌های دولتی و حکومتی بهره برده و با استفاده از موقعیت‌شان به زنان آسیب‌ذیر که به این خانه‌ها پناه برده‌اند دست‌درازی کنند. برای این که خانه‌های امن واقعاً خانه‌ی امن باشند و نه محل عیش و نوش مقامات دولتی، کشوری و قوماندانان جنگسالار، راه حل این نیست که این خانه‌ها بسته شوند بلکه جلوی دست‌درازی این لاش‌خوران باید گرفته شود. اما مسئله این جاست که بزعم اینان زنان و دختران نباید جایی برای فرار کردن داشته باشند. موضوع این است که دختران و زنان نباید علیرغم هرگونه ضرب و شتمی و یا هرگونه سُؤاستفاده‌ای اصلًاً فرار کنند، باید در مقابل شوهران، پدران یا برادران و ... فرمان‌برداری کنند.

به همین علت است که کرزای و دولتش تلاش کردد که این خانه‌ها را در کنترل خود بگیرند و در اولین فرصت، در آن‌ها را بینندند و یا آن‌ها را مبدل به زندان زنان کنند. چرا که در قوانین حاکم بر افغانستان خشونت علیه زنان جرم نیست بلکه فرار زنان از خشونت جرم محسوب می‌شود.

به گزارش سازمان‌های حقوق بشر، بیش از نیمی از زنان زندانی را زنانی تشکیل می‌دهند که به خاطر جرایم اخلاقی در زندان بسر می‌برند!

قتل زنان به نام "ناموس" و "دوست داشتن"!

خشونت و جشنواره علیه زنان است!

"در طول ۱۰ سال گذشته، کمیسیون حقوق بشر پاکستان قتل‌های ناموسی را به سرعت سالی هزار مورد ثبت کرد، اما اگر پاکستان در ظاهر بدترین کارنامه‌ی جنایات ناموسی را دارد، ترکیه احتمالاً با فاصله‌ی کمی در مقام دوم است. طبق ارقام پلیس بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ گزارش‌ها نشان می‌دهد که زن ۴۸۰٪ آن‌ها بین سنین ۱۹ تا ۲۵ در جنایات و نزاع‌های ناموسی کشته شده‌اند. آمارهای دیگر ترکیه که بیش از پنج سال پیش توسط گروه‌های زنان جمع آوری شده، نشان می‌دهد که حداقل ۲۰۰ دختر و زن هر سال برای "ناموس" به قتل رسیدند."

"در ایران و افغانستان، نزاع‌های قبیله‌ای اغلب به کشتارهای ناموسی می‌انجامد. مثلاً در ایران یکی از مقامات استانداری در خوزستان اعلام کرده بود که زن ۴۵ چوپان زیر ۲۰ سال، تنها در عرض دو ماه به قتل رسیدند."

"استان خوزستان، از نظر آمار قتل‌های ناموسی، پس از استان سیستان و بلوچستان، در رتبه‌ی دوم کشوری قرار دارد. از آن‌جا که در این نوع قتل‌ها معمولاً ولی‌دم، خود قاتل است، حداکثر مجازات برای متهم، هشت سال زندان است."

"بر اساس آخرین آمار رسمی که از سوی معاون مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی تهران بزرگ اعلام شده، قتل زنان توسط شوهران‌شان بیشترین موارد قتل‌های خانوادگی را به خود گرفته است، به‌گونه‌ای که آمار این نوع قتل‌ها در شش ماهه‌ی گذشته در تهران بزرگ ۳۵ درصد بوده، البته این تنها آمار منابع رسمی بوده و چه بسا این آمار و ارقام به دلیل وجود پاره‌ای ملاحظات و یا مشکلات موجود در زمینه‌ی ثبت آمارهای دقیق، کمتر از میزان واقعی بوده و آمارهای حقیقی بسیار بیشتر از این ارقام می‌باشد. این آمار بسیار نگران کننده بوده و در مقایسه با آمار و ارقام سال‌های قبل پایتحت یا دیگر مناطق کشور افزایش بسیار مخاطره‌آمیزی داشته..."*

"شاید عجیب باشد که در کشوری که ادعای بزرگ‌ترین دمکراسی دنیا را دارد، همچنان نه گفتن دختران به ازدواج‌های اجباری و یا تصمیم‌گیری برای ازدواج با شخص مورد علاقه‌شان، با مرگ همراه باشد. هرچند هیچ آمار کشوری دقیقی از قتل‌های ناموسی در دست نیست، اما طبق گزارش انجمن زنان دمکراتیک هند، هر سال حدود ۹۰۰ قتل ناموسی در ایالت‌های هاریانا، پنجاب و اوتار راجھ می‌دهد... هرچند هند با این تعداد قتل ناموسی در سال، هم ردیف کشورهایی همچون پاکستان قرار می‌گیرد که بیشترین آمار قتل‌های ناموسی جهان را دارست اما اخبار این قتل‌ها به ندرت در مطبوعات منعکس می‌شود."*

این قاتلان در بسیاری موارد از حمایت‌های قانونی در کشورهای خاورمیانه برخوردار می‌باشند (زندان کوتاه مدت و در برخی موارد عدم

مون امیر

قتل ناموسی پدیده‌ای است به قدمت تاریخ و به وسعت جهان. این قتل‌ها در جهان بهویژه در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، هر سال جان هزاران نفر از دختران و زنان را می‌گیرد. در جهان سرمایه‌داری نه تنها از میزان این قتل‌ها کاسته نشده، بلکه طبق آمارهای موجود شدت بیشتری یافته است.

قتل، تجاوز، اذیت و آزار جنسی زنان در سراسر جهان چه با قوانین "پیشرفت‌ه" و یا "عقب‌مانده" گسترده شده است. قتل زنان چه تحت نام "ناموس" و چه به اسم "عشق" دو روی یک سکه و بخش جدایی‌ناپذیر از کارکرد نظام سرمایه‌داری و نظام اجتماعی مردسالار آن است که مالکیت مرد بر زن را تضمین می‌کند. این نظام نه تنها قادر به از بین بردن آن نیست بلکه با تبلیغ فرهنگ و سنت در جامعه به تغییر از زنان دامن زده و در نتیجه‌ی آن قتل زنان توسط مردان ابعاد هولناکی در سطح جهان به خود گرفته است.

قتل ناموسی چیست؟

در قتل‌های ناموسی قربانیان، زنان و دخترانی هستند که به خاطر عدم تعییت از سن، فرهنگ و قوانین اجتماعی و ضد زن مورد خشم مردان خانواده قرار گرفته و آنان با به قتل رساندن این زنان در صدد رفع این "ننگ" و "اعاده‌ی حیثیت و شرف خانوادگی" بر می‌آیند. از موارد عدم تعییت زنان می‌توان به تن ندادن به ازدواج اجباری، عدم تمکین به مردان خانواده (همسر، پدر، برادر، عمو و...) رابطه با جنس مخالف و یا حتی در بعضی مواقع صحبت کردن با مردان غریبه و یا دلایلی واہی نام برد. آشکار وقوع این جنایات شامل قطع سر، سوزاندن، سنگسار، ضربات چاقو، شوک برقی، خفه کردن و زنده به گور کردن است.

با نگاهی به آمار تکان‌دهنده‌ی این قتل‌ها در کشورهای مختلف به عمق

فاجعه علیه زنان به عنوان نیمی از بشریت پی می‌بریم:

آسو کمال، فعل کرد عراقی - بربانیایی از "شبکه‌ی دعا علیه خشونت" می‌گوید: بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۷، ۱۲۵۰۰ زن به دلیل "ناموس" تنها در سه استان کردنشین عراق به قتل رسیده‌اند. در سال ۲۰۰۸ افسر پزشکی در سلیمانیه به خبرگذاری فرانسه گفت: تنها در ماه مه ۱۴ زن جوان به جرم جرایم "ناموسی" در طول ۵ روز به قتل رسیده‌اند. در بصره در سال ۲۰۰۸ پلیس گزارش داد، ماهی ۱۵ زن به جرم تخطی از "لباسِ اسلامی" به قتل رسانده می‌شوند.¹

در کشور پاکستان که طبق آمارهای بین‌المللی بیشترین قتل‌های ناموسی در آن صورت می‌گیرد، هر ساله بیش از هزار زن و دختر جوان قربانی این قتل‌ها شده و جان خود را از دست می‌دهند.

شک کند که زن مالکیت خصوصی او را زیر سؤال برد و خود را به مردی دیگر تفویض کرده است، مرد می‌تواند به تنها نیز نقش قاضی و مجری قانون را ایفا کرده و این زن را مجازات کند".^۷

در اصل مواد فوق از قانون اجتماعی و مرسالار اسلامی، نه تنها حکم قتل زن را صادر نموده است، بلکه دست مردان را برای وقوع هر جنایتی علیه زنان باز گذاشته و پیشاپیش مصنوبیت او را از مجازات تأمین کرده است و این یعنی تشویق و مجاز شمردن قتل زنان توسط مردان خانواده. در واقع سازماندهی قتل‌های ناموسی به دست مردان توسط دولت اجتماعی و زن ستیزی که قوانین مجازات‌های اسلامی آن برمبنای تقدس مالکیت خصوصی و مالکیت مرد بر زن است، صورت می‌گیرد.

بنابراین همان‌طور که می‌بینیم "قوانين حاکم صرفاً ساخته و پرداخته این یا آن حکومت نیستند، بلکه انعکاس روابط اجتماعی هستند. به همین دلیل است که می‌بینیم در طول صد سال گذشته موقعیت زنان علی رغم پارهای تغییرات در حیطه‌های اقتصادی، اجتماعی تغییر اساسی نکرده است. هر حکومتی همان قوانین قبلی را با تغییراتی جزئی در مورد زنان استفاده کرده است. مثلاً جای تعجب نیست که اکثر قوانین در مورد زنان و خانواده بازمانده از رژیم قبلی است. چرا که تغییر حکومت‌ها مساوی با تغییر جدی نظام سیاسی اجتماعی اقتصادی نیست. تنها تغییر جدی در قوانین مدنی دوره‌ی شاه اضافه شدن قانون حمایت از خانواده در سال ۱۳۴۶ و ۱۳۵۳ است. این قانون در چندین ماده در زمینه‌ی سن بلوغ دختر و تحديد چند همسری و اختیارات در زمینه‌ی طلاق و کار به زنان همراه با اما و اگر، رفرمی ناچیز و از بالا در مورد موقعیت قانونی زنان بود؛ و به محض سر کار آمدن رژیم اسلامی جزو اولین قوانین بود که لغو شد. به جز این چند مورد باقی قوانین نابرابر مدنی در مورد زنان در جمهوری اسلامی ارثیه‌ی رژیم شاه است".^۸

اما چرا چنین فجایعی رخ می‌دهد؟

در جامعه‌ای که ارزش‌های اجتماعی براساس بردگی زنان و حفظ "ناموس" توسط مردان شکل می‌گیرد، مردان خود را مالک و صاحب اختیار جان زنان می‌دانند. وقوع قتل‌های ناموسی نتیجه‌ی طبیعی چنین جامعه‌ای با چنین تفکری است که قتل و خشونت علیه زنان نه تنها مشخصه‌ی آن است بلکه بصورت قانون در کشورهایی با رژیم‌های اسلامی نیز نوشته شده است و پشتونهای این همه ستمگری علیه زنان، دولتی است که این قوانین را به اجرا در می‌آورد. قربانیان این جنایات "ناموسی" در واقع کسانی هستند که خلاف این روابط واپس‌گرا عمل می‌کنند و کشته می‌شوند.

قتل ناموسی یک عمل از پیش سازمان یافته است که هدف آن کنترل رفتار جنسی زنان است و ناموس، شرف، عصمت و عفت واژه‌های هستند که در ارتباط مستقیم با رفتار و کردار جنسیتی زنان معنا پیدا می‌کنند و به عبارت دیگر به کنترل در آوردن اخلاق و رفتار جنسی زنان توسط مردان خانواده، با تعبیر فوق صورت می‌گیرد.

قوانين ضد زن همراه با سنت‌های کهن و پوسیده که مناسبات اجتماعی عقب‌مانده آن‌ها را تولید و باز تولید می‌کند، اهرمی هستند برای کنترل زنان و دخترانی که "نافرمانی کرده" و خلاف آن عمل کنند. این قوانین و آداب و رسوم کهنه به جنایات وحشیانه‌ای به اسم قتل‌های ناموسی مشروعيت می‌دهند. به همین دلیل خشونت و به قتل رساندن

مجازات) بنابراین مردان با "غیرت" از کشنده دختران و زنان هراسی ندارند. به همین دلیل قتل زنان نه تنها کاهش نمی‌یابد بلکه رو به گسترش است. بعضی از این قتل‌ها خودکشی قلمداد می‌گردد، و در برخی موارد خانواده‌ها شرایطی فراهم می‌کنند که زنان را وادار به خودکشی می‌کنند. آمار نشان می‌دهد که "در سال ۲۰۰۶ مقامات منطقه‌ی کردنشین جنوب شرقی آناتولی ثبت کردند که هر چند هفته یکبار، زنی به دستور خانواده‌اش سعی به خودکشی می‌کند".^۹

گزارش رسمی سازمان ملل در مورد قتل‌های ناموسی در سطح جهان، رقم ۵۰۰۰ نفر در سال را اعلام کرده است. در صورتی که فعالین زنان در کشورهای مختلف این رقم را بیشتر از چهار برابر این آمار برآورد می‌کنند. با توجه به این که گروه‌های فعال زنان امکانات ارزیابی دقیق و گستره‌های در این مورد ندارند و بعضی خود مورد پیگرد دولت‌ها قرار دارند، آمار سازمان ملل بخش کوچکی است از قتل‌های ناموسی که در سطح جهان انجام می‌شود. قتل‌های ناموسی بی‌رحمانه، مخفوف و هراس‌انگیزاند؛ و افکار واپس‌گرا و بدگایت اجتماعی و ضد بشری در آن‌ها نهادینه شده است.

گستردگی این قتل‌ها در جوامع مختلف دلایل و علل مادی و اجتماعی خاص خود را دارد. اگرچه این جوامع به لحاظ فرهنگی و اجتماعی در سطح بسیار پایینی قرار دارند و مذهب برای مشروعیت پخشیدن به آن همواره نقش مهمی بازی می‌کند، و حکومتها هم همه‌ی این مسائل را آگاهانه دامن می‌زنند، ولی "فرهنگ" ریشه‌ی این خشونت و حشیانه نیست. باید این را نیز در نظر داشت که اگرچه در همه‌ی این کشورها قتل ناموسی بهیکسان صورت نمی‌گیرد، اما ریشه‌ی این جنایات در همه‌جا مشترک می‌باشد، و آن بازتاب یک رابطه‌ی اجتماعی معین یعنی رابطه‌ی نابرابر قدرت میان مرد و زن است که به یک رابطه‌ی تولیدی معین که همان نظام مرسالار سرمایه‌داری است، خدمت می‌کند. در کشورهای تحت سلطه و عقب مانده دولت‌های اجتماعی که در بعضی از مناطق ساختار مذهبی هم دارند، از طریق اشاعه‌ی فرهنگ ضد زن و یا وضع قوانین اجتماعی منطبق با شریعت به قتل‌های ناموسی شکل قانونی و اجتماعی داده‌اند. در نتیجه کسی که به دفاع از "ناموس و شرف خانواده" اقدام به قتل زنی می‌کند، هم پشتگرمی قانون را دارد؛ و هم توجیه اخلاقی و سنت و عرف را.

برای نمونه می‌توان نگاهی به قوانین رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی که بر پایه‌ی شریعت نوشته شده است، انداخت و دید که این قوانین چگونه از خشونت مردان علیه زنان نه تنها دفاع می‌کنند بلکه در این قوانین قتل زنان و کودکان تشویق می‌شود.

ماده‌ی ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی، می‌گوید: "پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیهی قتل به ورثه‌ی مقتول و تعزیر محکوم می‌شود."

"طبق ماده‌ی ۶۳۰ قوانین مجازات اسلامی مرد می‌تواند همسر خود را به اتهام رابطه با مرد دیگری به قتل برساند و به دلیل دفاع از ناموس و شرف تبرئه هم بشود. (این قانون در دوره‌ی رژیم شاه هم تحت عنوان قانون مدنی ۱۷۹ مجازات عمومی در قوانین مدنی قید شده بود). طبق این ماده که در حقیقت انعکاس موقعیت زن در مناسبات مرسالار- پدرسالار جامعه‌ی ایران است، زن چون تحت مالکیت مرد است و مرد او را در قرارداد ازدواج به تمک خود در آورده است، در صورتی که مرد

"پیشرفت" و چه در کشورهای عقب نگاه داشته شده، تولید و باز تولید می‌کنند. در واقعیت خشونت علیه زنان با اشکال مختلف اما با مضمونی مشترک انجام می‌شود. اگر قتل زنان در کشورهای موسوم به جهان سوم خصوصاً در کشورهای اسلامی، به نام شرف و غیرت و ناموس توسط مردان خانواده صورت می‌گیرد، در کشورهای پیشرفت‌هه این قتل‌ها تحت نام حسادت و "دوست" داشتن انجام می‌شود. هر دو شکل این قتل‌ها، دو روی یک سکه هستند که در مرکز آن مالکیت مرد بر زن قرار دارد.

قتل زنان چه به نام "ناموس" و چه با نام "عشق" بازتاب خشونت وحشیانه علیه زنان است. خشونت و ستم بر زن یکی از روابط اجتماعی استمرگانه‌ای است که از بد و ظهور جامعه‌ی طبقاتی وجود داشته است و تضاد لایحلی است که تا نظام طبقاتی مردسالار حاکم است، این خشونت و نابرابری جنسیتی یکی از ارکان لاینفک آن است. بنابراین هدف مشترک طبقات ارجاعی حاکم چه در جوامع پیشرفت‌هی صنعتی و چه در جوامع تحت سلطه نقش فروductی زنان است. به طور مثال وقتی در آمریکا از هر چهار زن یک نفر مورد تجاوز و یا مورد قتل قرار می‌گیرد و یا در انگلیس هر یک دقیقه یک زن به خاطر مورد خشونت واقع شدن با پلیس تماس می‌گیرد، با مرگ زنی به‌وسیله‌ی قتل ناموسی در کشوری از خاورمیانه رابطه‌ای مشترک وجود دارد. این واقعیت‌ها بیان‌گر آنست که تلاش سیستماتیک و آگاهانه‌ای توسط نظام سرمایه‌داری جهانی مردسالار صورت می‌گیرد تا زنان از زاویه جنسیت‌شان معرفی

و مشخص شوند و اقتدار مردان بر زنان هر چه بیشتر ثبت شود و این وجه اشتراک است که همه‌ی این جوامع را مانند حلقه‌های یک زنجیر بهم وصل می‌کند. ما زنان نیز اگر چه در هویت‌های ملی، فرهنگی، زبانی، نژادی و جغرافیایی با هم متفاوت هستیم، ولی در مبارزه‌مان برای نابرابری جنسیتی و رسیدن به جامعه‌ای که رهایی زنان در آن نهادینه شده باشد، مشترک هستیم. این خواست تنها از طریق یک انقلاب عمیق و دگرگونی در مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه به دست می‌آید. افق ما رسیدن به جهانی است که در آن طبقات، استثمار، ستم و خشونت علیه زنان و انقیاد بخشی از جامعه توسط بخشی دیگر محو شود. جهانی که دستیابی به آن بدون محو ستم بر زن امکان‌پذیر نیست. مبارزه علیه این ستم بخش بسیار مهم و حیاتی از در هم شکستن سیستم سرمایه‌داری است. 

منابع:

- ۱- "قتل‌های ناموسی موجی از خشونت"، نوشه‌ی رابت فیسک www.womansrights.org
- ۲- همان متن
- ۳- سایت آفتاب، "آمار قتل‌های ناموسی در خوزستان"
- ۴- سایت انجمن مدافعان حقوق بشر، "هشدار نسبت به افزایش آمار قتل‌های ناموسی در تهران"
- ۵- سایت گذرگام، "قتل‌های ناموسی در هند"
- ۶- کنفرانسیون اتحادیه‌های کارگری، "به خشونت علیه زنان پایان دهید!"
- ۷- "از روابط اجتماعی نابرابر تا قوانین نابرابر علیه زنان"، نوشه‌ی آناهیتا رحمانی، سایت زنان هشت مارس www.8mars.com
- ۸- همانجا
- ۹- سایت مرکز مدافعان حقوق بشر

زنان یک پدیده‌ی اجتماعی است که تابع روابط و مناسبات حاکم بر آن جامعه است و قانون یکی از مؤلفه‌های بازتولید آن است. فرهنگ، اخلاق، مذهب و آداب و سنت از دیگر علل باز تولید آن می‌باشند. خشونت علیه زنان به اشکال مختلف در سطح جهانی اعمال می‌شود و در جهت تثبیت موقعیت برتر یک بخش از جامعه در برابر بخش دیگر است.

در سال‌های اخیر با توجه به جمعیت کثیر مهاجر در کشورهای غربی قتل‌های ناموسی که عربان ترین نوع خشونت علیه زنان است رو به رشد بوده است. در همین رابطه در تابستان ۲۰۰۹ یکی از بزرگترین و شنیع ترین فجایع انسانی در کانادا، رخ داد. دختران یک خانواده افغان که حاضر به پیروی و اطاعت از فرهنگ عقاب‌افتاده و مردسالار خانواده نبودند، می‌خواستند همانند بقیه دوستانشان

و مطابق فرهنگ کانادا از آزادی پوشش و رفتار برخوردار باشند، ولی تفکر عقب مانده و ارتجاعی خانواده این را نپذیرفت. در نتیجه جنایتی بزرگ انجام شد. پدر خانواده با همدستی زنش طوبی و پرسش حامد سه دخترش (زینب، سحر، گیتی) و همسر اولش (رون) را بیهوش کرده و در داخل اتوبویی قرار داده و ماشین حامل آنان را در کانال کینگستون غرق کردند. پدر خانواده (شفیع) بعد از این جنایت در مکالمه‌ی تلفنی به زنش می‌گوید: "اگر دوباره زنده شوند، همین کار را می‌کنم. آن‌ها به بشریت خیانت کردند، به اسلام خیانت کردند، به مذهب‌مان و به همه چیز خیانت کردند." آن‌ها در دادگاه برای توجیه این جنایت بی‌شمانه در کمال خونسردی اظهار داشتند: "به آبروی ما خدشه وارد کردند".

پر واضح است که تفاوتی بین قربانیانی که در کشوری مثل ایران یا پاکستان به قتل می‌رسند با قربانیان در کشوری مثل سوئد و یا کانادا، نیست. آن‌چه همه‌ی این قتل‌ها را بهم وصل می‌کند، تفکر و ایدئولوژی‌ای است که به نیمی از جامعه به دیده‌ی حقارت می‌نگرد و زن را تنها به عنوان موجودی تولید مثل و سرویس‌دهی جنسی به مردان را دارد می‌شناسد.

آیراهی برای رفع خشونت علیه زنان هست؟

با نگاهی به آمار بالای قتل و خشونت علیه زنان در کشورهای غربی به ابعاد گسترشده و جهانی بودن خشونت علیه زنان پی می‌بریم. هر ساله بیش از شش‌هزار زن در آمریکا در خانه‌ی خودشان نه به‌وسیله‌ی غریبه، بلکه به‌وسیله‌ی مردی که "عاشق" اوست کشته می‌شوند. "در آمریکا هر روز ۴ زن براثر خشونت مردان می‌میرند. در هر ۲ دقیقه یک زن قربانی تجاوز می‌شود و هر ۱۵ ثانیه یک زن مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. در فرانسه ۹۵ درصد از قربانیان خشونت را زنان تشکیل می‌دهند. در هر ۱۷ ثانیه یک مرد در آلمان یک زن را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد." نگرانی فزاینده بر اثر بالا رفتن آمار قتل زنان در ایتالیا موجب آن شد تا گروهی از زنان و مردان، با تظاهرات در مقابل پارلمان در رم، خواستار دخالت دولت شوند. گروه "تیلت"، سازمان دهنده‌ی اعتراض اعلام کرده: "ریشه‌ی این قتل‌ها بیشتر در حمایت‌های قانونی از مردان است."^۹ آن‌چه که همین حد از آمارها در کشورهایی که ادعای آزادی زنان را دارند، نشان می‌دهد این است که خشونت علیه زنان مز نمی‌شناسد. در همه جای این جهان، روبنا که در برگیرنده فرهنگ و سنت و... است و هم‌چنین زیر بنای همه جوامع، مالکیت مرد بر زن را چه در کشورهای



نگاهی بر فیلم سینمایی زندگانی

تلاش‌های زن در ابتداء خود به خودی است، او در تلاش است تا آن چیزی را که همیشه به نام وظیفه می‌دانسته است، انجام دهد. او برای شوهرش دارو می‌خرد برایش دعا و نیایش می‌کند، به دعاگو پناه می‌برد، او را تر و خشک می‌کند، تا کسی را که به معنای واقعی هرگز دوست نداشته باشد، به زندگی برگرداند.

با به سر رسیدن طاقت‌شکایت‌هایش با زبان بلند آغاز می‌شود و بدین ترتیب داستان تکان‌دهنده‌ی زندگی یک زن با زبان خودش گشوده می‌شود. او ده سال پیش به ازدواج مردی بسیار مسن‌تر از خود در می‌آید، مردی که ندیده بود و در هنگام مراسم ازدواج در جنگ بود. زنی که دو و یا سه سال بعد از ازدواجش را به‌خاطر این که همسرش در جنگ بود با خانواده‌ی سپری کرد. زنی که همسرش را نمی‌شناخت و به او علاقه‌ای نداشت. ولی احساسات او برای هیچ‌کس ارزش نداشت.

اما اینکه زن می‌توانست در برابر جسم بی‌حرکت همسرش هر چیزی را که می‌خواهد به او بگوید، بدون آن که از او بترسد و یا مورد اهانت قرار گیرد. زن برای اولین بار لب به سخن می‌گشاید. حرفها و کلمات تیز و بزنده، اما ساده، به ارامی از انبان و عمق سینه‌ی زنی بیرون می‌آید که ذرات وجودش به او نهیب می‌زندند که زن بس کن! بیش از این مجاز نیستی، دیگر جلوتر نرو! حتی به این جسم بی‌جان این‌ها را نگو! این نهیب‌ها بی‌تأثير نیز نبودند و برخی لحظات مانع می‌شدند. گاهی او ناگهان خود را سرزنش می‌کرد و سراسیمه به‌دبان قرآن می‌رفت تا خود را از "گناهی" که انجام داده بود پاک کند و گاهی خود را به‌خاطر این گفتار سرزنش می‌کرد، اما دیگر دیر شده بود و دیگر طاقت بسر رسیده بود و حرف‌های تنهشین شده به غلیان آمده بودند و دیگر حتی اگر هم می‌خواست تویاست جلوی آن‌ها را بگیرد. تو گویی آرامشش تنها با خالی کردن خود و با ادامه‌ی این حرف‌ها بازیافته می‌شد.

در این میان بر تنها کسی که می‌توانست اتفاک کند، عمه‌اش (حسینا برجن) بود که اینکه از دو دختر او نگهداری می‌کرد. عمه‌اش که خود قربانی ستم‌های ظالمانه‌ی پدرسالارانه بوده، از خانه‌ی شوهر به‌خاطر عقیم بودن طرد می‌شود و به خانه‌ی پدر و مادر شوهر عملاً برای خدمتکاری فرستاده می‌شود، اما پدر شوهر وقتی که می‌فهمد او عقیم است، هر شب به او تجاوز می‌کرده تا این که او تصمیم می‌گیرد پدر شوهر را بکشد و

نسیم سعادت

فیلم سنگ صبور به کارگردانی عتیق رحیمی و بازیگری گلشیفته فراهانی، از فوریه ۲۰۱۳ که در پاریس اکران شد، همچنان در شهرهای بزرگ می‌چرخد. اخیراً در نیویورک و لس‌آنجلس بر روی پرده رفت. سنگ صبور دریچه‌ای را می‌گشاید بر جوانی از دنیای ستم‌گرانه تا جنبه‌ی نامرئی دیگری از زندگی و رنج و ستم بر زنان افغان را روایت کند. جنبه‌هایی تکان‌دهنده که می‌تواند روح و جسم هر زن افغان و یا هر زن دیگری که زنجیرهای عقب‌ماندگی سنت و فرهنگ و یا مذهب بر دست و پایش پیچیده است، آزار دهد و اثارات بر نیمه‌ی دیگر رویت نشود. اما این تنها سنگ صبور است که می‌تواند این اسرار غامبیز و خردکننده را تحمل کند و در خود جذب کند و جذب کند تا آن که خود تکه پاره شود.

سنگ صبور در این فیلم مرد میان سال بی‌نامی (حمدیرضا جاودان) است که پس از سال‌ها شرکت در جنگ، اینکه با گلوله‌ای در گردنش در گوششی خانه بدون هیچ‌گونه حرکتی افتاده است. با نزدیکتر شدن جبهه‌ی جنگ به این روتاست در گوششی نامعلومی از افغانستان، خانواده‌ی شوهر همگی آن‌جا را ترک کرده و رفته‌اند. زنش (گلشیفته فراهانی) که ۲۷ سال دارد به همراه دو دختر خردسالش را آن‌جا گذاشته‌اند تا از او پرستاری کند. او مانده و کوهی از کارهای روزمره در شرایط جنگی که در شرایط بی‌پولی که دیگر دارو خانه و سقا و نانوا از او روی گردانند، در شرایط بی‌کسی تنها کسی را که در محل می‌شناسد و احتمال دارد که به او اتکا کند یک عمه است که او را هم به‌سختی پیدا می‌کند. اما سختی‌ها و رنج‌های عظیم‌تری که زن می‌کشد در ابتداء برای ما قابل رویت نیست و در سینه‌اش حبس است، تنها در طول فیلم است که ما از آن آگاه می‌شویم.

فیلم در اساس مونولوگ طولانی است که از زبان زن در مقابل سنگ صبور بیان می‌شود، آن‌چه که او را در یک دوگانگی دائمی قرار داده است که کدام راه را باید برگزیند، آیا مرد خود را ترک کند و یا این که تا آخر در کنارش باشد.

فیلم‌نامه براساس رمانی است که توسط عتیق رحیمی به زبان فرانسوی نوشته شد و به بسیاری از زبان‌های دیگر ترجمه شده است. این رمان در سال ۲۰۰۸ جایزه‌ی کتاب گونکور فرانسه را به‌خود اختصاص داد.

در مورد موقعیت زنان در افغانستان بسیار شنیده و بسیار خوانده‌ایم، اما این افشاگری‌ها بسختی از برخی ضرب و شتم‌ها و خشونتها و محدودیت‌های متعارف علیه زنان فراتر رفته‌اند. تمرکز این فیلم بر جنبه‌های جدید و ناگفته در مورد رابطه‌ی خصوصی و رابطه‌ی احساسی میان دو جنس و چگونگی تأثیر مناسبات پدرسالاری بر این عرصه‌ها، قدرتی خاص به آن می‌بخشد. همین مسأله بر جذابت فیلم می‌افزاید. تأثیرات تکان‌دهنده‌ی آن تا مدت‌ها همراه تماساً‌گر باقی می‌ماند.

اما فیلم به سختی تلاش می‌کند که سختی‌ها و رنج‌ها را با شادی‌ها درهم آمیزد. فیلم از جنبه‌هایی تلاش می‌کند که تضادهای زندگی را، به خوبی در مونولوگ‌های زن به تصویر بکشد، اما در جنبه‌هایی دیگر از آن غافل می‌ماند. تمرکز پرنگ و گاه یک‌جانبه‌ی فیلم بر رنج‌ها و ستم‌ها، این گونه می‌نمایاند که گویی شادی به کلی از این دیار رخته برپسته و رفته است. اگرچه حقیقتی در این نهفته است، که زندگی در جامعه‌ای که جنگ‌های خانمان سوز متواتی گریبان‌گیرش بوده و متحمل این همه رنج و مصیبت شده است دیگر رنگی از شادی ندارد، اما نباید دیدی مطلق‌گرایانه بدان داشت، به عبارت دیگر غم بدون شادی وجود ندارد. انسان‌ها دینامیکتر از آنند، زندگی توهدها سرشار از امید است و در عمق سیاهی‌ها، شادی‌ها و امیدهای خود را جستجو می‌کنند و منطق "زندگی ادامه دارد" را از خود بروز می‌دهند. این کمبود از سرزندگی و پویایی فیلم به طور آشکاری کاسته است و در مواردی آن را به یک بیانیه سیاسی و یا حکایت رنج‌ها تشبیه می‌کند. اگرچه هنرمندی گلشیفته فراهانی تا حدی این کمبود را جبران می‌کند و به فیلم حیات و روح می‌بخشد اما نمی‌توان گفت که این کمبود کاملاً جبران شده است.

از طرف دیگر از نظر سیاسی گرچه سایه‌ی جنگ بر فیلم بهشت سنگینی می‌آید، بگونه‌ای که همه چیز را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، اما آن‌جهه که از جنگ می‌بینیم تنها صدای صفير توب و خمپاره و جنگ‌جويان جهادی و وحشیگری آنان است. فیلم علت جنگ را به کلی مجھول باقی می‌گذارد. این طرز تفکر نیز از زبان عمه به این صورت بیرون می‌آید که آن‌هایی که جنگ می‌کنند، با عشق بی‌گانه‌اند. در بهترین حالت این بیانی نادقيق و ناصحیح از جنگ است. در حالی که مهم است بین جنگی که علیه مردم تحمیل می‌شود با جنگی که مردم برای رهایی از ظلم و ستم می‌کنند، فرق نهاد. گرچه عشق و جنگ در تضادند، اما تاریخ پر از صحنه‌هایی است که جنگ علیه پلیدی‌ها با عشق پیوندی عمیق داشته است.

اما نتیجه‌ی سیاسی منفی و ناصحیح دیگری که به نظر می‌رسد فیلم می‌خواهد القا کند، این است که آن‌چه می‌کشیم از خود و عقب‌ماندگی خود است. در حالی که آنانی که به واقع جنگ را بر مردم تحمیل کردند و آنانی که جنگ‌جويان جهادی را پرورانده و به جان مردم افکنده‌اند، نیروهایی بودند که به خاطر موقعیت و منافع منطقه‌ای و جهانی خود از خارج از مرزها، از هزاران کیلومتر دورتر بر سر مردم ریختند. مگر می‌شود از سه دهه و بهخصوص در دهه‌ی اخیر زندگی را بر مردم آن‌که بیش از سه دهه و بهخصوص در تاریخ اخیر نقشی غیر قابل انکار داشته‌اند، اشاره‌ای نکنیم.

واقعیت مناسبات میان دو جنس در افغانستان و سایر مناطق مشابه غیر قابل تحمل و بغایت ارتقایی و تنفرانگیز است، اما این مناسبات تنها به خاطر بقایای سنت، بی‌شکل و معوج نشده بلکه دخالت‌های سیاسی و نظامی قدرت‌های بزرگ در تاریخ اخیر نقشی غیر قابل انکار داشته‌اند، نقشی که هم‌چنان ادامه دارد.

در آخر باید تأکید کرد که این کمبودها چه از نظر هنری و چه از نظر سیاسی، دست ردی بر به تصویر کشیدن زیبا و پرقدرت زشتی‌های مناسبات میان دو جنس که ناشی از مناسبات عقب‌مانده‌ی حاکم بر این جوامع است نیست. به راستی که در این زمینه فیلمی موفق و جنبه‌ای نوین و فرای افشاگری‌های معمول و متعارف است و عتیق رحیمی با تیزبینی خود، برخی از زشت‌ترین مناسبات جامعه‌ای که در آن بزرگ شده است را به نمایش می‌گذارد و توانایی بر جسته‌ای از خود در این زمینه نشان می‌دهد. فیلمی که باید دید و عمیقاً در مورد آن فکر کرد. **۷**

فرار کند، اما عاقبت‌ش به تن فروشی می‌انجامد. او برادرزاده‌اش را از نصیحت‌ها و تجارت خود بی‌نصیب نمی‌گذارد و نقش راهنما را برای وی بازی می‌کند. او هر بار بعد از دیدن عمه‌اش با اشتیاق بر می‌گردد، تا بتواند قصه‌ی زندگی‌ش را برای سنگ صبور باز گو کند.

در کنار این وقایع، جنگ همچنان ادامه دارد و هر آن او را غافلگیر می‌کند. گاه با صدای خشن و ناهنجار هولناک توب و تانک در کوچه و خیابان و گاه هنگامی که آثار آن تا حیات خانه کشیده می‌شود؛ او و همسایه‌ها را سراسیمه به زیرزمین خانه می‌کشند. اما باز هم نزدیک‌تر می‌آید و این بار گروههای مسلح جهادی وارد خانه‌ها می‌شوند و به دزدی و قتل دست می‌زنند. خانه‌ی همسایه تار و مار می‌شود، ساکنان آن به نحو وحشیانه‌ای به قتل می‌رسند تا بالآخره وقتی که به خانه او می‌ریزند او را که زن جوانی است سوال پیچ می‌کند؛ برای نجات از تجاوز مجبور می‌شود در مقابل یکی از قوماندانان بگوید که او برای گذراندن زندگی "جانش را می‌فروشد" فرمانده با انداختن تف او را یک فاحشه می‌خواند. زیرا به قول عمه‌اش تجاوز به پک "فاحشه" برای فرماندهی جهادی افتخار آفرین نیست. او باید به دختران باکره تجاوز کند تا مردی‌اش را ثابت کند. اما یک عضو جوان گروه که او را باور می‌کند، روزی مخفیانه با پول در دستش بسراغش می‌آید.

صحنه با تجاوز آغاز می‌شود، اما این آغاز با ایجاد یک رابطه بین آن‌ها ادامه می‌یابد، چرا که سر و کله جوان جنگجو باز هم پیدا می‌شود. هنگامی که زن می‌فهمد این جوان خود مورد سؤاستفاده‌ی فرمانده قرار می‌گیرد، "که روز به او کلاشینکف می‌دهد و شب به پایش زنگوله می‌بندد" او به خشم می‌آید و با او احساس نزدیکی می‌کند، این جاست که به شوهرش که گویا از فرماندهان جهادی بوده است می‌ستیزد، او را بی‌شرم و کشیف... می‌خواند.

اعترافات به طور روزافونی تکان‌دهنده‌تر می‌شوند، از برادرشوهایش از این که به او نظر داشته‌اند، از این که بدن لخت او را در هنگام حمام کردن از سوراخی تماشا می‌کرده و خود را ارض می‌گوید.

تکان‌دهنده‌ترین اعترافش مربوط به بچه‌هایش است. این گونه آغاز می‌کند که بچه‌ی اولش را نمی‌خواسته اول تصمیم می‌گیرد که او را همان ابتدا میان دو پایش خفه کند... اعترافی که کل کنایات مناسبات زنگزده‌ی پدرسالاری را رو می‌آورد و رسوا می‌کند. به خاطر این که دیر حامله می‌شود بقیه تصور می‌کردد که او عقیم است، به همین علت مادر شوهر، اصرار می‌کند که پرسش زن دیگری را بگیرد، اما زن می‌دانسته که اگر شوهرش او را پس بزند دیگران نیز او را پس خواهد زد، حتی پدر و مادر خودش، در نتیجه به خاطر عجله‌ای که برای بچه در کار بود، به دنبال راهی می‌گردد، و بالآخره عمه‌اش بدادش می‌رسد.

"می‌خواهی بفهمی چرا من این اولاد را نمی‌خواستم؛ او اولاد تو نبود... من عقیم نبودم، تو بودی! اما کسی این را نمی‌دانست، مادرت نمی‌خواست این را بداند."

"عمله‌ام گفت به مادرت بگم که یک حکیم است که معجزه می‌کند... مادرت چقدر پسه (پول) خرج کرد، اما به تو نمی‌گفت. با چندبار رفت و آمد پیش حکیم بالآخره شکم‌دار شدم، می‌خوای بفهمی حکیم کی بود؟ حکیم مانده‌گوی (جاکش) عمله‌ام بود. او مرا همراه مردی که چشماشو بسته می‌کرد می‌انداخت در یک اتاق... سیاهی مطلق... فکرمندی کنم جوان بود قوی..."، "برای دختر دومم نمی‌دانم همان مرد بود یا نی؟!"

این زندگی زنی بی‌نام بود. بی‌نام بودن زن و یا بی‌نام بودن مرد، منطقه‌ای نامشخص و حتی دورهای نامشخص همگی دلالت بر عمومیت درد و رنج زنانی دارد که در عمق سینه‌هایشان انبوهی از رازها نهفته است. شاید روزی با سنگ صبوری برخورد کنند که بتوانند رازهایشان را بازگو کنند.

پروسه‌ی فیلم بیانگر تضادهایی است که گریبان یک زن را گرفته است؛ و تلاشی که برای رهایی از این تضادها و دوگانگی‌های آن می‌کند. اما در نهایت قدرت و شجاعتی که زن حتی در اوج ضعف از خود نشان می‌دهد زیبایی خاصی را به فیلم می‌بخشد.

گزارش مراسم یادمان آذر در خشان در پاریس

۸ زوئن ۲۰۱۳



▲ پیام کمیتهی بزرگداشت آذر در خشان توسط مهری زند خوانده شد. او در بخشی از این پیام چنین گفت:

..."آذر صدای زنان ایران بود که خواهان دفن نظام مذهبی حاکم بر ایران بوده و هستند. او همواره به مردان فراخوان می‌داد که امتیازات نظام سرمایه‌داری را دور اندازنده، با خودخواهی‌های مردانه مبارزه کنند. جنبه‌های زنانه خویش را دریابند و با نیمی زن ستیز خود مقابله کنند... آذر ارمنان تلاش بخش‌های آگاه و پیشوای جامعه در دوره‌ی سی ساله‌ی گذشته بوده است. شاخه‌ای پریار از جنگلی سرسبیز. دستاورده‌ی که متعلق به همی‌کسانی است که قلبشان برای رهایی ستدمیدگان و استثمارشدنگان جهان می‌پند. با وجود چنین دستاوردهایی است که ما بقیه می‌توانیم دنیایی عاری از ستم و استثمار را مجسم کنیم..."



▲ شهره به خواندن متنی که در برگیرنده‌ی گزیده‌ای از سخنان آذر بود، پرداخت:

..."زمانی که شکست خوردم. برای من یک چیز مسجل بود، حاضر نبودم مبارزه را رها کنم به دلایل گوناگون، یکی این‌که فکر می‌کردم خیلی از کسانی که من بسیج کردم کشته شدند و آن آرمان‌ها واقعی بوده و آن‌ها هم زنگی را دوست داشتند و من باید راهشان را ادامه دهم. این برایم روشن بود. آدم نمی‌تواند در برابر جنایت بی‌تفاوت باشد. وانگهی شعله را نماید بگذاریم خاموش شود. آدم به جوامع بشری و تکاملاتشان نگاه می‌کند و می‌بیند که همیشه شعله‌هایی برکشیده شده و نیروهای متجر که نمی‌خواستند جامعه عوض شود همواره می‌خواستند آن را خاموش کنند. یک عده اقلیت هم می‌مانندند، نگفتش می‌داشتند تا وقتی که فراگیر و اکثریت شود. این مسئله یکی از انگیزه‌های ۲۴ ساعت در ۲۴ ساعت فعالیتهای من هم بود..."



▲ مراسم بزرگداشت آذر در خشان با شرکت نزدیک به نود نفر و با خوش آمدگویی و معرفی برنامه‌ها توسط سهیلا قادری آغاز شد. او با اشاره به حوادث جاری در ترکیه گفت: "ما بسیار شادمانیم که در شرایطی مراسم یادمان آذر را برگزار می‌کنیم که موج هوای تازه‌ای خاورمیانه را فراگرفته است. این بار شاهد پیاختیزی مردم ترکیه هستیم که با تاریخ‌اندیشی و جهل حکومت مذهبی مبارزه می‌کنند و به یکی از پایگاه‌های مهم نظام نوین جهانی ضربه وارد می‌کنند. آذر و آذرها همیشه در مبارزات توده‌ای حضور دارند. ما نیز همیستگی خود را با زنان، جوانان، زحمتکشان ترک و کرد اعلام می‌داریم". سپس سهیلا از همه‌ی حضار خواست تا با یک دقیقه سکوت برای آذر در خشان ادای احترام کنند.



▼ یک دقیقه سکوت با اجرای سرود انترناسیونال توسط ویرجینی پوشن خواننده‌ی فرانسوی شکسته شد. پس از آن ویرجینی چندین ترانه از خوانندگان مترقبه‌ای چون جان لنو، تریسی چاپمن و رودریگز... را اجرا کرد.





همبستگی جهانی است. این کتاب به حرکت اعتراضی زنان به حجاب اجباری در اسفند ۵۷ می‌پردازد.

» فریبا امیرخیزی پیانیهای علیه خشونت را خواند که یکی از نوشته‌های تبلیغی برجسته‌ی آذر درخشنان است.

»...زنگیره‌ی جهانی خشونت، میلیون‌ها زن را در کنار یکدیگر قرار داده است. خشونتی که روزانه بیش از ۳ میلیارد زن در چهار گوش‌های جهان تجربه می‌کنند. در شهر و روستا، خانه و محل کار، خیابان و کوچه. در اسارت زنگیره‌ای خشونتیم. زنگیری که دو سرش با حلقه‌های خشونت دولتی و خانگی به هم جوش خورده است. زنگیره‌ی خشونتی به قدمت هزاران سال و به درازای همه‌ی مرزهای جهان!

اما هر قدر زنگیر خشونت جهانی‌تر شده است، مبارزه و مقاومت زنان نیز ابعاد جهانی بیشتری به خود گرفته است. از دوردستها صدای مبارزه و مقاومت یکدیگر را می‌شونیم و قلبمان می‌پید. از مبارزات یکدیگر الهام می‌گیریم و از پیروزی‌هایمان احساس غرور و جسارت می‌کنیم. هر پیشوای زنان در هر نقطه‌ای از جهان را از آن خود می‌دانیم. اینکه مائیم در صفوف میلیونی، با رشته پیوندهای محکم برای در هم شکستن زنگیره‌ای ستم و برگی تاریخی‌مان و بنا نهادن جامعه‌ای بدون ستم و استثمار. بر سرعت گام‌های خود بیفزاییم، دیر کردایم. آینده کوبه بر در زمان می‌زند.



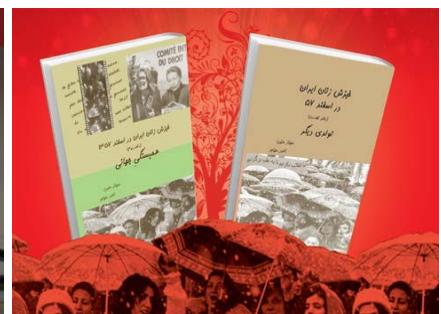
▲ زنان هشت مارس، تناتر "مونوگهای واژن" را به کارگردانی مهران دخت روی صحنه آوردند. این تناتر که یکی از برجسته‌ترین نمایش‌های فمینیستی است توسط "ایو انسلر" فمینیست آمریکایی در سال ۱۹۹۶ نوشته شد. در این نمایشنامه، خشونتی که بر زنان اعمال می‌شود از زبان واژن‌های مختلف بیان می‌شود. انسلر این نام را برای نمایش خود را برگزید تا برخوردي باشد به شرم و جیاکی‌یی موردی که زنان نسبت به تن و بدن خود دارند. در این نمایش که اولین‌بار در زیر زمین یک تناتر کوچک در محله‌ی "سوهو" نیویورک اجرا شد، ۱۵ زن از زبان ۱۵ واژن، لب به سخن گشودند و از ستمی که بر آن‌ها رفته صحبت کردند. این نمایش تا کنون به ۴۹ زبان ترجمه شده و در ۱۳۰ کشور اجرا شده است. ویژگی روشن‌گرانه و آگاه‌گرانه این نمایش، باعث شد که این نمایش به یکی از کارهای برجسته‌ی هنر فمینیستی معاصر بدل شود.



▲ برنامه با نمایش فیلم "آذر ما" کاری از سیروس ماهان با همیاری مسعود رئوف ادامه یافت.



▲ برنامه‌ی بعدی توسط روشک جابری، طراح رقص و رقصندۀ ایرانی - کانادایی اجرا شد که قطعه‌ای از رقص "در پشت دیوارهای خونین" را به روی صحنه آورد. این رقص بازتاب تجربه‌ی زندگی و مقاومت زنان زندانی سیاسی در دهه ۱۳۶۰ در زندان‌های جمهوری اسلامی است که بخشی از پیروزی دکتر شهرزاد محب و "بنی جی اوژیون" بنام "حاطرات یادماندها" و هنر: زنان زندانی سیاسی" می‌باشد. روشک این رقص را با الهام از تجربه و خاطرات زنان زندانی سیاسی طراحی کرده است. او هدف از طراحی و اجرای این رقص را مستند کردن جنایتی هولناک می‌داند تا خاطره‌ی برگای ماندگان از آن تجربه‌ی خونین را بازتاب دهد، یادکسانی را که جان باختن را گرامی بدارد و صدای کسانی باشد که هنوز با آن تجربه زندگی می‌کنند.



▲ مهناز متین در بخشی از برنامه، به معرفی کوتاهی از کتاب خود پرداخت.

او به همراه ناصر مهاجر کتاب «خیزش زنان ایران در اسفند ۵۷» را در دو جلد ۱۰۰۰ صفحه‌ای توسط «نشر نقطه» در شهر کلن آلمان به چاپ رسانیده‌اند. عنوان جلد اول این مجموعه، تولدی دیگر و جلد دوم



▲ در طی مراسم، پوستر تبلیغی و فهرست موضوعی جلد دوم کتاب آذر با عنوان "تنها صداست که می ماند!" در اختیار شرکتکنندگان قرار گرفت. لازم به ذکر است که این کتاب به زودی و به صورت ایبوک در اینترنت قرار خواهد گرفت.



▲ زنان هشت مارس ۴ مونولوگ از این تناتر را انتخاب و اجرا کردند. واژن من، دهکده‌ی من" نام مونولوگ اول بود که برگرفته از مصاحبه با زنان بوسنیایی است که مورد تجاوز گروهی سربازان قرار گرفته بودند. مونولوگ دوم نامش "چون دوست داشت نگاهش کند" بود. برگرفته از تجربه‌ی هم‌خواهگی زنی با مردی به نام باب، تجربه‌ی خوبی که حس و فکرش را نسبت به واژن تغییر داد.

"موجولی که تونست" نام مونولوگ سوم بود. که برپایی خاطره‌ی دردنک دختری که در بجهگی به او تجاوز شده، نوشته شد. در عین حال از تجربه‌ی خوشایند جنسی که در ۱۶ سالگی با زن دیگری داشته یاد می‌کند. مونولوگ آخر، به نام "سیل" بر اساس مصاحبه با زن مسن ۷۲ سالای تنظیم شده که از تجربه‌ی تلخ اویین رابطه‌ی جنسی خود سخن می‌گوید.



► پری خواهر آذر، به نمایندگی از دیگر اعضای خانواده، از کمیته‌ی مراسم بزرگداشت آذر، از حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لینینیست)، سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) و تمام دوستان و رفقایی که در برپایی مراسم نقش داشتند و یا در مراسم حضور یافتند تشکر کرد و از خاطرات مشترک خود و آذر سخن گفت.

برنامه‌ی بزرگداشت مراسم آذر درخشان با خواندن سرود انترناسیونال توسط حضار به پایان رسید.

► در حاشیه‌ی مراسم، "آن" هنرمند فرانسوی زبان، پداگوژ و متخصص در کار با رنگ و خاک رس و تناتر، کارگاه کوچک هنری را برگزار کرد. دوستان و رفقای آذر با تکیه به احساسات و خاطرات‌شان از آذر و با راهنمایی‌های "آن" آثار هنری زیبایی را ایجاد کردند که در سالن مراسم در معرض نمایش قرار داده شدند.

ساعت ۱۲ ظهر روز یکشنبه ۹ ژوئن جمعی از دوستان، یاران و رفقاء آذر در آرامگاه پرلاشز گرد آمده و لوح سنگی یادبود را بر سر مزار وی قرار دادند و به سرود خوانی پرداختند. برخی از افراد احساسات خود را نسبت به آذر بیان کردند. برخی دیگر از نقشی که آذر در زندگی مبارزاتی شان داشت و همچنین نقشی که آذر در جنبش زنان و جنبش کمونیستی ایفا کرد یاد کردند. در خاتمه جمعیت با خواندن سرود انترناسیونال با وی تجدید عهد کردند.

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)
۱۱ ژوئن ۲۰۲۰

به یاد نادیا شاعر افغانستانی

شعری از مینا حق شناس

به مناسبت گرامی داشت ۲۵ مین سالگرد کشtar زندانیان سیاسی

پیش بهسوی جامعه‌ای که در آن هیچ کس به خاطر داشتن عقاید مخالف زندانی و اعدام نگردد!

مجموعه‌ای از:

اطلاعیه‌ها، پیام‌ها و سخنرانی‌ها در
گرامی داشت جانباختگان زندانیان سیاسی
دهه‌ی ۶۰ و تابستان خونین ۶۷

پیش بهسوی جامعه‌ای
که در آن هیچ کس به خاطر
داشتن عقاید مخالف
زندانی و اعدام نگردد!

در بیست و پنجمین سالگرد کشtar
زندانیان سیاسی بر آن شدیم که
مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها، پیام‌ها و
اطلاعیه‌های سازمان زنان هشت مارس و
فعالیین این سازمان را در مورد علل
کشtar انقلابیون و مبارزین دهه‌ی ۶۰ و
تابستان ۶۷ را در اختیار خواننده‌گان
قرار دهیم.

در دوره‌ای که بسیاری از نیروهای
سازشکار و فرقت طلب همراه با دارو
دسته‌های رنگارنگ و ارتجاعی در برابر
کشtar زندانیان سیاسی شعار "آشتی
ملی" سر داده بودند، سازمان زنان هشت مارس در

دهمین سالگرد این کشtar به درستی طرح خواست محکمه‌ی
عاملین و آمرین این جنایت را در شعار "هرگز فراموش نخواهیم کرد و نخواهیم
بخشید" را پیش گذاشت. از آن‌جا که این شعار بر پایه‌ی خواستی درست و اصولی
طرح شده بود، توانست به وسیع‌ترین شکل در بین خانواده‌های جانباختگان و
نیروهای انقلابی و متفرق فراگیر شود و به عنوان یکی از اصلی‌ترین خواست‌ها درآید.

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی تلاش کرد که با دست زدن به کشtar یک نسل
انقلابی، تاریخ مبارزاتی این نسل آرمان‌خواه و تجارب گران‌بهایش را از نسل جوان با
ایجاد یک شکاف عمیق پنهان کند. اما خانواده‌ی جانباختگان به همراه نیروهای
انقلابی در سی و چهار سال گذشته با برگزاری مراسم‌های گوناگون در خاوران و ... نه
 تنها یاد این عزیزان را گرامی داشتند، بلکه تلاش کردند برای نسل جوان، تاریخ
واقعی نسل گذشته و ایده‌ها و آرمان‌های شان را باز گو کنند.

امید داریم که انتشار این مجموعه کمکی باشد برای آگاه کردن هر چه بیشتر نسل
جوان از تاریخ مبارزاتی نسلی که جرأت کرد برای ساختن جامعه‌ای که در آن زندان و
زندانی معنا نداشته باشد، خلاف جریان شنا کند.

شهریور ۱۳۹۲ - سپتامبر ۲۰۱۳

در حصارم که مرکن،
خالق مرشود نزیر مایم.
اصحاس مرد به بند مرکش
مرکشاند مرد،
به اعماق مربرد
زندانی مرکنده والرده‌هایم.

والرده‌هایر که کلید قفل زباند،
شکننده رایخن سکوت نامیمون.

در جهنگ درونر،
- این تضاد همیشه پایدار -
کلمه‌های مر جویم
ساره و منتسر
تا عربیان کند این پوشیده،
پیشیده گر را.
- مبارزه‌های سرمهایان

مردانم
بین سازگر والرده‌هایم،
و بر صداقت افق افتاد
زمان را مریازم،
والرده‌هایم را مریازم،
عشق را مریازم
و فریاد کوتاهم
لهمه‌های مر غرد
عاصر
و همچون شباب
در فساد روگانهای احساس
خاموش مرشود.

برگرفته از دفتر شعر
«از شکوفه‌های درختِ تن»

QUARTERLY JOURNAL No.30 / SEPTEMBER 2013

ADRESS:

ZAN

POSTFACH 850442

KÖLN 61029

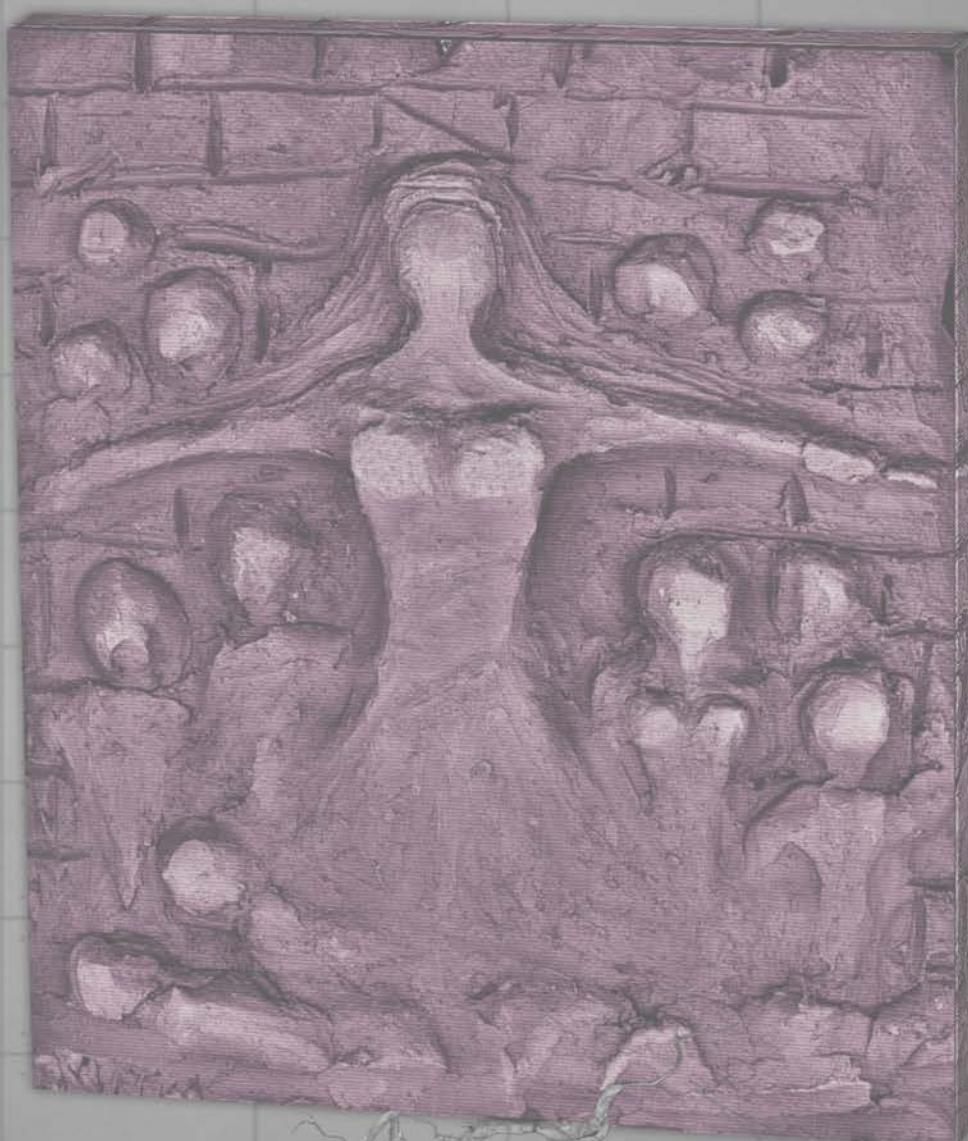
GERMANY

E-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

Web-Site:

www.8mars.com



Price: 3€-Euro / 3£-Pound